



مرکز تحقیقات اسلامی

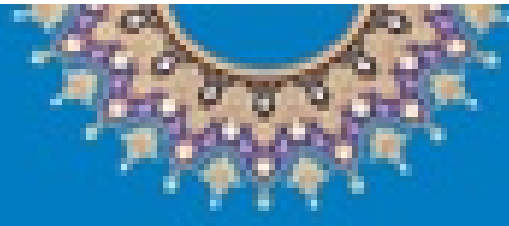
اصفهان

گامی



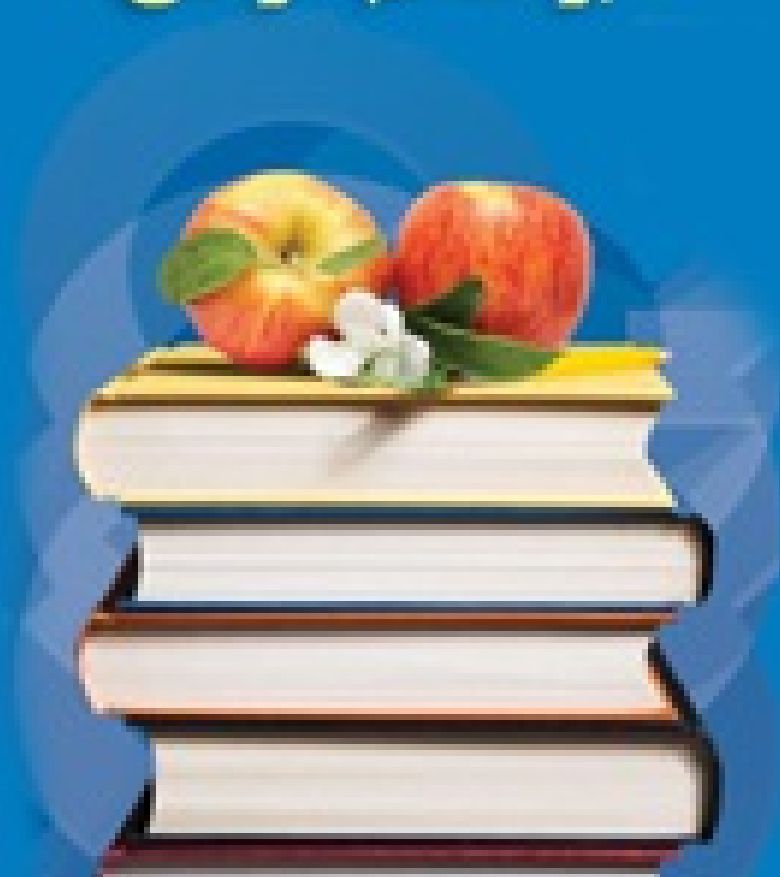
عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



ترتیب از دیدگاه قرآن

ابوالقاسم خزعلی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تربیت از دیدگاه قرآن

نویسنده:

ابو القاسم خزعلي

ناشر چاپي:

دانشگاه علوم اسلامي رضوي

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تربیت از دیدگاه قرآن
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۵	گفتار اول: تربیت از دیدگاه قرآن
۱۵	اشاره
۱۷	انسان ساختن ، نه ابزار ساختن
۱۷	ارزش تزکیه
۱۹	ارزش و منزلت انسان
۲۳	ارزش انسان از دیدگاه علی (علیه السلام)
۲۴	تربیت قرآنی
۲۵	کتاب ذکر
۲۸	فطرت خدایی انسان
۳۱	مردی که با کتاب زیست
۳۳	گفتار دوم: ارزش و جایگاه انسان و شیوه تربیت از دیدگاه اسلام
۳۳	اشاره
۳۳	تربیت انبیاء الهی
۳۴	پیامبر الگوی تربیتی
۳۵	نظر مفسران در مورد یاد خدا
۳۸	شرایط استقامت
۳۸	قرآن کتاب خودسازی
۴۰	استقامت از دیدگاه قرآن
۴۰	روشن بینی و آینده نگری بیرون خدا
۴۱	امام امت الگوی رونده راه خدا
۴۲	منطق امام در قیام الهی خود
۴۷	گفتار سوم: ارزش و جایگاه انسان
۴۷	اشاره
۴۷	انسان چگونه موجودی است؟
۴۸	دوستان از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
۴۹	دو مسیر از حرکت انتخابی انسان
۵۰	دیدگاه تک بعدی فرشتگان
۵۲	انسان مسجود فرشتگان
۵۳	فرق علم و تفکر
۵۴	طبیعت نمودی از قدرت خداست
۵۵	علوم مردان خدا
۵۶	دوران حکومت امام زمان (عج)
۵۷	انسان تشنه کمال
۵۷	بازگشت به ارزش انسان
۵۸	آزمایش تاریخ

۶۰	آیت الله کاشانی انسان راستین
۶۳	گفتار چهارم:انسان، خلیفه خداوند
۶۳	اشاره
۶۴	سخنی از صحیفه سجاده
۶۵	یادی از دکتر محمود حساسی
۶۶	همه عالم نشانه ای از اوست
۷۰	واجبات کفائی
۷۱	سزوقب افتادگی ما
۷۲	هرچه را که بنگری رازی را در بردارد
۷۴	علم، تنها فقه و اصول نیست
۷۶	آنچه دکتر حساسی داشت
۷۷	یادی از مرحوم عالم ربانی آقا میرزااجوادآقای تهرانی
۷۸	دنیاله بحث
۷۹	تکته ای ظریف
۸۱	جهان پشت به خدا نیست
۸۴	به یاد یک مؤمن خود باز یافته
۸۶	گفتار پنجم:بویزگیهای انسان
۸۶	اشاره
۸۸	علم و فطرت دو سرمایه اساسی انسان
۹۰	رابطه انسان و خدا
۹۱	فراموشی نفس از دیدگاه قرآن
۹۵	نخستین مرحله خودسازی
۹۸	تواضع و زهد مردان خدا
۱۰۴	گفتار ششم:انسان نمونه
۱۰۴	اشاره
	سوره آل عمران متناسب با این زمان لذا در این باره باید قدری تأمل کنیم . دنبال بخت هم هستیم، بخت چه بود، انسان کیست؟ راهش چیست؟ رهبرش کدام است؟ در انسان صحبت کردیم، والان این روزماست، اما آل عمران را گفتیم مال زمان ماست . آل عمران دارای ۲۰۰ آیه و سومین
۱۰۸	تفسیر حی و قیوم
۱۱۰	خطاب به جوانها در مورد قرآن مجیدای جوانهای عزیز متعهد انقلاب، ای در دانشگاه رضوی ایستاده برای گرفتن فیض،
۱۱۰	نهضت حفظ قرآن در میان شیعیان
۱۱۱	ادامه بحث
۱۱۲	بازگشت به آیات گذشته
۱۱۵	حق تقوی چیست؟
۱۱۶	یادی از وزیر نفت مرحوم شهید مهندس تندگویان
۱۱۶	یک تذکر در امر تبلیغ
۱۱۸	شرایط حصول حق تقوا
۱۲۲	گفتار هفتم : راه انسان شدن کدام است؟
۱۲۲	اشاره
۱۲۳	راهیابی
۱۲۳	هر چیزی در حرکت وشدن است
۱۲۴	تکامل، هدف حرکت
۱۲۴	انقلاب اسلامی گامی در تبیین راه

۱۲۵	قرآن و ارائه طریق
۱۲۹	توحید ذاتی و توحید عبادی
۱۳۲	راه بر خار است پرریج و عنا
۱۳۳	یادی از مرحوم آخوند ملا عباس تربتی
۱۳۵	چه چیزهایی انسان را منحرف می کنند؟
۱۳۸	تحول روحی یک زن
۱۳۹	تربیت یافتگان قرآن
۱۴۲	گفتار هشتم انسان کامل
۱۴۲	اشاره
۱۴۳	جلوه انسان نمونه در ۲۷ ماه رجب
۱۴۶	سخن دوست را از دوستی نزدیک ؛ علی بشنوید
۱۴۸	یک سفارش اکید به دانش پژوهان
۱۶۳	وحشت استکیار از انقلابگر بزرگ، مهدی (علیه السلام)
۱۶۴	محصولی که رسول اکرم از کارش به دست داد
۱۶۸	گفتار نهم: تحلیلی بر نظم نوین جهانی
۱۶۸	اشاره
۱۶۸	نقدی بر نظم نوین جهانی و جایگاه نظام ما
۱۶۹	تاریخچه علم سیاست
۱۸۹	درباره مرکز

سرشناسه: خزعلی، ابوالقاسم، - 1304

عنوان و نام پدیدآور: تربیت از دیدگاه قرآن / [ابوالقاسم خزعلی]. به ضمیمه تحلیلی بر نظم نوین جهانی / [محمد جواد لاریجانی]

مشخصات نشر: مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، 1374.

مشخصات ظاهری: ص 179

فروست: (بحثهای اخلاقی سیاسی هفته 4)

شابک: بها: 2000 ریال ؛ بها: 2000 ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: عنوان عطف: تهذیب نفس از دیدگاه قرآن.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

عنوان عطف: تهذیب نفس از دیدگاه قرآن.

عنوان دیگر: تهذیب نفس از دیدگاه قرآن

عنوان دیگر: تحلیلی بر نظم نوین جهانی

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع: نظم نوین جهانی -- نقد و تفسیر

موضوع: انسان (اسلام) -- مقاله ها و خطابه ها

شناسه افزوده: لاریجانی، محمد جواد، 1329 - . تحلیلی بر نظم نوین جهانی

شناسه افزوده: دانشگاه علوم اسلامی رضوی

رده بندی کنگره: BP/خ 4 ت 4

رده بندی دیویی: 297/4837

شماره کتابشناسی ملی: م 77-1

ص: 1

اشاره

مجموعه سخنرانیهای از آیه الله خزعلی و دکتر محمدجواد لاریجانی

ناشر: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد

تیراژ: 2000 نسخه

تاریخ چاپ: 1374

نوبت چاپ: اول

حروفچین و صفحه آرا: ساسان بهرامی

چاپ و امور فنی: چاپخانه روزنامه قدس

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

آنچه پیش روی دارید مجموعه ای است از سخنرانیهای حضرت آیت الله خزعلی از اعضای محترم فقهای شورای نگهبان قانون اساسی که تحت عنوان «تربیت از دیدگاه قرآن» در سالهای 1371 و 1372 در جمع اساتید، دانشجویان و طلاب حوزه و دانشگاه و در محل سالن اجتماعات دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است.

به دلیل جایگاه مسائل سیاسی، بویژه مسائل مربوط به توسعه طلبی آمریکا در منطقه و جهان در این شماره از سخنرانی جناب آقای دکتر محمدجواد لاریجانی نماینده محترم مجلس شورای اسلامی و مشاور شورای عالی امنیت ملی استفاده شده است تا پیوند مسائل اخلاقی و سیاسی حفظ شود.

لازم به یادآوری است در تنظیم این مجموعه بی آن که در اصل مطلب دخل و تصرفی انجام گیرد برخی عبارتها اصلاح گردیده، برای مطلب عنوان و سرفصل گذاشته شده و منابع مورد استفاده مشخص و متن بر اساس آنها تصحیح شده است.

امید است این مجموعه از نظر پرداختن به مسائل تربیتی و سیاسی برای تمام اقشار مفید و آموزنده باشد.

والسلام

ص: 4

فهرست مطالب

گفتار اول: تربیت از دیدگاه قرآن ۷

□ انسان ساختن، نه ابزار ساختن / ۹ □ ارزش تزکیه / ۹ □ ارزش و منزلت انسان / ۱۱ □ ارزش انسان از دیدگاه علی (ع) / ۱۵ □ تربیت قرآنی / ۱۶ □ کتاب ذکر / ۱۷ □ فطرت خدایی انسان / ۲۰ □ مردی که با کتاب زیست / ۲۳

گفتار دوم: ارزش و جایگاه انسان و شیوه تربیت از دیدگاه اسلام ۲۵

□ پیامبر الگوی تربیتی / ۲۱ □ نظر مفسران در مورد یاد خدا / ۲۷ □ قرآن کتاب خودسازی / ۳۰ □ استقامت از دیدگاه قرآن / ۳۲ □ روشن بینی و آینده نگری پیروان خدا / ۳۲ □ امام امت الگوی رونده ره خدا / ۳۳ □ منطق امام در قیام الهی خود / ۳۴

گفتار سوم: ارزش و جایگاه انسان ۳۹

□ انسان چگونه موجودی است؟ / ۳۹ □ دو بیان از امیرالمؤمنین علی (ع) / ۴۰ □ دو مسیر از حرکت انتخابی انسان / ۴۱ □ دیدگاه تک بعدی فرشتگان / ۴۲ □ انسان مسجود فرشتگان / ۴۴ □ فرق علم و تفکر / ۴۵ □ طبیعت نمودی از قدرت خداست / ۴۹ □ علوم مردان خدا / ۴۷ □ دوران حکومت امام زمان (عج) / ۴۸ □ بازگشت به ارزش انسان / ۴۹ □ آزمایش تاریخ / ۵۰ □ آیت الله کاشانی انسان راستین / ۵۲

گفتار چهارم: انسان، خلیفه خداوند ۵۵

□ سخنی از صحیفه سجادیه / ۵۶ □ یادی از دکتر محمود حسابی / ۵۷ □ همه عالم نشانه ای اوست / ۵۸ □ واجبات کفایی / ۶۲ □ سر عقب افتادگی ما / ۶۳ □ هر چه را که بنگری رازی را در بر دارد / ۶۴ □ علم، تنها فقه و اصول نیست / ۶۶ □ آنچه دکتر حسابی داشت / ۶۸ □ یادی از مرحوم عالم ربانی آقامیرزا جواد آقای تهرانی / ۶۴ □ دنباله بحث / ۷۰ □ نکته ای ظریف / ۷۱ □ جهان پشت به خدا نیست / ۷۳ □ به یاد یک مؤمن خدا باز یافته / ۷۵

- ۷۷ گفتار پنجم: ویژگیهای انسان
 □ علم و فطرت دو سرمایه اساسی انسان/ ۷۹ رابطه انسان و خدا/ ۸۱ □ فراموشی نفس از دیدگاه قرآن/ ۸۲ □ نخستین مرحله خودسازی/ ۸۲ □ تواضع و زهد مردان خدا/ ۸۹
- ۹۵ گفتار ششم: انسان نمونه
 □ سوره آل عمران متناسب با این زمان/ ۹۶ □ تفسیر حی و قیوم □ خطاب به جوانان در مورد قرآن مجید/ ۱۰۱ □ نهضت حفظ قرآن در میان شیعیان/ ۱۰۱ □ ادامه بحث/ ۱۰۲ □ حق تقوی چیست؟/ ۱۰۶ □ یادی از وزیر نفت مرحوم شهید مهندس تندگویان/ ۱۰۷ □ یک تذکر در امر تبلیغ/ ۱۰۷ □ شرایط حصول حق تقوا/ ۱۰۹
- ۱۱۳ گفتار هفتم: راه انسان شدن کدام است؟
 □ راهیابی/ ۱۱۴ □ هر چیزی در حرکت و شدن است/ ۱۱۴ □ تکامل، هدف حرکت/ ۱۱۵ □ انقلاب اسلامی گامی در تبیین راه/ ۱۱۵ □ قرآن و ارائه طریق/ ۱۱۶ □ توحید ذاتی و توحید عبادی/ ۱۲۰ □ راه پر خار است پررنج و عنا/ ۱۲۳ □ یاری از مرحوم آخوند ملاعباس تربتی/ ۱۲۴ □ چه چیزهایی انسان را منحرف می کند؟/ ۱۲۶ □ تحول روحی یک زن/ ۱۲۹ □ تربیت یافتگان قرآن/ ۱۳۰
- ۱۳۳ گفتار هشتم: انسان کامل
 □ جلوه انسان نمونه در ۲۷ ماه رجب/ ۱۳۴ □ سخن راست را از دوستی نزدیک با علی بشنوید/ ۱۳۷ □ یک سفارش اکید به دانش پژوهان/ ۱۳۹ □ وحشت استکبار از انقلاب بزرگ مهدی(ع)/ ۱۵۴ □ محصولی که رسول اکرم(ص) از کارش به امت داد/ ۱۵۵
- ۱۵۹ گفتار نهم: تحلیلی بر نظم نوین جهانی
 □ نقدی بر نظم نوین جهانی و جایگاه نظام ما/ ۱۵۹ □ تاریخچه علم سیاست/ ۱۶۰

گفتار اول: تربیت از دیدگاه قرآن(1)

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (2) (اسراء/9)

خدا را سپاسگزاریم که نعمت انقلاب را به ما ارزانی داشت، در پرتو این نعمت بزرگ دین ما را از زیر آوارها به در آورد، و از دست استکبار جهانی و زیر نظر آنها بودن آزاد گردانید. در نتیجه خودمان آزاد شدیم، حیثیتمان آزاد شد و مردم ما، مردم عزیز برومندی شدند، و بعد از دوران سلطه جباران، فقیه مجاهد و عالیقدر و متوکل به خدا، بسیار ژرف نگر و عمیق در امور ایمانی، به جای ظالم نشست و پرتوی از معنویت بر روی مردم افشاند. گرچه دیری نپایید و از فیض حضور آن بزرگوار محروم شدیم، ولی باز - بحمدالله - خداوند عنایت کرد و فردی دست آموز آن بزرگ مرد، در امور دینی و سیاسی را بر مردم گماشت تا آرامش مردم حفظ شود و خوابهای پریشان

ص: 7

1- این سخنرانی در تاریخ 71/2/10 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است.

2- این قرآن به آنچه راست تر است هدایت می کند، و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای آورند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برای آنان خواهد بود.

غریبها در هم بریزد.

باز خدا را شکر که ملت زبده و زنده ای داریم، در صحنه اخیر عظمت خود را نشان داد مردم ما آگاهی و بیداری خود را با فشارهای اقتصادی که داشتند بهتر از دورانه‌های گذشته نشان دادند، و آن گونه اطلاع داریم و مشاهده می کنیم، مردم دقیق، نکته جو، ریزبین و دوستدار انقلاب هستند.

در پرتو این نعمتها، این دانشگاه و دیگر دانشگاههایی که مولود انقلاب و متولد این حرکت مبارک اند، مردمی را، دانشجویانی را، علاقه مندانی را در خود جا داده و آن طور که هم در تهران و هم در این جا و در دیگر نقاط حس می کنم عطش عجیبی در دانشجویان هست.

در دانشکده الهیات تهران که آنجا بحثی دارم، مشاهده می کنم. در دانشگاه امام صادق علیه السلام می بینیم. در اینجا هم جلساتی که در محضرتان بودم این عطش را احساس می کنم که همگی به دنبال مسائل اسلامی اند، و دوست دارند ارزشهای خفته خود را بیدار کنند. این جلسات هم در روزهای پنج شنبه بدین منظور تشکیل می شود. آغاز سخن است، نباید فعلا سخن را زیاد به درازا کشاند.

ان شاء الله در خلال صحبت روشن خواهد شد این جلسات که به عنوان تذکر و به عنوان تزکیه منعقد می شود، سهم بسیار فراوانی در ساختن شخصیت ما دارد. مامی توانیم مانند دانشگاههای جهان جلو برویم و قوانین طبیعی را تسخیر کنیم و البته ما در این زمینه همیشه برنده بوده ایم و الان هم می توانیم برنده باشیم، ولی نه مثل گذشته ها قوانین جهان را تسخیر کنیم، بعد بدهیم بدست بوش و امثال بوش. این دانشگاه و امثال این دانشگاه وضع شده تا بوش را ناامید کند، صدامها را نابود کند. نمی گویم همه ما را چون امام (رضوان الله تعالی علیه) بسازد، اما نزدیک به افق امام بسازد. بنابر این، این هدف بسیار مهم است.

ص: 8

انسان ساختن ، نه ابزار ساختن

شما هر چه ابزار بسازید و به دست یک آدم مستکبر، به دست یک عقل پریشان و خردباخته بدهید، دمار از روزگار بشر در می آورد. اما اگر یک انسان بسازید ولو در گوشه خمین، یک ملت 50 میلیونی را عظمت می بخشید و ملتهای خفته الجزائر و مصر و دیگر جاها را هم بیدار می کند. این است که امروز آمریکا دیگر ترسش از شوروی نیست؛ شوروی مرد؛ ترسش از بنیادگراهاست. الجزایر را می کوبند و می گویند :

آزادی کوبیده شده . می خواهند بنیادگرایی سر بر ندارد. می ترسند در کشورهای آزاد شده شوروی باز حکومتی مثل ایران ساخته شود. الان در آذربایجان دخالت می کنند که نکنند در آنجا، ایران دیگری سر بردارد.

این نعمتی است که شما عزیزان دانشجو دنبال این نعمت هستید، علم هم مهم است ولی این بسیار مهمتر است .

ارزش تزکیه

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ». این اصل کلی به اجمال در سوره اسراء آمده ، اما تفصیل آن را قرآن مجید در چهار آیه ذیل آورده است:

1- بقره / 129،

2- بقره / 151؛

3- آل عمران / 164؛

4- جمعه / 2.

من آیه 164 سوره آل عمران را می آورم: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» ؛ خدا منت نهاد و انعام کرد بر مؤمنین، هنگامی که مردی از جنس خودشان- بشر را برایشان برانگیخت که آیات قرآن را بر آنها تلاوت می کند، آنها را تزکیه می کند، نمو می دهد، پاک می کند، و بعد کتاب

ص: 9

و حکمت را تعلیم می دهد، حال آن که ایشان قطعا در ضلالت آشکاری بودند، ولی اینهارا به اوج می رساند.

در آیه دوم سوره جمعه و آیه 151 سوره هم همین گونه است ؛ «یزکیهم» مقدم است .

«يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». به آنها کتاب و حکمت را تعلیم می دهد، اما اول «یزکیهم» ، آنان را تزکیه می کند.

آری، در آیه 2 سوره جمعه، در آیه 164 آل عمران و در آیه 151 سوره بقره «یزکیهم» مقدم است. تنها در آیه 129 بقره «یعلمهم» مقدم است و «یزکیهم» مؤخر، که این جاقول حضرت ابراهیم است و «یزکیهم» تأخیر افتاده است. اما در آن جا از قول خود خداوند است و «یزکیهم» مقدم می باشد.

بنابر این، اول باید روح را ساخت و بعد فرآورده های علمی را به دامنش ریخت. باری، این جمله «یزکیهم» (به معنای نمودن و پاک کردن) بر علم مقدم است.

آری، تمیز کردن یک ظرف، مقدم بر ریختن چیزی است در آن ظرف . اگر ظرف آلوده بود هر چه را در آن بریزند آلوده می شود. از این رو اول ظرف را تمیز می کنند، بعد چیزی را داخل آن می ریزند. ابتدا باید گفت : «لا اله»، بعد گفت : «الا لله». باید گفت : «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». این بیست و دومین سوره نازل شده در مکه است، اما «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» که هیجدهمین سوره است را باید پیش از آن در نظر گرفت.

درست است که خداوند گفته است : «أَنْ اعْبُدُونِي» (یس / 61) (1)، اما باید قبل از آن اظهار داشت که «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» . بنابر این نخست «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» است و پس از آن نوبت به «أَنْ اعْبُدُونِي» می رسد.

بنابر این، مشاهده می شود که شیوه و دأب قرآن بر این است که اول تزکیه و بعد علم را مطرح کند.

ص: 10

1- شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است. فقط مرا پرستید.

بدبختی جهان نیز در این است که به تزکیه نپرداخته است. در جهان امروز علم دارن اما اگر پرسیم علم را برای چه می خواهی؟ پایین دستها خواهندگفت: برای لذت و ثروت و قدرت، و بالاترها خواهندگفت: «علم را برای علم»، در صورتی که هر کدام از اینها که باشد «بت» است .

برخلاف این اندیشه های بشری، در قرآن علم برای شناخت خدا، برای شناخت ارزشها، و عبادت نیز برای خدا، و در یک کلمه، زندگی و مرگ برای خداست: «انَّ صَالَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/ 162) (1) برای کمال مطلق، برای عزت مطلق، برای جلال مطلق، برای جمال مطلق، عبادت من، نسک من و دیگر مطالب عبادی من، حیات من و ممات من و نفس کشیدن من برای خدا. این علوم مقام تربیتی اسلام است، و این جمله در قرآن است و در هیچ جا به بلندی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/ 156) دیده نشده است. در کلمات حکمت آمیز خیلی چیزها آمده است، ولی به این بلندی هنوز در جایی نیامده است: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما برای خداییم، مال خداییم و رجوع ما به سوی خداست .

بدبختی جهان را در خاموش کردن پرتو این جمله بدانید، و از طرفی علو مردم و علو علم و ارزشها را نیز در پرتو این جمله .

ارزش و منزلت انسان

چطور شد اسلام طلوع کرد، و دوا بر قدرت را از اوج عظمت به زیر افکند و پس از قرنها در دور دست زمان چطور شد قوم کوچک ایران حرکت کرد، و دوا بر قدرت در مقابلش ایستادند و هواداران خود را تحریک کردند، اما این مردم خدا جو هشت سال در میدان جنگ ایستاد و تعجب دنیا را برانگیخت؟ صدام مقتدر و عراق تا دندان مسلح،

ص: 11

1- نماز من، عبادت من، زندگی و مرگ من، برای خداوند پروردگار جهانیان است.

100 ساعت چهار روز و چهار ساعت) در کویت مقاومت کرد، اما ایران 10 سال سربلند برآمده ارزش بنیادگرایی از این جاست. این است نهاد تزکیه، یک مرد مزکی و مردم را به تزکیه واداشت و تزکیه از عباراتش جاری بود. الآن 21 جلد صحیفه نور رانگاه کنید، یا به خدا تکیه دارد یا به ملت؛ خدا، اسلام، ملت. یک جا نمی گوید: من بودم تزکیه رفتم، من بودم پاریس رفتم، من بودم که اصلا در مقابل شکست ها آخ نگفتم؟ به جای اینها، می گوید: این ملت مستضعف، ولی النعمه های ما هستند و همه ما آنچه داریم از اسلام داریم، از عاشورا داریم. این است که اگر «یزکیهم» گل بکند، دنیاگلستان می شود، و اگر خاموش شود، دنیا، دنیای استکباری می شود. الجزایر را ببینید، یک عده مردم خواستند بگویند ما خواسته و هدف داریم، و بر اساس خواستی که داریم می خواهیم حرکت کنیم، چه بر سرشان آوردند! بای شرمی می گویند: ما می خواهیم اینها را محاکمه بکنیم. مثل این که من بخوام بگویم امروز پنج شنبه است، بگویند: باید محاکمه شوی . چرا گفتم پنج شنبه است؟ باید محاکمه شوی . با وجود این اینها می گویند: آزادی . اما ما می گوئیم . آزادی واقعی آن است که از تزکیه ریشه می گیرد.

بنابراین من از اولیای دانشگاه رضوی تشکر می کنم که جلسه ای را خاص این مقصود قرار دادند.

در برنامه اسلام این مطلب بر همه مطالب مقدم است. حال انسان است و تزکیه . انسان برای ساخته شدن است، و قرآن برای ساختن و تربیت انسان. قرآن می گوید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» . بعد هم می گوید: موجودی که مورد نظر من است، این انسان می باشد. من بنی آدم را گرامی شمرده ام و می خواهم او را بسازم. اینک درباره این انسان و برنامه ای که قرآن برای او دارد در بحث قابل توجه است، که بدان خواهیم پرداخت، و آن دو بحث عبارتند از :

ص: 12

الف) ارزش انسان از دیدگاه قرآن؛

ب) برنامه قرآن برای تربیت انسان (تربیت قرآنی).

الف) ارزش انسان از دیدگاه قرآن: در اینجا یک دیدگاه می‌گوید: ارزش ما در یک نگاه کلی به اندازه بهره‌برداری از این جهان است و به این که بتوانیم قوا را تسخیر کنیم، بتوانیم طبیعت را زیر فرمان خود بگیریم، بتوانیم اسرار نهفته و رازهای نهان طبیعت را کشف کنیم، و بتوانیم بر جهان سلطه داشته باشیم ولو سلطه عادلانه.

اینک ما می‌پرسیم: آیا ارزش انسان همین است؟ ممکن است گفته شود: این خوبی‌هایی است که انسان بتواند پنج قاره را در اختیار بگیرد و مهار کند، و زمام آن را به دستبگیرد و با عدل و قسط هم رفتار کند، در حالی که ما می‌گوییم: نه، این قیمت کلاس اول انسان است. دنیا برای انسان کلاس اول است. انسان جاودانه است. و زندگیش هم در آن عالم بی‌رنج است. زندگی است که «لَا تَطْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْدَحَى» (طه/119)؛ تشنگی و آفتاب زدگی و رنج نخواهی داشت. تو کسی هستی که «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا» (ق/35). ابزار نباید کار کند، مشیت باید کار کند. تو برای آن زندگی آماده‌ای که «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا»؛ در آن جا، آنچه بخواهند برای آنان هست.

در جای دیگر درباره نعمت اخروی مؤمنان می‌فرماید: «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (انسان / 6) اینک جای این سوال است که چرا این مفعول مطلق آمده است.

در تفسیر می‌گویند: شکافتن آن نهر نه به جانب آن قصر شکافتن خاصی است. نهییل لازم دارد نه کلنگ و نه بولدوزر، بلکه به مجرد خواستن فور جریان پیدامی‌کند علاوه بر این، جامه‌هایی را که اینها در اختیار دارند به گونه‌ای است که قرآن در وصف آن می‌گوید: «قَدَّرُوها تَقْدِيرًا» (انسان / 16) به عنوان مثال، اگر من آن جا ۳ لیتر آب احتیاج دارم، ظرفی که اندازه اش ۳ لیتر است ساخته می‌شود. خواست و مشیت چنین است. پس مفعول مطلق در آیه مذکور هم به همین دلیل آمده است.

ص: 13

شما در دنیا هم می توانید تنها بامشیت و بدون اسباب قوانین را تسخیر کنید. اما دیگران وضعشان به گونه ای است که بر فرض این که پنج قاره را هم تسخیر کنند، با ابزار است. الآن این طرح زیر گذر مشهود چند وقت است که به آن مشغولند و خوب هم دارند کار می کنند، خداوند خیرشان بدهد. اما باز هم باید کار کنند تا نتیجه ای به دست آید. اما آن جا تنها یک اراده، فقط یک اراده لازم است تا همه چیز به صورت کامل ساخته شود. این است که می گوید: «هُم مَآيَشَاءُونَ فِيهَا». یک جمله دیگر نیز در ادامه همین آیه دارد که عبارت است از: «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق/35) در این جمله خیلی باید فکر کرد. مفسر متدبر علامه طباطبایی این عبارت را در سوره انسان تفسیر می کند. می گوید: «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» وقتی است که من هرچه را اراده کنم انجام می شود. اصلاً ابزار لازم ندارد. معنای دیگر «مزید» این است که هر قدری بخواهم ساخته می شود و هر کاری بخواهم انجام می شود. در آیه 21 سوره انسان این را تفسیر می کند.

می گوید: «وَسَدَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرًّا بَاطِلًا طَهْرًا». خداوند خود نوشابه ای پاک کننده به اینها می دهد، بی آن که واسطه «وَلَدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» در کار باشد. همه خود خداست، و آن جایی است که دیگر اراده ما کار را پیش نمی برد؛ چرا که اراده ما در خدا اثر نمی کند تا من بخواهم خدا ساقی من بشود. این شدنی نیست. بنابر این، معنای مزید این است که خدا مستقیم خود نوشیدنی پاک کننده را به آنان می نوشاند. ارزش انسان از دیدگاه اسلام مدر عالم نخستین آن است که خداوند به فرشتگان می فرماید: «فَسَدِّجَدَ الْمَلَأَ نِكَهَ كُلَّهُمْ» (حجر/30). فرشتگان همه، حتی جبرئیل سجده کردند. این جایگاه انسان در این دنیاست و آن که گفتیم نیز جایگاه او در آن دنیاست. آن وقت اگر من بگویم پنج قاره را تسخیر کنم و با قسط و عدل هم حرکت کنم و به هیچ کس ظلم نشود آیا همین جایگاه و ارزش من خواهد بود؟ پاسخ این است که نه، این جایگاه کلاس اول من است. آن کسی که مرا خلق کرده به من فرموده: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ». و در جای

دیگر بدان افزوده است که « وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ » (ق/ 35). می بینیم که « دَيْنًا مَزِيدٌ » را در سوره انسان تفسیر کرده و می گوید: « وَسَمَّاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا » (انسان/ 21).

ارزش انسان از دیدگاه علی (علیه السلام)

اینک شایسته است از نهج البلاغه که صاحب آن اولین سخنگوی اسلام است، بگوییم و ببینیم ایشان چه قیمتی برای ما قایل شده اند. کلمات قصار نهج البلاغه 472 تا است. ابن ابی الحدید در پایان شرح نهج البلاغه هزار کلمه قصیره دیگر برای علی علیه السلام ذکر می کند. غیر از این 472 تا، هزار تا کلمه قصیره دیگر ایشان جمع آوری کرده که خیلی ارزشمند است. در کلمه قصیره 448 نهج البلاغه، علی (علیه السلام) با عبارت :

«الاحر يدع هذه اللماظة لاهلها» (آیا آزادمردی نیست که این غذای لای دندان مانده را دور بیندازد). دنیا را به لفاظیه تشبیه کرده است یک ذره غذا... یک ذره خیار یا گوشت ... که لای دندان مانده را لفاظیه گویند. «الاحر يدع هذه اللماظة لاهلها» آزاد مردی حاصل نمی شود، مگر آن که این ذره گوشت لای دندان را بیرون بیندازیم .

«انه ليس لأنفسكم ثمن إلا الجنة فلا تبيعوها الا بها»⁽¹⁾

آری، گوینده این سخن علی (علیه السلام) است، آن کسی که می گوید: از هر چیزی که تاقیامت واقع می شود. الا خبر خواهم داد ؛ از عده ای کمه حرکت می کنند ، گمراه یا هدایت می کنند، عددشان را، خوابگاههای ایشان را، مرکز پیاده شدنشان را، کوبیدن میخ اسب و .. و مرکبشان را خبر خواهم داد و نیز این که چه کسی از اینها کشته می شود و چه کسانی به مرگ طبیعی از دنیا می روند. این شخص دارد صحبت می کند . می فرماید: قیمت جانهای شما بهشت است، به کمتر نفروشید. در خلال خطبه 32 می فرماید : « وليس المتجر أن تری الدنيا لنفسك ثمنا ومما لك عند الله عوضا » ؛ بد

ص: 15

1- نهج البلاغه، حکمت 456؛ جانهای شما را بهایی جز بهشت نیست. آن را بجز آن نفروشید .

سوداگری و بدمعامله و بدتجارتی است که دنیا را قیمت خودت حساب کنی، حتی پنج قاره را و تمام کره زمین را. «ولبئس المتجران تری الدنیا لئفسک ثمنا و مما لک عندالله عوضاً»، و آنچه خدا برای تو ذخیره کرده دنیا را با آن عوض کنی و آن را تبدیل کنی به دنیا؛ «وبئس المعجر أن تری الدنیا لئفسک منا و مما لک عندالله عوضاً» این جمله اول من بود که انسان چه قیمتی دارد. به طور فشرده و با اشاره به موادی از کتاب و سنت، نهج البلاغه و آیات قرآن آن را توضیح دادم.

تربیت قرآنی

اما حالا ببینیم قرآنی که می خواهد روی این انسان کار بکند، چگونه می خواهد کار کند. آیا مانند حجاری است که الآن می خواهد روی یک سنگ، عکس خیلی زیبایی را برجسته به تصویر کشد، می خواهد قهرمانی را روی سنگ مرمری نقش ببندد، ولی بازوی قوی او را، سینه برجسته او را، کار قهرمانی او را بر سنگ نقش بکند؟ خوب، این کار رنج دارد ولی می شود. آیا قرآن این طور می خواهد کار کند یا نه، مسأله مانند یک موم نرم به دست انسان است؟

قرآن اول نرم می کند، بعد که نرم کرد به هر شکل که خواست در می آورد. اگر این باشد خیلی آسانتر است. بلکه کاری چون کار خورشید انجام می دهد. آری قرآن کارش، کار خورشید است. این دانه، دانه گندم است، آن دانه، دانه جو، این درخت خرما، درخت خرما و آن درخت، درخت انار. خورشید بر همه آنها می تابد و آنچه را که درون آنهاست می پروراند و آشکار می سازد. به عبارت دیگر در جان اینها همه چیز هست، و در چنین وضعیتی خورشید می آید و آنچه را که در درون جان آنهاست آشکار می کند، و دیگر هیچ مطلب جدیدی نمی خواهد. اگر شیوه قرآن این باشد، قرآن برای ما چنین کاری انجام می دهد، و امکانات را برای رشد ما فراهم می کند. به عبارت دیگر،

در حالی که در جان ما همه زمینه های تعالی نهفته و خلقت ما نیز برای رسیدن به چنین هدفی است، کاری که قرآن برای ما می کند، آن است که به این بذرها نهفته و در مزرعه وجود انسان، آبی حیاتبخش جاری می سازد. این گونه است که قرآن حیات است و نور است. و به تعبیر گویا تر و کوتاهتر، قرآن ذکر است.

کتاب ذکر

ذکر یعنی یادآوری؛ یعنی این که چیزی در ذهنم بود، آنرا فراموش کردم و یاد آورنده ای آنرا به یادم آورد؛ به عنوان مثال، شما الفیه ابن مالک را از برداشتید و آن را فراموش کرده بودید، بعد یکبار کسی یک بیت شعر می خواند و آن یک بیت چندتای دیگر را به یادتان می آورد. بدین ترتیب روشن می شود که یادآوری در جایی است که قبلاً مطلبی یاد گرفته شده باشد. اما کسی که الفیه را هیچ نخوانده است، اگر یک بیت برایش خوانده شود می گوید: من این را نمی فهمم، برایم توضیح بدهید. قرآن از خودش به ذکر، تذکره، و ذکر تعبير کرده است. می گوید: من آمده ام تا نعمتهای موجود در جان شما را به یاد بیاورم.

تصور کنید سنگ را که می خواهیم در آن نقشی ایجاد کنیم، موم را که می خواهیم به شکلی در آوریم، و تصور کنید که این درخت خرما را می خواهیم به بار بیاوریم. دیگر نمی خواهد خرما به شاخه هایش بیاویزیم. اگر رشدش بدهیم، خوشه های خرما آویزان می شود. قرآن بنایش بر این است که «من ذکرم». «وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ ذَٰلِكَ تَتْلُوهُ عَلَیْكَ مِنَ الْآیَاتِ وَالذِّکْرِ الْحَکِیْمِ» (1) حدود سی و چند مورد است که قرآن از خودش به ذکر یاد کرده است. «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ»؛ آیه 104 سوره یوسف، آیه 87 سوره ص، آیه 27 سوره تکویر. «وَمَا» در سوره قلم. «إِنْ»

ص: 17

1- سوگند به قرآن که صاحب ذکر است. آن را که آیات و ذکر حکیم است بر تو می خوانیم.

هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» در سوره یوسف، سوره ص، سوره تکویر . در سوره یس می آورد: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا» (یس/ 69 و 70). (1) این که زیاد آورده ام، همه نمونه هایی است خاکی از این که قرآن خودش را این گونه معرفی کرده است.

علاوه بر اینها در موارد فراوانی دیگری به تعبیر «ذکری» برای قرآن برخورد می کنیم و از آن جمله است: «لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» (اعراف/ 2) (2) « وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ » (هود/ 120) «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِّلْبَشَرِ» (مدثر/ 31) (3) درست است، که قرآن مایه یادآوری برای همه انسانهاست، اما تنها مؤمنین آن را به کار می گیرند و از آن سود می برند. به همین سبب در مواردی می فرماید: «لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» (اعراف/ 2)، « وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ » (هود/ 120). (4) افزون بر آنچه دیدیم، در مواردی دیگر شاهد توصیف از قرآن به عنوان «تذکره» هستیم، آن چنان که می فرماید: «وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (حاقه / 48) (5)، «إِنَّ هَذِهِ تَذِكْرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (انسان/ 29) (6)، «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرَةٌ» (مدثر/ 54) این تذکره است. بنابر این، قرآن آمده است تا درون ما را بشکافد و این چیزی بسیار ارزشمند است.

ص: 18

-
- 1- این نیست مگر ذکر و قرآنی روشنگر تا هرکه را زنده است هشدار دهد .
 - 2- تا به وسیله آن هشدار دهی و مایه یادآوری برای مؤمنان باشد .
 - 3- آن نیست جز ذکری برای بشر .
 - 4- برای تو در این (آیات) حق واندرز و ذکری برای مؤمنان آمده است .
 - 5- این مایه ذکر برای پرهیزگاران است .
 - 6- این مایه یادآوری است. پس هر کس بخواهد راهی به سوی خداوند پیش خواهد گرفت .

دایه و مادر را در نظر بگیرید، دایه بچه را بغل می گیرد، می بوسد، می بوید. مادرهم در بغل می گیرد و می بوسد و می بوید. بچه در کجا رشد پیدا می کند؟ در بغل مادر می گوید: من این جا نشأت گرفتم. در درون و جان من، در تار و پود و اعصاب من، در کمون روان من، محبت مادر خوابیده است. اصلاً ضربان قلب مادر برایم چیزی است که نمی توانم بیان بکنم، اما می دانم که ضربان قلب او مرا پرورش می دهد؛ یعنی من از او هستم. حالا آن ارزشهایی که در جان انسان هست، قرآن مانند مادر برای نوازش کردن آن آمده است. خالق ما، در درون جان ما ذخایری قرارداده است، و همان خالق این قرآن را فرستاده و فرموده است: «(ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ) (ص/1) شما را به یاد مطالب خودتان می اندازد. نه این که الآن بایستی ابزاری گرفت و شکلی برای شماترسیم کرد، بلکه باید زغال سنگها را برطرف کرد و الماس را در آورد. آری، در بین زغال الماس هست. زغال سنگها را باید برطرف کرد و الماس را در آورد. لابلای زغال سنگها الماس بوده است.

بعد در جای دیگر شیرین تر از اینها را گفته است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»

(قمر/17) (1)

اکنون باید از دانشگاههای جهان پرسید: آیا شما شیوه ای برای تربیت دارید؟ و آیامی توانید بگوئید که می خواهیم درون جان را پالایش دهیم؟ اگر چنین چیزهایی هست آثار و نشانه های آن کجاست؟

اکنون از سخنگوی بزرگ اسلام علی علیه السلام بشنوید که در اوایل نهج البلاغه چنین می فرماید: «فبعث فیهم رسله وواتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته ویدکروهم مسی نعمته ویحتجوا علیهم بالتبلیغ ویشیروا لهم دفائن العقول»؛ (2)

ص: 19

1- قرآن رابری یاد آوری فرو فرستادیم، پس آیا کسی نیست یاد آور بشود؟.

2- نهج البلاغه، خطبه 1.

خداوند پیامبران را یکی پس از دیگری فرستاد تا مردم را وادار سازند تا پیمانی را که در خلقت خود با خدا بسته اند ادا کنند. در این جا سخن از پیمانی است که بسته اید، نه این که می خواهید قراردادی با شما بسته شود. شما که پیمان بسته اید باید به آن وفا کنید.

فطرت خدایی انسان

پیامبران غبار از چهره نعمتهایی که خداوند در جان مردم قرار داده و مردم آن نعمت هارا فراموش کرده اند می زدایند و بدین ترتیب این نعمتها خود را نشان می دهند. ایندر حالی است که انسان به نعمتها علاقه دارد. انسان ظالم هم به عدالت علاقه دارد. به طور مثال، اگر به صدام بگویند: ای رئیس جمهور عدل پرور محترم دادگستری چهره اش باز می شود. او می فهمد دروغ است؛ اما چهره اش باز می شود. اما اگر کسی به او بگوید: ظالم؛ کلت را می کشد و او را می کشد. می گوید: درست است، ولی نباید بگویند. چرا به من نسبت ظلم دادید؟ ببینید این فطرت است. ظلم بد است، ولودر ذهن صدام. عدل خوب است، ولو در ذهن او.

اگر کسی با ظلم آشنا شده، می گوید: بیخود به من نسبت عدل می دهید. من مثل تریاکی معتاد هستم. تریاک برایم بیاورید. می گوید: به ظلم مرا مدح کنید. در باطن می گوید: امام خوب است. وقتی آمریکا در کویت خواست بجنگد عکس امام راتصویرکرد، یعنی اول این، بعد من. ببینید می گوید: مرد این بود. این فطرت ماست. قابل خاموشی هم نیست.

گاهی بر اثر معصیت عوض می شود، که ان شاء الله در بحثهای بعد این مطلب را پی می گیریم. بنابر این، در ترکیه قرآن با ما چه می کند؟ راه خلقت، راه فطرت را در پیش می گیرد و این آسانترین راه و لذیذترین راه است. اگر انسان بیاید به بچه بگوید، مادرت را دوست داشته باش؛ خیلی طبیعی است. حالا بیایند به ما بگویند: خوبیها را دوست

داشته باشید. چرا؟ چون حال خود شماست. «فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس/8) حال خود شماست. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/30) چرا اصلاح را دوست داری و از فساد بدتان می آید؟ میخواهم عملتان عمل صالح باشد.

از اهواز کسی نوشت: شیخ حسینعلی نخودکی از مردان عارف مشهد، که من به وسوسه مبتلا هستم و در اعتقاداتم شبهه ایجاد شده، شما مرا دریابید. به پیر مرد آگاه و باینش نوشت: روز پنجشنبه ساعت پنج عصر آن طرف رودخانه اهواز، برو درد تو درمان می شود. او که مدتها در این آتش می سوخت تا پنجشنبه منتظر ماند. پنجشنبه در همان ساعت رفت جایی که پیر مرد آگاه آدرس داده بود.

شعله های وسوسه شیطان دارد می سوزد. ساعت 3 و 4 و 5 می گذارد. وقتی موعد مقرر رسید، گاو میشی زانید و گوساله ای به دنیا آورد. این مرد دید که همان ابتدا مادرش شروع به لیسیدن بچه کرد و بچه هم پستان مادر را طلبید و شروع به مکیدن کرد. جرقه ای در درون او جهید و گفت: چه کسی به این گوساله مکیدن را آموخته؟ و چه کسی به مادرش لیسیدن را؟ تمام شبهاست رفع شد. این پیر مرد بیدار دل از مشهد نوشت: در فلان روز و فلان ساعت فطرت تو بیدار خواهد شد. بیش این مرد خدا را ببینید. از کجا می داند کی و کجا گاو میش می زاید و این امر در ذهن جوان جرقه ای می زند و تمام شبهاست هباء منشور می شود؟

مرد اهوازی با قلبی آرام برگشت. این وسوسه ها چه بود؟ این گوساله تازه به دنیا آمده چه دقیق پستان مادر را می مکد. این بدن آلوده به مواد لزج باید تنفس کند و مادر آن رامی لیسد. نمی فهمد چه می کند. کیست که این گونه مخلوق خود را منظم قرار داده

ص: 21

1- پس به یکتا پرستی روی خود به جانب خداوند آر، این فطرت خداوندی است که بشر را بر آن سرشته است.

است؟ «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» (اعلیٰ/1-5) (1) قرآن تو بگو . تو برای ما بیاور . « سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» . اجازه می دهید ولو خارج از برنامه ترکیه باشد این آیه را برای شما معنی کنم که مربوط به هدایت می شود.

«الَّذِي خَلَقَكَ»؛ اجزاء تو را خلق کرد. «فَسَوَّاكَ»؛ هر عضوی را در جایی که بایسته است نشانند. «فَعَدَّلَكَ»؛ اجزاء تو را به اعتدال دعوت کرد. تو باید لقمه ای را بخوری . به دندان می گوید: خردش کن. به زبان می گوید: فک این طرف خسته می شود و آن را به طرف دیگر ببر . باید لقمه را به دست بگیرد. به دست می گوید: حرکت کن پا، انگشتان دست، کف، بازو و دندانها همه در خدمتند. «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَّلَكَ»؛ تو را معتدل قرارداد. تمام دست و پا و اعضای بدن را در خدمت تقرار داد تا تو لقمه نانی به کف آری و به غفلت نخوری. قرآن ذکر است، یادآوری می کند برای این که به غفلت نخوری .

سخن امروز را جمع بندی می کنم، ان شاء الله در ذهن عزیزان بماند.

چیزی که از شما تقاضا می کنم این است که وقت را خیلی رعایت کنید. وقت گرانبهاترین چیزی است که به ما داده شده است . خواب و بیداریتان را منظم کنید . برای کارهایتان نظم قرار دهید. کنار رختخوابتان یک دفتر و قلم قرار دهید. گاهی یک مطلبی شب برایتان حل می شود. نگذارید آن را برای صبح بنویسید. حتی اگر با لباس آسایش هستید، یک جا که یک مطلب علمی به نظرتان می رسد فوری یادداشت کنید . برای یک دقیقه هم حساب قایل شوید. امروز دنیا دارد این کار را می کند . ژاپن عقب مانده

ص: 22

1- تسیح گوی به نام خدای خویش که برتر است ، آنکه آفرید و راست کرد، آن که تقدیر کرده هدایت نمود. و آن که (از خاک) گیاه سر برآورد و آن را خشکیده و سیاه ساخت.

پیشرفت کرد؛ زیرا برای دقیقه حساب باز کرد. ان شاء... دقائق عمر خود را در نظر بگیرید و جلو بروید. الفیه از حفظ کردن، قرآن از حفظ کردن چیز مشکلی نیست. اگر دقایقتان منظم باشد خیلی کارها را می شود کرد.

مردی که با کتاب زیست

مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی 60 سال زحمت کشید و 50 هزار جلد کتابهای شیعه را به قلم آورد. 50 هزار کتاب شیعه را در سی و چند جلد به انجام رساند، او در کتابخانه زندگی کرد و در کتابخانه هم دفن شد. در کتاب زندگی کرد، و در کتاب مرد. اثری که ایشان گذاشته، هیچ کس نگذاشته است. بعدهم علمای شیعه را از قرن 4 تا قرن 14 به رشته تحریر در آورد. اما تمام وقتش منظم بود. گاهی می گفت من یک کوزه

آب برای وضوی صبحم می برم داخل کتابخانه. می گفت: در را ببندید. یک لقمه نان می خورد و مشغول کار می شد. بعد که خسته می شد سیگار می کشید. گفتند: سیگار خوب نیست وقتی ضرر سیگار را ثابت کردند، با این که 50 سال سیگار می کشید، باهمت والایش سیگار را کنار گذاشت. می گفت: تا عادت به سراغم می آمد یک آبنبات در دهان می گذاشتم. لذا وقت را غنیمت بشمارید.

اما در جمع بندی، عرض می کنم که تزکیه بر دانش و دیگر ارزشها مقدم است. قرآن در برنامه های خودش برای پیامبر در 4 آیه تزکیه را تذکر داده، و در سه آیه آن که قول خداوند است تزکیه را مقدم داشته است. این تزکیه با خود قرآن شروع می شود قرآن درسی و چند مورد انسان را به عنوان موجودی بسیار با ارزش معرفی کرده است، به طوری که دنیا ثمن و بها برای انسان نیست، بلکه عمر جاودانه، آن هم در زندگانی بی رنج و بی کمک ابزار، بهای اوست. این است قیمت انسان. فقط اراده می خواهد.

قرآن می خواهد برای این انسان، ساختن و پرداختن را شروع کند. آیا به نحو

حجاری، یا به شکل کار با موم، یا نه به شیوه تذکر به ارزشهای وجودی خود انسان در ابعاد مختلف، در اعتقاد، در اخلاق حتی در اعمال؟ قرآن در تمام اینها فطرت انسان را به این معنا سوق می دهد که انسان «مذکر» لازم دارد؛ «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ مِنْ مَدَكِّرٍ». این را هم که فرستادیم، «انما انت مذکر»؛ ای پیامبر، کار، کار من است. من در درون اینها ارزشها را ساختم. توفیق مذکری.

خدایا تو را شکر که قرآن را فرستادی و درسی و چند مورد اثر و جایگاه قرآن را در تربیت ما بیان کردی که ذکر است.

خدایا تو را شکر می کنیم که ما را آدم قرار دادی، گرچه آدم شدن کار مشکلی، و به تعبیر امام (ره) محال است، اما بالاخره زمینه اش را به ما دادی.

خدایا به آبروی پاکان و نیکان، همه ما را از پرتو الطاف امام رضا(علیه السلام) زاده پیامبر و علی

و زهرا -سلام الله علیهم اجمعین - برخوردار فرما!

تزکیه، علم و حکمت والایی از برکات قرآن و اهل بیت به ما ارزانی فرما!

خدایا این گفته ها را فقط بر زبان گوینده و گوش شنونده منحصر به گفتن و شنیدن نفرما!

به حق علی بن موسی الرضا علیه السلام - در قلب ما و روح ما نافذ گردان!

ما را آن گونه که تو خود می خواهی قرار بده!

ما را خدمتگزار دین و اسلام و انقلاب قرار بده! خدایا طمع و حرص و لذت جویی را از ما بر طرف فرما!

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

گفتار دوم: ارزش و جایگاه انسان و شیوه تربیت از دیدگاه اسلام (1)

تربیت انبیاء الهی

«إِنَّهُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر 27-29) (2)

در جلسه گذشته گفته شد، انسان از نظر تربیت پذیری نه چون سنگ است تا بسختی نقوشی بر آن ترسیم شود، و نه چون موم که هر نقشی را بسادگی بپذیرد. او اجمالا چنین نیست که نقشی از خارج بر او تحمیل گردد، خواه در پذیرش آن مقاوم باشد یا ملایم، بلکه این نقوش در جان انسان وجود دارد، و همین نقوش موجود در جان بشر است که با

تربیت انبیای الهی نمایان می شود. به عبارتی دیگر، انسان نه سنگ است و مقاوم، و نه موم است و ملایم، بلکه آنچه در درون خود دارد به برکت تربیت پیامبران بیرون

ص: 25

1-1- این سخنرانی در تاریخ 71/3/14 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است .

2- این نیست جز ذکری برای جهانیان برای هر کس از شما که بخواهد استقامت در پیش گیرد (یابایستند و نخواهید چیزی را مگر آن که خداوند پروردگار جهانیان بخواهد).

می ریزد. و همین مفهوم انسان است، آن جا که می فرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/30) و «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس/8) و «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد/10).

پیامبر الگوی تربیتی

برای روشن شدن مسأله به مثالی ساده توجه کنیم؛ دفترهای تمرین خط و سرمشقهایی وجود دارد که سطری در بالای صفحه نوشته شده، و از دانش آموز خواست شده است، تا سایر سطرها را با تقلید از این سرمشق پر کند. اگر اندکی به این صفحه دقت شود خواهیم دید، در سطری که ظاهرا و در نگاه اول نوشته وجود ندارد، همان سرمشق به صورتی کمرنگ نوشته شده، به گونه ای که با دقت می توان آن را تشخیص داد. و بدین ترتیب لازم نیست دانش آموز رنج نوشتن کلمات را به خود بدهد، بلکه تنها

کافی است آنچه را به صوتی کمرنگ نوشته شده است، پررنگ کند. در وجود انسان نیز چنین چیزی وجود دارد یعنی برای انسان سرمشقی آمده و کم رنگ شده همان سرمشق در نهاد انسان نیز به ودیعت گذاشته شده است، آن سان که قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/21)؛ یعنی رسول خدا برای شما یک سرمشق و یک اسوه است، و علاوه بر این شما در نهاد و در جان خویش نیز آنچه را لازم است دارید، و تنها به یک معلم نیاز مندید، معلمی که تنها یک «یادآور» است.

در جلسه قبل گفتیم که در قرآن کریم 76 بار لفظ «ذکر» 23 بار واژه «ذکری» و 9 مرتبه کلمه «تذکره» آمده، و در مجموع الفاظی که از ماده ذکر مشتق شده، در قالب سه صیغه ذکر، ذکری و تذکره 108 بار تکرار شده، و این بدان معنی است که آنچه از زبان وحی واز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شما گفته می شود احیای همان چیزهایی است که در درون جانتان

دارید. و باید آنها را آشکار کنید.

از میان 108 مورد پیش گفته، چهار مورد آن جای تأمل بیشتری دارد:

الف: سوره انبیاء، آیه 10: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (1)

ب: سوره زخرف، آیه 44: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (2)

ج: سوره المؤمنون، آیه 71: «وَلَا وَاتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (3)

د: سوره تکویر، آیه 27: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»

نظر مفسران در مورد یاد خدا

اکثر مفسران بر این عقیده اند که مراد از واژه ذکر در آیات پیش گفته شرافت و آقایی و عزت و سربلندی مردم است، آنچنان که می فرماید: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ»، یعنی ما کتابی برای شما نازل کردیم که عزت و شرافت و آقایی شما در آن است، یا می فرماید: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»، یعنی این کتاب مایه شرافت و آقایی تو و قوم توست.

در این میان، بر خلاف دیگران علامه طباطبایی معتقد است شاید چنین تفسیری برای ذکر از سوی مفسران متأثر از ناسیونالیزم، و یا حداقل یک تفسیر ناسیونالیستی و همسو با قومیت عرب باشد، و این چیزی است که قرآن با آن مخالفت دارد. بنابراین از نظر علامه مراد از ذکر در این موارد هم همان یاد خدا و یاد آور شدن صفات و اسماء حسناى الهی است.

ص: 27

1- ما به سوی شما کتابی فرو فرستادیم، که ذکر شما در آن است، پس آیا تعقل نمی ورزید؟ .

2- این برای تو و قومت ذکر است، و مورد پرسش قرار خواهید گرفت.

3- اگر حق از خواسته های آنان پیروی می کرد آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست گرفتار فساد می شد. اما ما ذکر آنان را بدیشان دادیم، و آنان از ذکر خویش رویگردانند.

این نظر علامه است، اما من هرچه اندیشیدم دریافتم در ذهن علامه چه چیزی وجود داشته که به محض مشاهده این که اگر «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» را به معنای «این شرفی برای تو و برای قوم توست» بدانیم چنین معنایی با «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» سازگار نخواهد شد، حکم کرده است که چنین معنایی برای آیه درست نیست و بنابر این مراد از ذکر در آیه همان یاد خداست و نه شرافت و آقایی.

اکنون جای این سخن با علامه است که اگر ذکر رابه معنی یاد خدا بدانیم، در این صورت معنای آیه چنین خواهد شد که «این کتاب یاد خدایی برای تو و برای قوم توست و در چنین فرضی جای طرح این پرسش خواهد بود که چگونه می توانید این معنا را با کلمه قوم سازگاری دهید. به همین دلیل به نظر گوینده ذکر به همان معنی شرف است، اما شرفی در سایه توحید و به وسیله خروج از عبودیت زر، زور، خان، خاقان، شاه، ستاره، ماه، خورشید و هر چیز دیگر، و نیز توجه یافتن به وجود اصیل جهان هستی، و فقیر دانستن خود در مقابل او که این عین شرف ماست؛ چه، از دست دادن شرافت به این است که من در پی سایه های موهوم بروم و دنبال نشانی روانه شوم ولی حقیقت را نبینم و بالاخره تصویر را در آینه بینم و به جای توجه به صاحب تصویر، به آینه روی بیاورم.

این خود باختگی است و کسانی که از خدا بریدند و به آیه ها و سایه ها و آینه ها و نشانه ها روی آوردند، ولی آنان که خدا را یافتند گفتند: «الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبدا و کفی بی فخرا ان تکون لی ربا انت کما أحب فاجعلنی کما تحب»، «برای من همین عزت بس که بنده تو باشم». بنابر این، از این دیدگاه که دیدگاه علی است، بنده خدا بودن عین عزت و شرافت است. علاوه عمده اشکال بر کلمه قوم است؛ اگر قوم را عرب بگیریم و رسالت را به آن منحصر کنیم، چه ذکر به معنای شرف باشد و چه به معنای یاد خدا، معنای قومیت نامطبوع پدید می آید. باید آنجا را فکر کرد و به کمک آیات عمومی رسالت موضوع را گسترش داد، و تنها چیزی که برای قوم می ماند برای سابق بودن در

اجابت است که این را خود قرآن هم تصریح فرموده است؛ «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ».

اینک شایسته است به یکی از دعاهای مذکور در مفاتیح الجنان که همیشه در اختیار شماست اما شاید کمتر بدان توجه کرده باشید نظری بیافکنیم. در دعایی که در وظایف شب جمعه ذکر شده و پس از مناجات شعبانیه دعایی با چنین مضامینی بلند ندیده ام چنین می خوانیم: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و هب لی الغده رضاک و اسکن قلبی خوفک و اقطعہ عن سواک حتی لا ارجو ولا اخاف الا ایاک. اللهم صل علی محمد و آلہ و هب لی ثبات الیقین و محض الاخلاص و شرف التوحید و دوام الاستقامه و معدن الصبر و الرضا بالقضاء و القدر»..

در این دعا شرف توحید و یگانه پرستی از خداوند خواسته شده و این مهم یک شرف خوانده شده است. بنابر این یگانه پرستی یک شرافت است و مراد از ذکر نیز در آیه «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ» همان شرافتمندی در سایه توحید است، توحیدی که درباره آن می فرماید: «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» (اسراء/ 2)؛ «ما به موسی کتاب دادیم و آن را مایه هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم که جز مرا وکیل مگیرید»

یادشان بخیر کسانی که برای ما کتاب نوشتند و این جمله را در آغاز آن قرار دادند که اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه» یعنی سرآغاز علم شناخت خداست و سر منزل نهایی آن از خود بی خود شدن و همه کار را به خداوند وا گذاشتن.

اینک به آیه 27 و 28 و 29 سوره تکویر باز می گردم آن جا که می فرماید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، «این قرآن چیزی جز یادآوری و ذکر برای جهانیان نیست، برای کسانی از شما که بخواهند استقامت داشته باشند»

در مورد این آیه دو تفسیر ممکن است: یکی تفسیر اکثر مفسرین که می گویند: مراد از «أَنْ يَسْتَقِيمَ» آن است که قرآن برای کسانی که در جستجوی راه راست باشند یکپادآور است که البته این تفسیر تفسیری نادرست می باشد. تفسیر دیگر از علامه طباطبایی است که انصافاً حق مطلب را ادا کرده و می گوید شما معنای آیه را درست نفهمیده اید و معنای درست آیه این است که قرآن برای هر کس که بخواهد از جا بلند شود و بر خیزد یک یاد آور است. بنابر این تفسیر، استقامت به معنای برخاستن و عزم ایستادن است، و نه به معنای در پی راه راست بودن و در جستجوی آن بر آمدن. اگر کسی خوابیده باشد و بخواهد کاری از قبیل نوشتن انجام دهد برداشتن کاغذ و قلم و انجام این کار برای او مشکل است، زمانی که همین فرد می نشیند باز هم کار مشکل، اما کمی آسان شده و تنها زمانی که بر می خیزد و می ایستد کار به سهولت امکان پذیر می گردد، و هم قلم، هم کاغذ، هم کتاب، هم دورو هم نزدیک را می بیند. قرآن کریم نیز می گوید: این کتاب آمده است تا شما را برپا کند و در نتیجه بر کارهایتان اشراف پیدا کنید؛ قرآن آمده است تا ارزشهای شما را در معرض دیدتان قرار دهد و شما همه بر خیزید. چه، تنها در این هنگام است که خداوند فرشتگان خویش را بر ایستادگان نازل می کند، آن سان که می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (فصلت / 30) (1) و یا می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (2)

قرآن کتاب خودسازی

ص: 30

- 1- کسانی که گفتند پروردگار مان الله است و سپس ایستادند فرشتگان به آنان نازل شوند
- 2- کسانی که گفتند پروردگار مان الله است و سپس ایستادند هیچ بیمی بر آنان نیست و اندوه ندارند.

کدام کتاب را در خود سازی سراغ دارید که کاری همانند قرآن انجام داده باشد؟ این تنها قرآن است که کتاب استقامت آفرین است، استقامتی که شاید گفتن آن بسیار آسان به نظر رسد، اما ایجاد و تحقق آن به اندازه ای مشکل است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: سوره هود مرا پیر کرد، آن جا که می فرماید: «فَأَسَّ بِتَمِّمْ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» (هود/ 112). پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: این آیه محاسن مرا سفید کرد و پیوسته باید در کارها مراقب باشم به گونه ای که اگر همه دنیا در مقابلم قرار گیرد و بخواهد برای ایجاد طمع در من خورشید را در دست راست و ماه را در کف چپ من بگذارد از رسالت و دعوت دست نکشم، و اگر یگانه حامی من ابوطالب نیز برود دست بردار نباشم. تاسر بر بدنم هست حقیقت را اظهار می کنم، و ثابت را از میان نبرم و ثابت پرستی را محو نکنم دست نخواهم کشید. این معنای « (فَأَسَّ بِتَمِّمْ) » است. بنابر این از آیه «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» چنین استفاده می شود که در راه خودسازی باید همه توان خود را به کار گرفت و باید فهمید که مسائل اصلی چیست و مسائل فرعی کدام است از همین رو است که می گوئیم: علم و دانش یک ارزش و یک مسأله مهم است، اما آنچه اصلی و اساسی است همان خودسازی است، خودسازی بدین معنی که ماهمه از آن خداییم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/ 156). (1) اگر در میان گفته های همه بزرگان جهان جستجو شود، سخنی زیباتر و حقیقتی همانند این پیدا نخواهد شد که همه از خداییم و باز گشت، و سیر حرکت مانیز به سوی اوست»، آن سان که می فرماید: «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق / 6). (2) باید همه مظاهر را هیچ گرفت و در راه خدا مستقیم شد و بر پا ایستاد، آن سان که

ص: 31

1- ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم

2- تو با رنج به سوی پروردگار خویش راه می گشایی، و او را ملاقات می کنی.

می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» (سبا/46). (1)

استقامت از دیدگاه قرآن

اینک معنای استقامتی را که در قرآن آمده از خود قرآن جستجو می کنیم. قرآن کریم می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ» (فصلت/6). (2) براساس این آیه، حاصل توحید برخاستن به سوی خداست و امروز شما این مهم را دارید و همین، آن گوهر گرانبهایی است که آکسفورد، سوربون و هاروارد دارای آن نیست، چه این که دانشگاه حداکثر شکافنده اتم را می سازد، اما حوزه امام رامی پرورد، امامی که یک جهان را متحول میکند.

روشن بینی و آینده نگری پیروان خدا

مرحوم آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی - تغمده الله برحمته که ما ادریک ما حاج شیخ مجتبی ثم مادریک ما حاج شیخ مجتبی، آن مرد آینده نگر دقیق - به دیدار امام آمد و با امام ساعتی خلوت کرد. او پس از این ملاقات، شرف افتخار به من داد و به منزل من تشریف آورد و آن جا فرمود: «این مرد حق است و تعبیر و گفته های او نیز حق است، اما کسانی که اکنون در همراهی با ایشان اعلامیه می دهند دوستان نیمه راهند و این مرد یک تنها به پیش می رود و به پیروزی نایل می شود».

این گفته شیخ مجتبی برای من خیلی ارزشمند بود و آن را به حوزه علمیه، به فیضیه و به جامعه مدرسین که در آن حضور داشتم گفتم. این مسأله در زمانی که برای ما آب و

ص: 32

- 1- بگوی تنها به یک چیز شما را اندرز می دهم، و آن این که تنها و یا دو به دو برای خدا قیام کنید .
- 2- بگوی من انسانی همانند شمایم، که به من وحی می شود، پروردگارتان خدایی یگانه است پس به سوی او برخیزید.

آتش ترسی نداشت و زندان و تبعید برایمان شیرین بود. یادم هست جوان نوزده ساله ام کشته شد، اما خدایم توفیق داد و چشمم به نم نشست؛ این نعمت خدا بود که گفتم: من حسرت اشک را بر دلهای مخالفان خواهم گذاشت، و امام نیز از این موضع تشکر کرد و فرمود: «پشت دشمن را خم کرده ای». اما من گفتم: «نه، من این کار را انجام ندادم، بلکه این راه توبود».

از اندرزهای همیشگی این مرد واز آیاتی که همواره بر زبان او جریان داشت این آیه بود که در «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى».

امام امت الکوی رونده راه خدا

امروز چون سالگرد او در مصیبتیم. بگذارید بگویم: که این چه مردی بود. او یعنی امام امت به اندازه ای که از خداوند در افراد اثری می دید به آنان احترام می گذاشت و به اندازه ای که آنان را از خدا دور می دید به همان اندازه بی مقدارشان می شمرد. امام اگر در یک طلبه مبتدی آثار خدایی بودن و اخلاص را می دید، با تمام قامت در مقابل او برمی خاست، اما وقتی اکابر دولت ستمشاهی می آمدند اعتنا نمی کرد.

حتی در نجف که بودند نمایندگانی از طرف صدام به حضور امام آمدند. برخی از کسانی که آن جا حضور داشتند به احترام آنها برخاستند. اما امام هیچ اعتنا نکرد و زمانی هم که قدری از شاه بدگویی کردند بدان امید که امام به آنها آفرین بگوید فرمود: «آن مرد از خدا دور است و شما هم از خدا دورید. آن مرد بد است و شما هم بدید».

گفتیم که امام به هر اندازه آثار خدایی در افراد می دید به آنان احترام می گذاشت. ایشان در نامه ای که در پاسخ یکی از نامه های شهید سعیدی به آن شهید نوشته چنین می گوید: «من از افرادی مثل شما آن قدر خوشم می آید که شاید نتوانم عواطف درونی ام را آن طور که هست ابراز کنم. من قادر نیستم عواطف امثال شما را جواب بدهم. لکن

خداوند متعال قادر است که شماها خدمتگزاران به دیانت را مشمول عنایت خود فرموده و از رحمت خود همه را بهره مند فرماید». ایشان در نامه دیگری به همین شهید می نویسند: در هر صورت سنگرها را حتی الامکان نباید از دست داد و قیام به وظایف به قدر امکان لازم است و اگر کوتاهی در آن کنیم باکی نیست، حتی اگر فرضاً با شکست ظاهری روبرو شویم».

آری، این منطق امام است. شهید مطهری می گوید: با همسر من به نجف رفتم و برامام وارد شدم. دیدم امام لاغر شده است. به خانواده امام اعتراض کردم که چرا به فکراین پیر مرد نیستید. سپس یک مرغ از بازار گرفتند، بریان کردند و سر سفره امام گذاشتند، اما امام مرغ را کنار گذاشت، و گفتند: که بچه ها در تهران در زندان به سر می برند در چنین شرایطی من مرغ بخورم؟

منطق امام در قیام الهی خود

در آن زمان وقتی امام شنیدند در تلگرامی به مرحوم آیت الله بروجردی، اهانت و یابی اعتنایی شده نامه ای خطاب به شاه نوشتند، و در آن چنین آوردند: «بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله تعالى، قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى و فرادى- خدای تعالی در این کلام شریف از منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده است، این از بهترین موعظه هائیکست که خدا عالم از میان تمام مواعظ انتخاب و به بشر پیشنهاد فرموده است، این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است، قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهانده... قیام الله است که موسی کلیم را با یک عصا بر فرعونیان چیره کرد... قیام برای خدا است که خاتم النبیین را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بتها را از خانه خدا بر انداخت و بجای آن توحید و تقوی را گذاشت... خودخواهی و ترک قیام

برای خدا مارا باین روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده، قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلام خفه کرده ... قیام برای نفس است که بیش از دهها میلیون جمعیت شیعه را بطوری از هم متفرق کرده که طعمه مشتی شهوت پرست پشت میزنشین شدند و قیام برای نفع شخصی است که یکنفر مازندرانی بی سواد را بریک گروه چندین میلیونی چیره می کند، که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند، قیام برای نفع شخصی است، که الآن هم چند نفر کودک خیابان گرد در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده، قیام برای نفس اماره است، که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده، و مراکز علم و قرآن را مرکز فحشاء کرده، قیام برای خود است، که موقوفات و محافل دینی را برایگان تسلیم مشتی هرزه گرد بی شرف کرده و نفس از هیچ کس در نمی آید».

امام هرگز لفظ درستی را به کار نبرده اند، اما در این جا درباره رضاخان چنین الفاظی به کار برده است، آن هم در شرایطی که مردم همه افسرده و خموش بودند. در آن زمان من به رشت رفتم. در آن دوران فشار ساواک زیاد بود و مأمورین این سازمان خود را به من رساندند و گفتند: اگر می خواهی منبر بروی حق نداری این آقا را به مردم معرفی کنی. من نگاهی به مأمور کردم و گفتم: چه می گویی؟ مگر خورشید معرفی می خواهد؟ همه دنیا این مرد را شناخته اند و آن که او را شناسد نباید نامش در قاموس انسانیت ثبت شود». در همان زمان بود که یک بار گفتند: روحانی حق ندارد با عبا و عمامه به مسجد برود. امام در آن زمان به یک امام جماعت گفتند: «فردا اگر به تو چنین چیزی بگویند چه خواهی کرد؟» او گفت: «با کت و شلوار که نمی شود امامت نمودن چار به مسجد نمی روم». امام فرمود: «اگر من باشم با کت و شلوار می روم، در محراب می ایستم، مردم را گردهم می آورم و با گردهم آوردن مردم، دشمن را می کوبم.

زمانی دادگستری قم گفته بود امام باید احضار شود. در آن زمان آقای سعیدی لرزید، و پیش امام رفته به ایشان گفت: «نمانید» امام فرمود: «چه خبر است؟» گفت: «خبر بدی است شما را می خواهند به دادگاه احضار کنند». امام لبخندی بر لب آورد و گفت: خدا کند قدم خمینی به دادگاه برسد که اگر پای من به دادگاه رسید آن جا، به آنان خواهیم فهماند که دادگاه چیست». زمانی که امام به ایران آمد در همان بدو ورود گفت: «من دولت بر پا می کنم و من قانون اساسی تدوین می کنم و به صورت دولت سیلی می زنم».

این چیزی بود که حتی برخی از آخوندهای خود ما نیز باور نمی کردند. به هر حال، امام در ادامه آن نامه چنین می گوید:

قیام برای نفس است که چادر عفت از سرزنهای عقیف مسلمان برداشت الآن هم این امر بر خلاف دین و قانون در مملکت جاریست و کسی بر علیه آن سخن نمی گوید، قیام برای نفعهای شخصی است که روزنامه ها که کالای پخش فساد اخلاق است امروز همان نقشه ها را که از مغز خشک تراوش کرده تعقیب می کنند و در میان توده پخش می کنند. قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هرچه می خواهند بگویند و کسی نفس نکشد. هان ای روحانیون اسلامی! ای علمای ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان ... موعظت خدای جهان را بخوانید، و یگانه راه اصلاح را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک منافع شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نائل شوید و بازندگی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید... امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مستی هرزه گرد، شهوت پرست بر شما چیره شوند و تمام آئین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند. امروز شما هادر پیشگاه خداوند چه عذری در محکمه خدا دارید؟ این چه ضعف و بیچارگی ای است

که شما را فرا گرفته؟

ای آقایان محترم که این صفحات را گردآوری نمودید و به نظر علمای بلاد و گویندگان رساندید خوب است که یک کتابی هم فراهم کنید که جمع تفرقه آنان را کند و

همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده، از همه امضاء می گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی می شد همه یکدل، و یک جهت از تمام کشور قیام می کردند. خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک ده زندگی کند از مراکز حساس با او رابطه دارند، و اگر جزئی تعدی به او شود برای او قیام می کنند. امروز شما در پیشگاه خداوند عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتابهای یک نفر تبریزی بی سر و بی پا را، که تمام آئین شما را دستخوش ناسزا کرده و در مرکز تشیع به امام صادق (علیه السلام) و امام غائب (عج) آن همه جسارتها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد.

شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید خیره سران بی دین از جای برخاستند، و در هر گوشه زمزمه بیدینی را آغاز کردند و به همین زودی به شما تفرقه زده ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت تر شود.

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» سید روح الله خمینی 11 شهر جمادی اولی 1363 قمری» (1)

این منطق امام و دعوت امام به قیام برای خداست.

ص: 37

1- صحیفه نور، ج. با بررسیهایی که به عمل آمد چنین نامه ای از حضرت امام رضوان... تعالی علیه خطاب به شاه به دست نیامد. ولی آنچه به عنوان یک سند تاریخی در اختیار ما قرار دارد نوشته ای است که حضرت امام در سال 23 در دفتر کتابخانه وزیری شهرستان یزد یادداشت کرده اند که نمودار روح ظلم ستیزی و انقلابی حضرت امام در آن دوران است.

امروز هم من دردمند و سوگمندم و هم شما داغدار و دردمندید . پس همان به که سکوت گزینم و بگویم :

رفتی و عاشقان را با خویشتن ربودی

آری زخود ندارند عشاق اختیاری

خدایا، به آبروی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان او و به آبروی علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ظهور حضرت بقیه الله را نزدیک بفرما!

بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان او صلوات و سلام فرست!

سلام و صلوات مارا همراه با عرض ادب ، به ساخت اقدس صاحبمان ولی عصر برسان!

امام راحل را غرق روح و ریحان و مغفرت و رضوان بفرما!

رهبر معظم انقلاب راعزت فزاینده و طول عمر عطا فرما!

ریاست جمهوری و کابینه و برنامه هایشان را به نفع مستضعفین تمام نما!

به آبروی ولی عصر ملت عزیز و سرافراز مارا عزت فزاینده مرحمت فرمای

دانشجویان عزیز در سراسر ایران و نیز دانشجویان دانشگاه رضوی را مؤید و مسدد بدار!

طلاب حوزه علمیه را مورد عنایت ولی عصر قرار بده!

خدایا، خاندان و بستگان امام راحل را صبر جزیل و اجر جمیل عنایت فرما!

مارا لحظه ای به خودمان وامگذار!

عاقبت امرمان را ختم به خیر بفرمای؟

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

گفتار سوم: ارزش و جایگاه انسان (1)

انسان چگونه موجودی است؟

گرچه اخلاقیات مدارش برانداز و تبشیر است، یعنی بر ترساندن از عواقب بد، و امیدوار کردن به عواقب خوب، اخلاقیات پاک گر چه مدار بر این است، ولی منحصر نیست. بلکه مدار زیباتری دارد که شناخت است. وقتی که شناخت آمد، انذار و تبشیر هم دارند، ولی سهم آنها کم می شود. خود شناخت و پی بردن به مطلب انسان را گرم می کند. انسان را مستقیم و پایدار می کند. لذا در استقامت شناخت سهم مهمی دارد، و اگر شناخت نباشد. آنجا انذار است و تبشیر و خیلی پیشرفت عالی ندارد، ولی اگر هم شناخت باشد و هم انذار و تبشیر، فوق العاده انسان حرکت می کند. لذا اول سؤال می کنیم که انسان چیست، موقعیتش در عالم خلقت چه موقعیتی است و از دیدگاه قرآن و دیدگاه بیانگران قرآن، پیامبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام - جایگاه انسان کدام است.

ص: 39

1- این سخنرانی در تاریخ 71/6/9 در دانشگاه علوم اسلامی ایراد شده است .

قبل از ورود به تحلیل، از یک انسان راستین، امیر المؤمنین - علیه السلام - دو کلام نقل می‌کنم و بعد وارد تحلیل می‌شوم.

1- «ولبس المجر أن تری الدنيا لنفسك ثمنا وممالك عندالله عوضا»(1)؛

بد سوداگری و بد دادوستدی است که دنیا را بهای خود حساب بکنید. -نفرموده آنچه در آن زندگی می‌کنید که متعلقات خودت باشد، نه، بلکه فرموده است «ولبس المتجر ان تری الدنيا» و آنچه دارید بدهید و دنیا را بگیری. اگر چنین کنید سخت زیان کرده اید و کاملا مغبون هستید.

2- «آلا حر يدع هذه الکماظه لأهلها انه لیس لأنفسکم ثمن الالجه فلاتتبعوها الالبها»(2)

مباد آن که دانشجویی و اندیشمندی تصور کند که آن دنیا که در خطبه 32 الان بیان کردیم. همان دنیایی که حول وحوش انسان قرار دارد، یعنی خانه وزن و بچه وزندگی و اینهاست. نه، دنیا به این سعه ای که دارد این جوابش در این کله قصیره است: «آلا حر يدع هذه اللماظه لأهلها»؛ آزاد مردی نیست این لماظه را برای اهلس رها کند؟لماظه بقیه طعام در دهان است و دنیا در نظر ایشان لماظه است؛ «آلا حر يدع هذه الماظه لأهلها انه لیس لأنفسکم ثمن "الالجه»؛ برای شما برای جان شما، ارزش و ثمن نیست جز بهشت. آنچه که می‌تواند مقابله کند با جان شما فقط بهشت است.

بهشت یعنی چه؟ یعنی زمان بی نهایت، شادمانی بی نهایت، معارف و کمال

ص: 40

1- نهج البلاغه، خطبه 36

2- همان، حکمت 456.

بی نهایت. «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ» (ق/35)؛ آنچه بخواهند فراهم است. در بهشت، ابزار و آلات از کار افتاده است نه بیل، ونه کلنگ نه بولدوزر، نه دستگاه برق فقط بخواهید. «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ قَدَرُوا مَا تَقْدِيرًا» (انسان/16). این مفعول مطلق که در آیه آمده می گوید: ظرف را هر جور خودشان بخواهند اندازه می گیرند.

حالا آیا این را با دنیا می شود مقایسه کرد؟ با پنج قاره و نیم پنج قاره می شود مقایسه کرد؟

دو مسیر از حرکت انتخابی انسان

قرآن می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». این آدمی، این موجود اسکلت 206 استخوانی، 600 بافت عضله ای، با تمام مطالبی که از مغزو اعصاب و از قلب و مویرگها و از شش و استنشاق هوا، و از دستگاه معده و گوارش، و از دستگاههای افزاز، کلیه و مثانه و دیگر چیزها، انسان را با یک خصیصه

و موجود شریف تر دیگری توأم کردیم. او را در بهترین زادهها و قوامها آفریدیم. تعبیر پروردگار این است که: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ».

براساس این آیه یک سیر بین اسفل سافلین تا احسن تقویم داریم، سیری بسیار طولانی و پرمشقت. لذا می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد/4)، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ» (انشقاق/6) تو با رنج باید حرکت کنی، و «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ» (بلد/11 و 12). این باید به عقبه ها و تنگ دره ها حرکت کند، کناره های کوه سخت را باید حرکت کند و ما برای این آماده اش

کردیم.

ص: 41

بنابر این، از اسفل سافلین یزکیهم و یعلمهم باید حرکت کند به احسن تقویم برسد.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/70)؛ گرامی داشتیم بنی آدم را، به دریا و خشکی روانش کردیم، از روزیهای طیب و مطبوع روزی اش قرار دادیم و برکثیری از مخلوقات خود برتری اش بخشیدیم. «و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا» که باز مفعول مطلق نوعی برای تأکید مطلب، فضلناهم تفضیلا آمده است انشاء الله در تحلیل بیان می شود که این چه موجود عجیبی است، و اگر این شناخت از خودمان در اندیشه مان بیاید خیلی آقا می شویم، زیر بار تملق نخواهیم رفت، چاپلوس نخواهیم شد، اما در عین تواضع و در عین فروتنی . برای کوچکترین مخلوق خدافروتنیم، ولی زیر بار تملق نمی رویم. حتی زیر بار تمدن بزرگان دینی هم نمی رویم.

روی همین جهت یک آزاده ای بار می آییم که در جهان خلقت بی نظیر است .

دیدگاه تک بعدی فرشتگان

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

(بقره/ 30-33).

ص: 42

خدا به فرشتگان فرمود: می خواهم مخلوقی بیافرینم. مخلوقی والا و عالمی ارزشمند و سترگ؟ نه. «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ می خواهم بشری به جای من حکمرانی کند. خلیفه، ارزش دارد و موجود بشری خلیفه الله است، «السلام عليك يا خليفه الله في ارضه و حجه على عباده» در خطاب به ائمه می گوید: شما امین الله فی ارضید و حجت الله علی العبادید. موجود این رقیمی حق می دهیم مال اهل البیت؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب / 21) در غیر عصمت و نبوت در مابقی .

عصمت و نبوت اختصاصی آنهاست، و روی همین جهت علی -علیه السلام- می فرماید: مالک ، تو برای من چون من برای پیغمبر هستی . یعنی به استثنای ولایت و عصمت، این قدر این مرد بالا آمده و این قدر عظیم شده بود. می خواهم یک وقت توهمی به ذهن نیاید و مباحث با معصومین خلط نشود. نه، عصمت و آن مقام ولایت مال آنهاست، اما مقامات دیگر مال همه مردم است، «انني جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». فرشتگان یک روی سکه را خوانده اند، روی اسفل سافلین اش و گفتند: «قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ شما یک روی سکه را می بینید. شما غرایز را می بینید. من در عمق جان اومی بینم چیزی که یک ساعته همه شما را پشت سر قرار خواهد داد. حالا باید دنبال آن نکته برویم: حالا فهمیدیم خلیفه است تا این جا که آمدیم.

بعد «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» توجه به کلها دارید. این «کلهایی که من و شما می گوییم نیست. خدا می فرماید. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» حقایق را به آدمی می فهماند. عجیب ظرفیتی است. این حقایق را فهماند به آدمی که نمی فهمد چه باید بگوید.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

تو علیم و حکیمی به ما این را یاد دادی، یعنی ما این استعداد را نداشتیم. فرمود: ای آدم، حال تو جواب بده آدم جواب داد و همه بهت زده شدند. «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ من این موجود را خواستم در جهان خلافت بکند. آماده برای درک حقایق، حقایق علمی. آدم آمده برای دریافتن حقایق جهان و به کنه آنها وارد شدن. پس این که فرمود: «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، من با علم و قدرت جهان را آفریدم و آن علم را می خواهم در اختیار این بگذارم، این یک مقدار برای ما روشن شد که جهان به علم و قدرت بر پاست. و این موجودی که خلیفه الله می شود الانش علم و در قیامت قدرت

است، «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ». قدرت کاملی به او می دهیم که چه بخواهد بلافاصله انجام بدهد. پس این خلیفه ای است در اینجا دانش دارد و مقداری قدرت، ولی در آنجا دانش و قدرت بی نهایت که هرچه را بخواهد خلق بکند و هرچه را بخواهد استخدام بکند با اراده، همان طور که «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ وقتی خدا چیزی را بخواهد، به او می گوید باش. وجود خواهد داشت.

انسان مسجود فرشتگان

قرآن می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ».

یعنی جبرئیل هم، اسرافیل و میکائیل هم، ملاء اعلی تمام به سجده افتادند. پس مکانت این انسان بر اثر یک رمز است که یافتیم: «علم آدم الأسماء كلها». بر اثر این حتی

جبرئیل باید سجده کند، اگر شیطانی که طبق خطبه قاصعه خطبه 190 نهج البلاغه، شش هزار سال عبادت کرده - معلوم نیست، خود علی میفرماید معلوم نیست «آمن سنی الدنيا ام من سنی الاخره» - با یک سجده نکردن طرد ابدی شد، پس این مکانتی دارد که حتی جبرئیل برای پدرشان باید سجده بیفتد و موجودی با شش هزار سال عبادت بر اثر استتکاف باید عقب زده شود.

فرق علم و تفکر

حالا یک مقدار گشت و گذاری در باره این علم داریم تا بعد برسیم به خصیصه دوم که شاید آن خصیصه مهمتر باشد. این فکر باید جولان پیدا کند اما علم رسیدن به حقایق خارجی را به دست آورد، علم به اینهایی که در خارج موجودند تفکر شما راه را باز می کند و البته گاهی هم از خیال تجاوز پیدا نمی کند و به دنیای خیالات می روید. همان گونه که مدتها فلاسفه یونان در شناخت امور طبیعی سرگردان بودند و فقط با فکرکار می کردند و به حقایق نرسیدند. مقداری هم رسیدند تا وقتی که پنج قرن قبل درهای تخیل را بستند و گفتند: هرچه را در خارج با ابزار خود دریابیم می پذیریم. در این پنج قرن به اندازه 50 قرن بلکه بیشتر کار شد، روی حقایق سیر کردند، موجودات را دسته بندی کردند، در خود موجودات وارد شدند، در دل ذره بیجان اتم وارد شدند، در دل ذره با جان، ذرات ریز زنده وارد شدند، مثبت و منفی، و نر و ماده اینها را تشخیص دادند، در دل ماده بیجان مثبت و منفی اتم را تشخیص دادند، و تحول شگرفی در دنیای امروز پدید آوردند. جدا جای تعجب است. با علم توانستند دنیا را تسخیر کنند و هنوز اول کار و الفبایی است که هنوز ترکیب نشده گوییم بعد که ترکیب شد کار خیلی بالا می گیرد.

تمام اینها آیاتند. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» (روم/20/23).

همه چیز، خواب و بیداری و اختلاف لهجه و شب و روز و خلقت خودمان، خلقت جفت و همسر اینها آیه اند، آیه، نشانه. همه نمودند برای مرکز قدرت بی نهایت، عظمت بی نهایت و جلال بی نهایت.

آیه دیگری می فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت/53)؛ بزودی نشان خواهیم داد آیاتمان را در جهان، در آفاق و در جانشان تا «حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» روشن شود که فقط حق اوست «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ». آن علمی که من بها دادم، علمی بود که این نشانه ها، آیه ها و پرتوها همه برای رسیدن به مرکز

استقلال، به مرکز حی قیوم، به مرکز همه جمالها و جلالهاست و بدبخت غربی که در اینجا مانده است. لذا از جاهلهای ما جاهل تراند چرا؟ چون خدا نکند غرور از خرده علم بیاید. خدا نکند انسان اول اجتهاد دارای غرور شود. می گوید علامه چرا اینجارا نفهمیده؟ چرا سید مرتضی دقت نکرده؟ اما وقتی به آخر اجتهاد رسید، کوچک می شود و می گوید: آفرین بر علامه که پنج مذهب را دائم در ذهن داشته است. ما حتی نمی توانیم فقه خودمان را همه را در ذهن داشته باشیم.

خدا نکند انسان در آدرس بماند. آدرس دادند به او که برو منزل، این قدر این آدرس

زیباست! به آدرس نگاه می کند. این بدبختی است.

علوم مردان خدا

لذا علمی به ما دادند که مارا برساند به جایی، آن طور که مرحوم میرزا حسنعلی نخودکی -کنار صحن عتیق جایی که بازار سنگتراش ها بود قبر ایشان است. او گفته قبر من را زیر پای زوار قرار بدهید. به جاهای عجیبی. اصفهان بودم. گفتند پیرمرد 93 ساله ای هست ، خوب است با شیخ ملاقاتی داشته باشید. گفتم آدرسش کجاست؟گفتند: به نظرم حالا اشتباه نکنم 10/12 فرسخی اصفهان. گفتم: فردا آماده بشوید برویم پیرمرد را بینم. گفتند : نه، پیرمرد ناراحت می شود، به تو علاقه مند است خبر بکنیم بیاید بهتر است . رفقا اصرار کردند پیرمرد بیاید، و آمد، و خیلی پیر مرد با حالی بود . گفتم : شنیده ام شما با میرزا حسنعلی نخودکی سرو کاری داشتید. گفت: بلی .برادرش را در اصفهان مار زد، از مشهد فوری آمد، دست کشید به بدن و زهر مار را بیرون کرد . به مار هم گفت : بیا بیرون . سرش در آمد. گفت به کلی بیا بیرون . آمد بیرون. گفت: در شهر نمان، برو بیرون. فرار کرد رفت بیابان. بعد هم گفت :می خواهم برگردم، ظهر در مشهد کار دارم . یک لحظه آمد، برادرش را از زهر نجات داد، مار را هم بیرون کرد و لحظه ای بعد هم رفت مشهد.

خود این آقای گفت: می رفتم مشهد و در قدمگاه باران بر من خورد و سرما خوردگی و تب شدید و سرفه اصلا فرصت نداد یک کلمه صحبت کنم. رفتم حضورایشان. همین طور سرفه می کردم. یک انجیر به من داد . انجیر را خوردم اصلا سرفه بکلی قطع شد .

این روحیه انسانی است که می گوید: «انه الحق»، من در مسائلی که واردم، می دانم أنه الحق .

بنابر این، این علمی که اروپا گرفته خیلی خوب است ما باید برق را بدانیم، زمین را بدانیم، موجودات را بدانیم. این را خدا خواسته است؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

فقه و اصول تنها نبوده، همه چیز را حق بدانیم.

دوران حکومت امام زمان (عج)

وقتی که ولی عصر علیه السلام می آید یک جای زمین را غیر آباد نمی گذارد. انسان فقیر باقی نخواهد گذاشت. نه که از بین می برد. غنی می کند. در زمین ثروت هست، چرا دنبالش نرفتی؟ چرا زمین را غیر آباد گذاشتید؟ ما که فقط برای رکوع و سجود نیامیدیم. آن اعظم کارهای ماست. ولی نظم زندگی مردم را خواستیم؛ «لِيُقَوِّمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» گفتیم: «کاد الفقر أن يكون كفرة». چیزی که عامل کفر است نباید باشد.

امام زمان (عج) چه کار می کند؟ با معجزه؟ خیر! برکاتی است در این زمین. چرامتوجه برکات نیستید؟ لذا فقر ما، بدبختی ما، جهل ما، نادانی ما همه اش مال این شاهان خبیث بود که ما را به چیزهایی سرگرم کردند.

خدا روح امام را بر اعلیٰ علیین بنشانند که این زنجیرها را از دست و پای ما باز کرد. پس تا این جا که آمدیم، امتیاز اول وجود انسانی «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» است و این استعداد در ما هست.

دعای صحیفه سجادیه دعای اول، بخش پایانی اش می گوید: «خدایا در ما قرارداده ای قدرتی که تمام موجودات منقاد ما خواهند شد». این همان زین العابدین (علیه السلام) و همان کسی است که در سجود و رکوع به سر می برد. همو می فرماید: «تمام موجودات منقاد ما خواهند شد».

اگر استعداد این موجود، صرف لذت بشود، صرف دامن بشود، صرف یاهو بشود، به خدا یک دقیقه اش حیف است.

انسان طالب کمال است و همین که رسید به کمال بی نهایت آرام شد؛ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». حالا آرام شدم؟ من تشنه کمال بی نهایت و جمال بی نهایت بودم. چه کنم؟ این جوری خلقم کردند. چرا؟ در خصیصه دوم خواهم گفت.

لذا «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» و «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». پایه های اخلاق در این جا محکم می شود.

من رنج را تحمل بکنم به خاطر این که در آخرت به من ثواب می دهند، اما از طرف صاحب کمال و جمال: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست».

بر من عاشق چه تفاوت دارد چه رنج و چه گنج؟ هر دورا او مقرر کرده است: «أثنى على الله أحسن الثناء وأحمدته على السراء والضراء». می گفتند: بعد از ظهر عاشوراسه، چهار نفر بودند که هرچه شکنجه بیشتر می شد صورتشان برافروخته تر می شد.

قهرا باید رنگ بپرد. اما صورت برافروخته تر می شد. یکی خود ابی عبدالله الحسین و سرور آن سه چهار نفر دیگر یعنی کسانی چون حبیب بن مظهر بود که هر چه بلا- بیشتر می شد صورت او بازتر می شد. الحمدلله در راه محبوب داریم کار می کنیم. این غیر از آن است که ثواب به ما خواهد داد. آن هم بسیار عالی است. وقتی خدا ثواب بهشت را ذکر می کند و حور و قصور را یادآور می شود بعد یک مطلب دیگر می فرماید: «(و رضوان من الله أكبر)».

پایه های اخلاق ما اگر این شد، نمی تواند بیندیشد آمریکا که تهاجم فرهنگی داشته باشد، مگر خدای نکرده این چراغ خاموش بشود.

بازگشت به ارزش انسان

از این جهت من مایل بودم بفهمیم قیمتی هستیم. وقتی بفهمیم قیمتی هستیم نعمت از

دست نمی دهیم. امام وقتی فهمید قیمتی است، هر کار کردند و هر قدر فشار آوردند، اصلاً حاضر نشد یک کلمه موافقت بکند. امام رضوان الله تعالی علیه- فرمود: مرا از قم سحرگاه به طرف تهران می بردند، بعد اشاره می کردند به دریاچه ساوه و می گفتند از آن بالا ببیندازیمش در دریاچه ساوه، آنها می خواستند ببینند رنگ من تغییر می کند یا نه. گاهی به بیراهه هم می بردند. اصلاً در من اثر نکرد. حالا دریاچه ساوه هم باشد من را ببیندازند. من حرف خودم را زدم. من وظیفه ام گفتن مطلب بود. عمر باشد یا نباشد. همین که وظیفه را انجام دادم چرا بترسم؟ من با او مربوطم. با اینها مربوط نیستم. با او مربوطم. کار خودم را کردم. من صدام را عقب بزنم یا آتش بس را قبول بکنم برایم فرقی ندارد. چرا؟ وظیفه ام قیام بود. نصرت مال خداست. من عبادم و برای او کار می کنم نتیجه هرچه می خواهد باشد. نمی شود انسان دلهره داشته باشد. دلهره یعنی چه؟ اگر در وظیفه سست آمدیم جای دلهره است ولو پیروز بشویم. یعنی اگر کلکی زدیم و پیروز شدیم می پرسند: چرا کلک زدید؟ چرا به راه راست که من گفتم نرفتید؟

آزمایش تاریخ

علی شکست خورد که گفت راه راست باید بروم. عبدالرحمن عوف گفت: سه روز ما مهلت داریم خلیفه معین کنیم. من اول تو را مقدم می دارم به شرط این که به کتاب خدا عمل کنی. فرمود: بلی. به سنت پیغمبر عمل کنی. فرمود: بلی. به سیره شیخین عمل کنی. فرمود: نه ممکن است یک کلمه بگویم بلی، بعد خلافت را بگیریم، ولی نه. من نه می گویم. من راهم مستقیم است. عبدالرحمن به عثمان گفت به کتاب خدا عمل می کنی؟ گفت: بلی. گفت: به سنت پیامبر عمل می کنی؟ گفت: بلی، گفت به سیره شیخین؟ گفت: بلی. دست داد و گفت: با تو بیعت کردم. خلافت را از علی گرفت. علی گفت: من این کلمه را حاضر نیستم بگویم. بعد خود عبدالرحمن عوف تا

آخر عمر با عثمان قهر کرد. گفت: نه به سیره شیخین نه به کتاب و سنت. چشمت کور. آیا پیغمبر نفرمود: «أعلمکم علیّ أفضیکم علیّ»؟
اصلاً نوبت تو می شد که بیایی مثل شب پره پر بزنی؟

چرا دقت نکردی؟ اگر تو کلام پیغمبر را در نظر می گرفتی که پیغمبر چه فرموده گرفتار نمی شدی. در این جا علی فرمود: من آنچه
تشخیص می دهم عمل می کنم. علی برنده شد. در جهان نام او و ساخت

روحي او ماند. وقتی که صحبت بکند، حتی ابن ابی الحدید در مقابل صحبتش می ماند.

بنابر این، تا این جا عرضم این بود: امتیاز اول ما علم است، علم به همه حقایق، ولی علم نیمه راه نه. علم که «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ». اگر حق او شد، و هرچه غیر اوست باطل است. اگر هم حقیقتی دارد از اوست. پرتو است، آیه است، نشانه است. آن وقت شناخت خوبی از جهان خواهیم داشت. بعد می گوید: در ساختن خودمان دیگر به این سایه ها و آیه ها و پرتوها توجه نمی کنیم، مگر از باب توجه به سایه، به آیه، و به پرتو.

در زیارت می گوئیم: علی (علیه السلام) آیت العظمی است. راجع به امیر المؤمنین می گوئیم: «انت آیه الله العظمی» در مقابل او خادمیم. اما می گوئیم آیه، نمی گوئیم: علی (علیه السلام) با خدا خلطی دارد و شاید چیزی از خدا در وجودش هست. اصلاً «خلقه خلوه منه وهذا خلوه من خلقه»، «آن کل من فی السماوات و الارض الا اتی الرحمن عبدا». از این شناخت این عظمت برای ما می آید. برای پیغمبرش هم می گوئیم: «عبده ورسوله». برای علی هم می گوئیم: عبدالله است، عبدالله و جانشین رسول. همه دیگران را هم می گوئیم: «عباد اخرون» بندگان متذلل به درگاه خدا هر مقدار خدا فرموده در برابر اینها تواضع کنید، همان مقدار تواضع می کنیم. آقایی که درس خوانده هم بود،

اما از دهانش در رفت، با امام در جماران صحبت می کرد. خطاب کرد به امام که تو ارحم الراحمین. من منفجر شدم. ما امام را دوست داریم. هر چه دستور بدهد انجام می دهیم. ولی ارحم الراحمین بگوییم به امام؟ این اول خود باختگی است. به آن آفاتلفن زدم. گفتم: این چه بود که گفتید؟ ما به پیغمبر هم ارحم الراحمین نمی گوییم. پیغمبر را تعظیم می کنیم. تجلیل می کنیم ولی به او نمی گوییم ارحم الراحمین. شما چرا گفتید؟ گفت معذرت می خواهم. راست می گویی اشتباه کردم. من خطیب نبودم از دهانم در رفت. باز خوب است که مصفب بود والا می خواست توجیه کند. جای توجیه نیست.

آن مقامی که از آن خداست اختصاص به خدا دارد، هیچ کس در آنجا راه ندارد. حتی به پیغمبر می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ». این جهت را اگر ما یاد بگیریم چقدر اخلاقمان بالا می رود؟

چقدر عظمت نفس که خدا داده، اما آیه است. معلوم می شود؟ اما اگر نفهمیم مفت از دست می دهیم. سعدی خیلی شعر زیبایی را در اینجا در حل این معنا بیان کرده

است:

زعهد پدر یاد دارم همی

که باران رحمت بر او هر دمی

که در طفلی ام لوح و دفتر خرید

برایم یکی خاتم زر خرید

بدر کرد ناگه یکی مشتری

به خرمایی از دستم انگشتی

چو شناسد انگشتی طفل خرد

به شیرینی ازوی توانند برد

توهم قیمت عمر نشناختی

که در عیش شیرین برانداختی

آیت الله کاشانی انسان راستین

اگر من بدانم، می توانیم سید حسن مدرس بشویم، می توانیم امام بشویم،

می توانیم آیه الله کاشانی بشویم. وقتی سیدمجتبی نواب صفوی راروبرو کردند با آیه الله کاشانی، دکتر مصدق، و مظفر بقایی، اظهار داشت این سه نفر به من گفتند: رزم آرا را بکش. گفته بودند، درست هم بود. آیه الله کاشانی، گفت: بلی من گفتم. هر سه شان الآن در دست جبار مبتلایند. هر چهار تا شان. دیگر آیه الله کاشانی آن آیه الله کاشانی قبل نیست؛ مبتلاست. گفت: بلی من گفتم. دین من گفت. مصدق گفت من اصلا نواب را نمی شناسم، نمی خواهم او را بینم. مظفر بقایی گفت: من اصلا خبر ندارم. هر سه شان گفته بودند. این مرد - آیه الله کاشانی - دین دار است، خداشناس است و می گوید: شاه کیست؟ برفرض یک گلوله می زند مرا از بین می برد. چرا من دروغ بگویم؟ می گوید: من به نواب گفتم برو رزم آرا را بکش. مصدق هم گفته بود، مظفر هم گفته بود. اما آن دوتا در پایه اخلاقی آن خداشناسی را ندارند، لذا می گوید: من نواب را اصلا نمی شناسم. آن روز که رزم آرا را می کشند، آن روز تحریک می کردند به واسطه قدرت این جوان سلحشور اخلاقی متدین انقلابی، شماها همه تان روی کار آمدید. بعد آن مرد گفت: من نمی خواهم به خاطر آن سه نفر جرم خودم را کم کنم. نه، هر کار

می خواهید بکنید، بکنید. ولی این سه نفر گفته اند. اما نمی گویم جرم مرا کم کنید. می خواهید بکشید، بکشید. ولی راستی را باید گفت. نمی گویم از این کاری که کردم پشیمانم، پشیمان نیستم. ولی از من پرسیدید چه کسی دستور کشتن داد و من پاسخ دادم.

امیدوارم دانشجویان عزیز و گرامی ما، توجه کنند در زمانی که ما بودیم، نمی توانستیم صحبت کنیم، شما می توانید صحبت بکنید. خدا شما را خیلی عزیز کرده و این امکانات که شما دارید هیچ نبوده است.

شما که بحمدالله هنوز عمرتان زیاد باقی مانده غنیمت بشمرید. شاید بتوانیم یک قدری به فکر خودمان باشیم. لااقل روسیاه نرویم. شهدای عزیز که در سن جوانی،

خون و جان خود را دادند خیلی از ما طلبکارند. نکند خدای نکرده بعضی چیزهایی که از قبیل ، خانه ، آهن، زمین است ما را اسیر کند. آمد بسیار خوب، اما ما کارمان باید درس و ساختن خودمان باشد. ما مثل اعلای ما سید حسن مدرس، امام امت، آیه الله کاشانی و سید مجتبی نواب صفوی است. اینها مثل اعلای ما هستند. ما در زندگی اینها سیر میکنیم. خوب زندگی هم شد، و اگر هم نشد غم نگیریم. غم به خاطر گرسنگی بیاید؟ به خاطر نابسامانی بیاید؟ غلط می کند غم. باید غم معنویت باشد. بعضی وقتها یک خرده پریشانی می دهد، اهمیت نمی دهیم. امیدوارم مورد عنایت خاص حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - باشیم و مورد امتنان و عنایت و لطف حضرت ثامن الائمه - علیه السلام - باشیم .

« والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: 54

گفتار چهارم: انسان، خلیفه خداوند (1)

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/ 30).

بحث جلسه گذشته پیرامون سه سؤال بود: انسان کیست؟ راه انسان در مسیر خلقت چیست؟ رهبر در این راه، کیانند؟ در مورد سؤال اول این آیه که قرائت گردید خوانده شد. خداوند در این آیه می فرماید: «من می خواهم کسی را خلق کنم که خلیفه من در روی زمین باشد». پس نخستین چیزی که درباره انسان به گوش می رسد این است که «خلیفه» است، کارمستخلف عنه (خدا) را باید انجام بدهد، و این برای انسان پایه بسیار بلندی است.

حالا می خواهیم درباره این خلیفه بودن انسان، از خود قرآن و از روایات، ثقل اصغر و انبازو شریک قرآن، استفاده کنیم و راه خود را بیابیم، و اخلاق ما، اخلاق علمی ما، اخلاق سلوکی ما، اخلاق مربوط به خودسازی ما، روی شناخت خودمان بر پا شود.

در بحث گذشته سخن به این جا رسید که با اشاره به «وعلم آدم الأسماء كلها»

ص: 55

در بحث گذشته سخن به این جا رسید که با اشاره به «وعلم آدم الاسماء كلها» گفتیم: خداوند همه چیز را مسخر ماساخته و بر همه چیز ما را قدرت و توانایی و تسلط بخشیده تا آن که به اسرار خلقت پی برده، سنی را که پروردگار در میان مخلوقات خود جاری ساخته است بشناسیم. انسان اینکاره است و باید همه اینها را بداند.

سخنی از صحیفه سجادیه

اگر یادتان باشد، در پایان جلسه پیش به سخنی از امام سجاد علیه السلام- که در دعای اول صحیفه سجادیه است اشاره کردم و دوست دارم اکنون آن کلام بلند را این جا بخوانم. حضرت می فرماید «الحمد لله الذی اختار لنا محاسن اخلاق واجری علینا طیبات الرزق و جعل لنا الفضیله بالملکه علی جمیع الخلق فکل خلیفته منقادہ لنا بقدرته و صائره الی طاعتنا بعزته...»

حمد مر خدایی را سزاست که به عنان یک امتیاز (خلقت زیبایی چهره، چشم، گوش و دست و پا و...) برای ما انسانها قرار داده است، طیبات رزق روزی های پاکیزه را روزی ما کرده، و برای ما این فضیلت را مقرر فرموده، که تمام خلق به قدرت او در اطاعت ما خواهند بود، و به عزت او منقاد و فرمانبردار ما خواهند شد.

بنابر این، آشنایی ما با جهان، و دریافت ما از قوانین و سنن الهی که در دستگاه خلقت به جریان انداخته، این نتیجه و فرآیند را دارد که بر جهان خلقت مسلط می شویم و به سود خود از آنها بهره برداری می کنیم، و این چیزی است که در مغز و فکر و اندیشه بشر وجود دارد و خوابیده است؛ یعنی دانشجویی و معرفت طلبی، و این که می خواهد تا بر اسرار جهان آگاهی یابد.

بشر جانشین خداست در زمین، و خداوند عمران و آبادانی این کره خاکی را از بشر خواسته، و همه وسایل عمران و آبادانی را هم در اختیارش گذاشته است « اَنْشَأْكُمْ مِنْ »

الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» ؛ شما را از زمین آفرید و از شما خواست که زمین را عمران کنید(هود/61).

امیر المؤمنین علیه السلام-در نهج البلاغه میفرماید: «... فاهبطه بعدالتوبه ليمر أرضه بنسله وليقيم الحجة به على عباده...»؛ خدا آدم را پس از توبه به زمین فرستاد تا زمین را به وسیله نسل خود آباد کند، و حجتی باشد بر بندگان خدا. (1).

یادی از دکتر محمود حسابی

فوت مرحوم دکتر حسابی پدر فیزیک در ایران اعلام شد، دانشگاه تهران از بنده خواست که بمناسبت فوت ایشان صحبت کنم. بنده رفتم، گرچه وقت کم شد، ولی مقداری صحبت کردم و تذکراتی دادم. گفتم: شما الآن دارید فیزیک، شیمی و دیگر علوم را می خوانید و یاد می دهید. خوب، این علوم را خدا خواسته و باید هم باجهان آشنا بشویم. مادر قرآن 750 آیه درباره این گونه علوم داریم، در صورتی که درباره حقوق و فقه حدود 500 آیه در قرآن وجود دارد در همه آن آیات خداوند دستور داده است که نظر کنید، بنگرید، ببینید و تفکر کنید.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» (طارق/5)(2) «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس / 24)(3) و «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» (اعراف / 185). (4).

ص: 57

1- نهج البلاغه، خطبه 91، معروف به اشباح

2- پس باید انسان بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است .

3- س باید انسان بنگرد به غذایش .

4- آیا در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است نظر نمی اندازند .

آن جا دیگر همه اساتید دانشگاه ، دانشجویان نشسته بودند و پیرمردهای استخوان دار در علم همه آمده بودند و گوش فرا می دادند. گفتم: ببینید قرآن می گوید: سیر کنید و باسیر کردن چیز بفهمید؛ «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» (عنکبوت / 29). گفتم: این مهمترین آیه ای است که تلاشهای شما را تضمین می کند. می گوید: سیر کنید در زمین و به دست بیاورید که آغاز خلقت چگونه بوده است. این خیلی عجیب است! گفتم: این علوم اصولاً از طبیعت خدا ساخته برخاسته ، و البته این خدا ساخته ، خدا خواسته است». خدا این را خواسته . خیال نکنید اروپا این را برای شما آورد، دکارت این را آورد، اسحاق نیوتن این را آورد. نه، این را اسلام آورد و دوست دارد دنبالش برود، اما یادتان باشد که خدا خواسته که ما اینها را بشناسیم، ولی اینها آیه و نشانه اند و علامتهایی هستند برای جلال و جمال و عظمت و کبریایی خداوند، اما اروپا آن را مبدل به بت کرد، «بت علم»، و در معبد علم، سجده و رکوع کرد، نه در معبد الله.

جهل از این علم به بود صدبار

علم کز تو ترانه بستاند

آری ، جهل از این علم به بود صد بار .

همه عالم نشانه ای از اوست

این در صورتی است که اگر این علم نشانه بود، آیه بود، ما به مرکز قوا و آن کسی می رسانید که همه اینها را او سر پا کرده است هیچ چیز در هیچ آن از خود قراری و استقلالی ندارد، کیانی و بعدی ندارد و هر چه در هستی وجود دارد به اراده اوست، در جزئی جزئی، نه کلی، بلکه در جزئی جزئی عالم اراده او نافذ است، اوست که «قائم علی کل نفس» است. اگر این را درک کردیم، علم ما، دانش ما جهت پیدامی کند و پاک می شود. اسلام نیز خواسته است که انسان به جانی برسد که به خدا و حقانیت او معترف

گردد و به آن اذعان کند؛ «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآهَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت/53)(1)

قهرا در مجلسی که گوش تا گوش اساتید دانشگاه، دانشجویان، پژوهشگران حضور دارند گوشها نیز می شود و آنها میچ دست ما را می گیرند و اشکال می کنند که شما همه اش شعار می دهید، شما فقط بلد هستید قرآن را به سر بگیرید و در مجالس فاتحه بخوانید. اگر واقعا قرآنتان این بوده، پس چرا نکرديد، چرا دکارت کرد، نیوتن کرد، غریبها کردند و شما نکرديد؟

خوب، این چیزی بود که به ذهن می آمد و من هم که یک عضو کوچک از شما طلاب عزیز بودم آن جا داشتم سخنرانی می کردم، لذا خودم این اعتراض را کردم و خودم هم در صدد پاسخ برآمدم و گفتم: اتفاقا ما کار کردیم و آنان از ما یاد گرفتند گفتم: من دوست آقای پروفیسور عبدالسلام حکمت اهل پاکستان بودم که سه سال پیش به ایران آمد و از او برایتان نقل می کنم - ضمنا از مجله مشکوه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی متشکریم که در زمستان 63 در شماره 6 مقاله وی را در 50 صفحه نشر دادند که خیلی عالی بود، حتما بخوانید - پروفیسور عبدالسلام برنده جایزه نوبل در فیزیک شده و در مجمع علمی یونسکو کار می کند و می خواهد سخنرانی کند. دانشمندان تیز پرواز، در فیزیک، شیمی، ستاره شناسی و ریاضیات و دیگر رشته ها از پنج قاره جمع شده و نشسته اند. برنده جایزه نوبل صحبت می کند و همه گوش فرامی دهند. گفتم شما آقایان که در دانشگاه تهران هستید، شاید این قدر به خودتان قدرت ندهید که این گونه صحبت کنید، اما او که یک نفر برنده جایزه نوبل بود تا پشت تریبون قرار گرفت اول سخنی که گفت شهادتین بود: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان

ص: 59

1- بزودی به ایشان خواهیم نمایاند آیاتی را که در جهان و در جانشان دادیم تا روشن شود.

مادر همين دانشگاه تهران سراغ داشتيم که در زمان طاغوت مسجدی را می خواستند افتتاح کنند. به یکی از اساتید گفتند بروید و مسجد را افتتاح کنید. این آقای استاد در کشور مسلمان نشین رویش نشد بسم الله بگوید، نه فارسی و نه عربی، و فکر کرد که اگر نام خدا را ببرد، الآن می گویند که مرتجع است! ولی این آقا نگاه نکرد که در دنیا چه می گویند. ابتدا شهادتین را قرائت کرد و بعد هم گفت: بسم الله الرحمن الرحيم.

«اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِيَجْرِيََ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (جاثیه/ 12 و 13).

گفت: بشنوید تسخیر و تفکر توأما در این دو آیه آمده است و معنایش این است که فکر را به کار ببرید، موجودات مسخر شما خواهند شد. گفت: این از افتخارات قرآن ماست که در چهارده قرن قبل تفکر را با تسخیر توأمان، دو قلو و همزاد، با هم به دنیا آورده است. من اگر می خواستم در یونسکو صحبت کنم شاید شهادتین را ابتدا به زبان نمی آوردم و می گفتم: این خیلی پایین است، ولی این مسلمان پاکستانی برنده جایزه نوبل با مردانگی این کار را انجام داد و رودربایستی را کنار گذاشت. برنده جایزه هم بوددیگر کسی نمی توانست نق بزند، بلکه او می توانست بگوید: من بر همه شما مقدمم،

من جایزه گرفته ام و شما نگرفته اید. او با افتخار گفت: این ما بودیم که در رشته های مختلف علوم کار کردیم و مدتی سر آمد روزگار بودیم. آری ابتدا از توحید شروع کرد؛ زیرا که تمام عظمت ما از توحید است و از رسالت است. پس چرا این جا پنهانش کنم؟ سپس گفتم: اگر آقایان اعتراض کنند که چرا شما کار نکردید؟ در پاسخ می گویم

که : نه، ما کار کردیم و خوب هم کار کردیم .

عربها فقط 17 نفر باسواد داشتند، در صورتی که به برکت اسلام تا چندین قرن بعد سیادت تنها از آن مسلمین بود.

آقای جرج سارتون معاصر ما بوده، و در سال 1957 میلادی در گذشته است. او کتابی در تاریخ علوم نوشته . این مرد بسیار وزین می نویسد: هر پنجاه سال، دوره یک عالم و دانشمند است ؛ از 500 سال قبل از مسیح تا 450 مال افلاطون بود، از 450 تا 400 مال ارسطو، از 400 تا 350 مال اقلیدس - اقلیدس هم می گویند از 350 تا 300 مال ارشمیدس است، و همین طور. اما مردی در عربستان طلوع کرد که از

صد سال بعد 12 دوره علمی را به خود اختصاص داد . یک مرد آمریکائی دارد می گوید: پرچمدار فیزیک، شیمی ، ریاضی، ستاره شناسی و دیگر علوم مسلمین بودند. جابربن حیان از مسلمین بود، رازی از مسلمین بود، ابن هیثم از مسلمین بود و

من در آن جلسه گفتم : قانون «فرما» را که می گوید: «نور در کوتاهترین زمان طی مسافت می کند» به ریاضی دان فرانسوی قرن هفده نسبت می دهند، ولی این مال ابن هیثم قرن یازده است، یعنی شش قرن قبل از زمان ریاضی دان فرانسوی. این مال ابن هیثم مسلمان ماست. همین قانون حرارت و آثار آن مال ابوعلی سینای ماست که معاصر ابن هیثم بوده است. آقا . موضوع جاذبه . مال اسحاق نیوتن نیست. این مال مروزی است که از ملاحای ما بوده است .

دو سه جلسه با آقای دکتر محمود حسابی رفت و آمد داشتم و دو سه سؤال کرده بودم که آنها را بعد از فوتش و در مجلس ترحیمش بیان کردم . گفتم : جناب آقای دکتر حسابی شنیده ام و در تاریخ علم خوانده ام، در قرناطه واشییلیه تا به سوی آکسفورد لندن، عمامه به سرها و عبا به دوشها رفته و مسائل فیزیک و شیمی را بیان کرده اند و افتخار استادی دانشگاه از آن «عبا» بوده است و الآن کراوات و

پایون است .

می دانید که مرحوم دکتر محمود حسایی پدر پیر دانشگاههای دنیا بود. در پاسخ من گفت: الآن هم شنلی که به دوش می اندازند اشاره به همان عبا دارد. (حالا دانشگاه داردگوش می دهد و در آن جلسه همه دانشگاهی بودند).

ابتدا من اعتراض را از زبان آنها طرح کردم که شما همه اش شعار می دهید، همه اش آیه قرآن می خوانید؛ پس چرا کار نکرده و نمی کنید؟ گفتم: نه، ما کار کرده ایم و اینها هم نمونه هایش .

واجبات کفائی

به علاوه که ما اینها را از واجبات کفائی می دانیم. بزرگان ما نوشته اند: «چیزهایی که برای نظم زندگی مردم لازم است از واجبات کفائی است. مثلاً اگر طب امروز زمین بماند همه مسئولیم، و هر چیزی و هر وسیله ای که مردم به آن نیازمندند، اگر روزی زمین بماند و «من به الکفایه» نباشد همه مسئول هستند و بر همگان واجب عینی می شود.

امروز می شود با قاطر واسب راه طی کرد و به مکه رفت؟ البته نه . پس امروز هواپیما لازم است و در نتیجه صنعت هواپیمایی، و هردو واجب کفایی هستند. ما اینها را جزء واجبات می دانیم. ما نماز و روزه و حج را از واجبات می دانیم و امور مردم را به هر چه که وابسته است واجب می دانیم. این را فقهای ما در عنوان «واجبات نظامیه» بحث کرده اند و یک چیزی است قدیمی و همراه با تاریخ فقه.

خوشبختانه روز قبل از مجلس ترحیم سه چهار دقیقه به ساعت 12 که رادیوقسمتهایی از سخنان امام - قدس سره - را نقل می کرد. امام فرمودند: «آنچه برای زندگی مردم لازم است، باید فرا بگیرند». گفتم الحمدلله شاهد خوبی از روز قبل دارم که هنوز در گوش مردم طنین انداز است. گفتم: ما از اولی که قرآن در بین ما آمده تا الان

ص: 62

دنبال علم بودیم و دوازده دوره، یعنی 350 سال، اسلام بی رقیب در میدان علم بوده است و نام فقط مال اسلام بود و عالم فقط عالم اسلامی. تازه بعد از 50 سال، در مقابل خواجه نصیر یک نفر هم از اروپا حرکت کرد، اما باز خواجه در رأس بود؛ 350 سال بی

رقیب و 250 سال با رقیب. پس ما علم را گرفتیم، زنده کردیم و چیزهایی هم به آن افزودیم و نوآوری هایی هم داشتیم. دانشمندان یونان دست به پیشانی می گذاشتند و فکر می کردند، اما دانشمندان ما به دستور قرآن که می گوید «سیر کنید»، حرکت کردند و سیر کردند. می گویند: سیر را تجربه را دکارت آورده. نه، این را قرآن آورده است. آنها هر چه خوبی هست به نام خودشان به ثبت می رسانند.

سرّ عقب افتادگی ما

اکنون این سؤال پیش می آید که با این همه تلاش چرا عقب افتادیم؟ در پاسخ این پرسش، چند نمونه از چیزهایی را که باعث عقب ماندگی ما شد بیان می کنم:

۱- حملاتی که به کشورهای اسلامی شد، از سویی وسایل تحقیق و بررسی، مدارس، حوزه ها و علما را از بین برد، و از سویی پژوهشگران و محققان را دلسرد کرد. پیامد دیگرش این بود که بزرگان علم و تحقیق را سرگرم دفاع از کیان اسلام، قرآن و مسلمانان کرد و همه اش به دنبال این بودند که چگونه رفتار کنند تا کمتر جان و مال مسلمانان در مخاطره بیفتد. سربازان هلاکو و سربازان چنگیز وقتی مسلط شدند از کتابها پل ساختند و لشگریان را عبور دادند. در شهر بغداد مابقی کتابها را سه چهار ماه

در تون حمام سوزاندند. در عین حال این ضربه به نظر من خیلی هم کارگر نبود، آنچه کارگر افتاد و بیشتر ما را ضربه زد، این بود که:

2- عالمانی در جهان اسلام پیدا شدند قشری و ضربه های محکم را اینها زدند.

ابن خلدون از دانشمندان نامور و بزرگ است. او نوشت: در فرانسه و این طرف و آن طرف جمع می شوند و درباره فیزیک و این طور مسائل تحقیق و بررسی می کنند. اینها به زندگی و مذهب مردم چه ارتباطی دارد؟ اصلا ما باید اینها را فراموش کنیم!

آقایان توجه داشته باشند، بدبختی ما از ناحیه این گونه اشخاص است. گفتم: شما ببینید دیروز سه چهار دقیقه به 12 مرحوم امام فرمودند: آنچه برای زندگی مردم لازم می باشد واجب است، اما آقای ابن خلدون متوجه نیست و این طور قضیه را می بازد و می گوید: فیزیک و شیمی و علوم همانند را بکلی باید فراموش کنیم؛ یعنی اینها در تیمم و وضو و غسل چه اثری دارد؟ پس باید فراموش شود. خیلی عجیب است.

گفتم: بدبختی ما از ناحیه اینگونه عالمان است، در صورتی که فقهای شیعه از ابتدایی که قلم فقهی رابه دست گرفته اند، دارند می گویند و می نویسند که ما واجباتی داریم به نام «واجبات نظامیه»، اینها علم را سیر دادند. علم را سد نکردند. علم را جلو بردند. اما چونان اروپائیان علم را بت نکردند، بلکه گفتند: علم برای خدا، علم با اخلاص، علم برای خدمت به مردم، اما این را اروپا ندارد؛ اخلاص که در ایشان معنا و مفهومی ندارد. خداشناسی هم که در خیلی از آنها به صفر رسیده و به انکار.

هرچه را که بنگری رازی را در بردارد

بعد از کسی که یک سال استاد مرحوم دکتر محمود حسابی بوده و هنوز بالا دستش در جهان نیامده، یعنی اینشتین چیزی نقل کردم. خوب است که گفته او را از رو بخوانم تا ببینید که نه، آن طور هم که شاتناژ کرده اند نیست، دانشمندان بسیار بنامی هستند که معتقد به خدا هستند و عقیده دارند که جهان رازی دارد که در برابر آن راز باید ایستاد و بدقت نگریست.

اینشتین در کتبی که به نام «دنیایی که من میبینم» ترجمه شده است می گوید: ساده

ترین چیزی که مشاهده می‌کنیم، رازی در بر دارد؛ این گهواره همه علوم و هنرهای واقعی بشری است. (ساده ترین چیز) یعنی حتی یک ذره غبار که باد حرکتش می‌دهد و در فضا معلق است. این جا ما به او می‌گوییم: جناب اینشتین، آیه قرآن را بخوان که می‌گوید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ». هر چه را خدا آفریده؛ «من شیء»، هر چه خوب، این را قرآن گفته بود و می‌دانستیم ولی این را دیگر از اینشتین توقع نداشتیم که گفت، و این بحث دوم من است که هنوز وارد نشده‌ام.

بعد می‌گوید: «مشاهده این راز بزرگ و عشق به اطلاع از آن بود گرچه آمیخته با ترس که همه ادیان را به وجود آورد».

اینشتین، این را در زمانی می‌گوید که کمونیزم گل کرده بود و کمونیست اسم خدا را تریاک و تخدیر کننده می‌دانست.

این جا یک حاشیه و نقدی بر آقای اینشتین داریم، او می‌گوید: «گرچه آمیخته با ترس». البته همه ادیان از روی ترس به وجود نیامده بلی، ایشان چون می‌خواستند نظری به جهان بیندازد، همه ادیان یعنی ادیان باطل و ادیان صحیح را نظر انداخته و این طور اظهار نظر کرده است. بلی، بوده اند اشخاصی و یا گروههایی که از چیزی می‌ترسیدند و به درختی مثلا پناه می‌بردند و به یک ستاره ای التجاء می‌کردند و کم کم آن در نظرشان مقدس می‌آمد. اما این در همه ادیان صدق نمی‌کند. بنابر این، دین چیزی است که با تاریخ بشریت هم آغوش است و تمامی بشریت در برابر این راز بزرگ زانو زده است و این دو قلوبی علم و دین در یک گهواره بزرگ شده‌اند. عجیب است از قرآن به این آیه توجه کنید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله / 11) و این یعنی . ایمان و علم.

این که می گوئیم: علم و خیال نشود که تنها فقه، اصول و تفسیر است. اینها علم اند، اما «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (روم/ 23) کجایش مربوط به فقه است؟ کجایش مربوط به تفسیر است؟ یا این که می فرماید: «لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ..» (فاطر / 27 و 28)، این کجایش مربوط به این گونه علوم است؟ و بسیاری از آیات دیگر .

اینها، مطالعه در آیات خلقت را سفارش می کنند، و خدا خواسته است که ما از روی اینها به وجود مقدسش پی ببریم.

امیرالمؤمنین علیه السلام- در نهج البلاغه می فرماید: «الحمد لله الدال على وجوده بخلقه و بمحدث خلقه على ازليته و باشتباههم على أن لا شبه له...» (1)

در خطبه اشباح که مشکلترین خطبه های نهج البلاغه است ، پس از آنکه سائل سؤال کرد: خدا را طوری برای من توصیف کن که گویا دارم او را می بینم ، حضرت با حالتی خشم آلود و در حالی که رنگ مبارکش متغیر گشته بود بر منبر رفت و فرمود: ... آقای سائل آنچه قرآن تو را به آن راهنمایی کرده است داشته باش و از نور هدایت آن روشنایی بر گیر و ... (در شگفت است انسان که چگونه این مرد الهی از خلائق به خالق سوق داده است).

از آن جمله فرمود: ... «و ظهرت في البدائع التي أحدثها آثار صنعتها و اعلام

ص: 66

حکمته فصار کل ما خلق حجه له و دلیلا علیه و ان کان خلقا صامتا فحجته بالتدبیر ناطقه و دلالتہ علی مبدع قائمه...»(1)

۳- وجود شاهان خبیث و بدسیرت و حاکمان زورمند و قدرت طلب که آفتی بسیار خطرناک برای علم و دانش و عالم بودند، و ما را به این روزگار سیاه نشانیدند.

پس شاهان از یک طرف، جباران مانند هلاکو و چنگیز از طرف دیگر و حرفهای بی اساس امثال ابن خلدون از سوی دیگر دست به دست هم دادند و ما را و افکار ما را تحذیر کردند و کم کم ما هم باور کردیم که علم محترم و ارزشمند فقط فقه است و اصول و تفسیر و تاریخ، و به قول آقای ابن خلدون، علوم دیگر به چه کار آیدت! شما ناصرالدین شاه ها و نادر شاه ها و خامهایی مانند ابن خلدون ها را بردارید. یک مرد

شجاع را بفرستید شاهان را بر چیند، علم را آزاد کند، بویژه علمی که با خلقت سرو کار دارد. دست روی پیشانی گذاشتن و فکر، خیال و اندیشه را قاطی کردن درست نیست، بلکه باید بروند و در بطن طبیعت که همین را هم خدا خواسته و علی علیه السلام به آن اشاره فرموده: «واهبطه بعد التوبه لیعمر ارضه بنسله»، آن وقت ببیند که ما کار کرده و می کنیم یا نه؟

تمام دانشها محترم است و اگر در ردیف واجبات نظامیه قرار گرفت واجب می شود، ولی همه محترم است و همه عبادت. اگر از روی خلوص و قصد خدمت باشد همه اش عبادت است فقه با خلوص عبادت است، و دنبال آثار صنع هم رفتن عبادت است آری، همه اینها عبادت است، به شرطی که همگی پلی باشد برای رسیدن به یک نتیجه و آن اینکه «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت/53) و در آیه دیگر: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ..» (حج/62)؛ یعنی باید اوراق کتاب تکوین مطالعه و زیر و رو شود و از لابه لای آن حقانیت ذات مقدس او روشن

ص: 67

1- نهج البلاغه فیض، خطبه 90.

این، راباید برای مردم تبیین کرد. یعنی آن را که ما باید تبیین کنیم و دانشگاه رضوی و فیضیه، و حوزه مشهد عهده دار است این است که دست بیچارگان و گم گشتگان را بگیرند، دست گیرندگان جایزه نوبل را بگیرند و به آنها بگویند: اینها همه آیات و نشانه های وجود ذی جود الهی هستند و پرتوهایی از جمال پاک خدایند و همه باید بر ساحت مقدس او فرود آیند.

آنچه دکتر حسابی داشت

سپس گفتم: آقای دکتر محمود حسابی از سال 1910 تا 1927 هفده سال تمام با جدیت و نبوغ کار کرد. از بیروت شروع کرد به درس کلاس اول ابتدایی آن هم با غربت و با زندگی تقریباً طلبگی و فشار. خیلی در فشار بود ولی شاگرد اول کلاس بود. در ظرف هفده سال دکترای فیزیک را گرفت. گفتم: این موفقیت یک سری هم داشت. اودر کلاس، درسش را می خواند، در خانه هم مادر فاضله اش قرآن را به او می آموخت؛ یعنی پسرم درس را فرا می گیری، قرآن را هم فرا بگیر. او هم فرا گرفت و تا آخر هم پای بند بود. آن تربیت های مادری و یاد دادن قرآن بود که توانست کسی را پروراند که پدر فیزیک ایران بود. پارسال از میان پنج هزار مرد دانشمند، مرد سال شناخته شد.

به هر حال، این مقدار سخنانی را که در این محفل بعرض رسانیدم. خواستم دانشجویان دانشگاه رضوی، که خدا این نعمت را به این ناچیز عطا کرده و ماهی یک بار باسیمای ایمانی شان رو برو می شوم و چیزهایی که در ذهنم هست عرضه می دارم، با افتخار و سربلندی و عظمت دنبال علم و دانش بروند، ولی هدف اول باید این باشد که «اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تقویض الامر الیه».

این سخن نبوی بسیار بلند است. به شرق بروید، به غرب بروید، مانند این کلام گهربار را نخواهید یافت. این بسیار مهم است که آن قدر انسان به آستان خدا دل داده شود

که همه کارهایش را به خدا واگذارد. قرآن در یک جا می گوید: «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» (مزمّل/8) و در جای دیگر می گوید: «أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» (اسراء/2).

در سایه این طرز فکر است که دلها آرام می شود، انسان به گرمی کارهایش را انجام می دهد و استعدادها شکوفا می گردد، و میرزا جواد آقاها و امثال او به وجود می آیند. ماهنوز در خزانیم، برگها ریخته، درختها خشک شده و بهاران نیامده است. انشاء الله بهار این معانی فرا می رسد و خرم می شود. شما عزیزان حرکت می کنید و پر می کشید،

می خندید و به مطالبی همچون دانشنامه، دکتری، گرفتن جایزه و... نمی گویم اینها بد است، توهین نمی کنم، اما بالاتر هم داریم - پشت پا میزنید و با خدا صحبت می کنید و از او می گیرید آنچه در وهم ننگند. شما در کنار مردانی چون آقامیرزا جواد آقا بودید.

یادی از مرحوم عالم ربانی آقا میرزا جواد آقای تهرانی

23 ربیع الاول که امروز 26 ربیع است سالروز رحلت مردی عجیب آیه الله آقا میرزا جواد آقا تهرانی بود، و ما ادریک ماهو؟ ثم مادریک ماهو؟ «ما» می آوریم برای افاده تعجب و گرنه باید گفت: «من هو؟».

در زوایای جانش چیزی از خود و خودی نبود. هرچه بود از خدا بود؛ حرکاتش و سکناش همه برای خدا بود.

سیداحمد کسروی به دین ما، به مردان نامی ما، به امامان ما بد می گفت. یک رجل از نجف برخاست و برای مبارزه با او و با همه دیوها به ایران آمد «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى». او سیدمجتبی نواب صفوی بود. مردی هم از مشهد با قلم قیام کرد و شروع کرد به نوشتن و او نبود الا مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی. بحمدالله شما برادران در کنار صاحب سریرارتضی علی بن موسی الرضا -

علیه السلام - هستید. یک دهن خواهیم به پهنای فلک که تازه بگویم که نمی توانم چیزی در وصفش بگویم! در کنار مرقد این مرد الهی هستید و دانشگاه رضوی مرتبط با آن حضرت است، خوشا بحالتان، امکانات هم هست. اصلا همین که نگاه می کنید به قبر مطهر ارزش والایی دارد. نمی دانید چه فیضها و فوزها در اینجا است! بنده را شاید به آن گوشه ها هم راه نداده باشند ولی بعضیها که لذتش را شاید درک کرده باشند می دانند. به هر حال، شما که این امکانات را دارید باید کوشش کنید و علوم مربوط به خودتان را جلو ببرید و نشان بدهید که می توانید تحولی ایجاد کنید.

قدری طول دادم، ولی چون سخن به آقای دکتر محمود حسابی رسید، دوست داشتم برخی از بحثهایی که در دانشگاه تهران داشتم به شما منتقل کنم که با سربلندی جواب بدهید و واهمه ای به خود راه ندهید و بعد هم بگوئید علم و ایمان از یک جا سرچشمه گرفته اند، هر دو از طبیعت برخاسته اند و نهج البلاغه و قرآن ما پر است از این گونه رهنمودها

دنباله بحث

خداوند، وقتی در سوره بقره درباره آدم با ملائکه گفتگو می کند، علم و دانش سرشار و خلافت و جانشینی او را به رخ فرشتگان می کشد، و بعد که فرشتگان اعتراف می کنند می فرماید: اکنون به خاک افتید و برای او سجده برید.

اما در دو آیه دیگر که یکی در سوره حجر و دیگری در سوره ص می باشد چنین می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر / 29 و ص / 72).

در آن آیه توجه به علم آدم بود و در این آیه توجه به کلمه « وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي است.» «وقتی که از روح خودم در او دمیدم». اگر گفته شود: خدا که روح ندارد پس چگونه

می گوید: «روح خودم»، پاسخ این است که این تشریف و بزرگداشت این روح است، چنان که نسبت به کعبه می فرماید: «خانه ام» (بیتی)؛ پس این بدین معنا است که این خانه و این روح آن قدر شریف است که به من باید نسبت داده شود؛ مال من است.

نکته ای ظریف

در این جا نکته ای به نظر می رسد که بسیار ظریف است و آن این که در آن جا خلافت و دانش آدم را گوشزد کرد و در این جا داشتن اینچنین روح بلند را که روح الهی است برای آدم به اثبات رسانید و از همه خواست که فلسفه سجده فرشتگان را برای او بیان دارد. ولی در ضمن این که فرمود: «روح من» (این روح مال من است)، خواست بفهماند که اگر این روح مال من است، پس شیدای منم هست، اگر مال من است پس عاشق من هم هست؛ یعنی آنچه در جانش خوابیده و خمیره جانش شده علاقه و محبت به من است. آن طور که یادم هست، ظاهراً این سخن را به آقای شوپنهاور آلمانی نسبت داده اند که می گوید: در تعریف انسان فصل ممیز «ناطق» نیست، انسان حیوان ناطق «ناطق» نیست، بلکه انسان، «موجود زنده خداجو» است. سخن خیلی قشنگی است که می گوید: انسان فصل ممیزش خداجویی است و این همان است که قرآن بیان می کند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم/30) من که خدایم شمارا این آمیزه سرشته ام، آمیزه خداجویی و فطرت توحیدی. قابل تبدیل هم نیست. بلی، قابل این که عوضی بگیرم هست، و لکن قابل تبدیل نیست؛ یعنی نفی نیست و لذا در عالم، هر کس و هر گروه که خدا را نفی و انکار کردند، یک چیزی را به جای او به کرسی نشاندند. مثلاً استالین آمد و روی مکتب مارکس گفت: خدا نیست. خوب، شما که گفتید خدا نیست، به جای او چه به مردم دادید؟ سرود شما چه چیزی بود؟ ژوزف استالین، تویی که ابرها را بر مزارع

می آوری و می بارانی؟ تو کسی هستی که بچه ها را در رحم مادر نقش بندی می کنی؟ راستی تو خودت هم باور می کنی؟ یک دقیقه فکر کن. تو خودت هم می خندی . بیندچه کار کردند. از خدا بریدند و به کجا پیوستند! بلی، به عنوان یک ستایش، باد به غبغب می اندازد که مردم مرا می ستایند، یک ستایش خشک و بی معنی. شوخی نیست این از سرودهای دوران استالین بود. این نشان می دهد که خدا برداشتنی نیست، تنها جایش را می توان عوض کرد، آیا از بچه مکیدن پستان برداشتنی است؟ نه، منتهی پستان را بر می دارند، پستانک به جایش می دهند. این راهبری فطرت غیر از این است که دین به ما می گوید: از خلقت و آفرینش به الله پی ببرید. این مال علم است و طریق علمی همچین غیر از این است که استدلالی در کار باشد، بلکه خدا از طریق فطرت به ما می گوید: جان شما آمیخته با علاقه به من و عشق به من است؛ ضرورتها، فشارها، بیماریها، طوفانها و کشتی شکستنها ناگهان فطرت را آشکار می کند، و آن جا دیگر استدلال، مسأله علت و معلول و سبب و مسبب در کار نیست، بلکه جان انسان مستقیماً می رود به جانب خدای تعالی. لذاست که گاه دردها نعمت است و مصیبتها عنایت.

انسانی را فرض کنید که شب تاریک است، دنبال آدرسی می گردد . خوب بلد نیست . نیمه شب است. پلیس او را می بیند. به او شک می کند و او را تحت تعقیب قرار می دهد. او که خطر را احساس می کند در خانه ای را باز می بیند و خود را به درون خانه می اندازد و ناپدید می شود. ناگاه متوجه می شود که خانه همان است که دنبالش می گشته، و اگر پلیس نمی بود شاید این گونه به نشان نمی آمد. وجود پلیس و عمل تعقیب گرچه بصورت گرفتاری بود و دلهره انگیز، ولی روشن شد که نعمت بوده است و او را به مقصد رسانده. مصیبتها و بلاها هم گاه چنین هستند. دردها و ناهنجاریها گرچه انسان را بیچاره می کند «اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا»، ولی پشت سر آن این

جهان پشت به خدا نیست

اگر به دقت بنگرید، جهان پشت به خدا نیست، بلکه رو به او هستند و همگی او را نشان می دهند، و وجه آن ذات مقدسند. این در خلقت جهان و انسان آمیخته شده که ما از آن به فطرت تعبیر می کنیم و می گوئیم: امری است درون و ذاتی .

خداوند در قرآن برای این که ما را به این امر توجه دهد، در یکجا فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» که توضیحش را دادم که اگر روح از اوست پس رو به سوی او دارد. در جای دیگر در سوره روم آیه 30 فرمود: «...فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...» که فطرت را مطرح ساخت، و در همین سوره، آیه 43 باز به شکلی دیگر همان فطرت را گوشزد کرد و فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ..» جای دیگر در سوره یونس آیه 105 نیز فرمود: «وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

و بالاخره در سوره اعراف آیه 172 و 173 و 174 بیان می کند که آنچه را در عمق جان او گذاشته ایم از جان او اقرار و اعتراف هم گرفته ایم خدا پرستی است. بشنوید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (اعراف/ 172).

ما به این جهان آمده ایم . از یک سو برای تعلیم و تعلم آمده ایم و از سوی دیگر برای ایمان و تهذیب اخلاق و تزکیه، و این هر دو یک زادگاه دارند و هر دو با هم دست در دست یکدیگر پیش به جانب خدای رؤف و مهربان.

این است که آقای پروفیسور عبدالسلام به آنها نهیب می زند که علم بلی، ولی ایمان چه؟ او ابتدا از ایمان شروع می کند. علامه اقبال پاکستانی هم در یک گلایه ای که از غرب دارد می گوید:

خودت را بشناس، چرا همه اش به آفاق و جهان پرداخته ای؟

بینی جهان را خود را نبینی؟

تا چند نادان غافل نشینی؟

نور قوی عالم برانگیز

دست کلیمی، در آستینی

بیرون قدم نه از دور آفاق

تو پیش از اینی، تو بیش از اینی

از مرگ ترسی ای زنده جاوید

مرگ است صیدی تو در کمینی

جانی که بخشند دیگر نگیرند

آدم بمیرد از بی یقینی

صورت گری را از من بیاموز

شاید که خود را باز آفرینی

در خطاب به غرب گوید:

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

عجب این است که بیمار تو بیمارتر است

دانش اندوخته ای دل ز کف انداخته ای

آه از این نقد گرانمایه که در باخته ای

ما هستیم و دیوال: بال علم و بال ایمان. در این جهان اهل علم و ایمان صاحبان درجاستند: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

دَرَجَاتٍ» (مجادله / 11) ودر آخرت هم اهل علم و ایمان شاهدان و گواهانند: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

ص: 74

وَإِلَیْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی كِتَابِ اللّهِ إِلَى یَوْمِ الْبَعْثِ» (روم/56).

در بالا من از یک بنده خدا، هم عالم و هم مؤمن، مرحوم آیه الله آقای میرزا جواد آقای تهرانی یاد کردم. الآن هم باید یاد کنم از یک بنده خدا، خشت مال و فراش دبستان .

به یاد یک مؤمن خود باز یافته

وقتی به رفسنجان رفته بودم نامش را بردند. رفتم سر قبرش و با ارادت زیارتش کردم. بعد کسی چیزی برایم نقل کرد. گفتم این را بنویسید. آقای که نوشت وصی این مرد بود. حالا آنچه را که اونوشت برایتان می خوانم. ببینید که اگر ایمان و اخلاق آمد، خشت مال هم صاحب درجات می شود.

آقای حسن کریمی از ماهرنگ رفسنجان، سال 46 فوت کرده است. اوائل عمر خشت مالی می کرد چشمش خراب شد. دکتر به او گفت: باید این شغل را ترک کنی والا نابینا می شوی . با کمک دوستان به عنوان فراش استخدام آموزش و پرورش شد، با حقوق 1800 تومان . خانه ای هم تهیه کرد. این خانه به خیابان خورد و پنج باب مغازه بر سر خیابان درست کرد. از این پنج باب مغازه دارای یک ثروت مختصری شد، تا این که آمدند مسجدی را که به خیابان در نداشت دری برایش باز کنند. مغازه ای بود مال وقف ولی آن کسی که مغازه در اختیارش بود و غصب کرده بود اجازه نمی داد. این آقای کریمی گفت: یک مغازه از مغازه های من بگیرید به این آقا بدهید که مسجد راه داشته باشد. در کارهای خیر دیگر هم شرکت می کرد. بعد که یک مقداری پول فراهم کرد

گفت : من مستطیع هستم. رفت مکه و سپس یک سفر رفت عراق زیارت کربلا . در کاظمین رفته بود چلوکبابی و دو تومان بدهکار شده بود. وقتی آمد یادش رفت که پرداخت کند. بعد برگشت و دو تومان را داد ولی وقتی به ایران آمد با خودش گفت :

راستی دوتا چلوکبابی پهلوی هم بود من به کدامیک دو تومان را دادم؟ نکند اشتباهی به دیگری دادم! در وصیت نامه اش نوشت 10 تومان صدقه بدهید از جانب چلو کبابی نکند من اشتباه کرده باشم.

بعد که آخر عمرش رسید، پیغام داد: من فردا خواهم مرد! گفتند: تو حالت خوب است. گفت: نه، من فردا می میرم. فردا وصیت کرد و بعد گفتیم: دکتر. گفت: نه، عمر من تمام شده است. دکتر نمی خواهم. گفتیم: یک آب پرتغال بگیریم؟ گفت: نه، من میوه و غذایم را خورده ام. به اندازه لازم غذا خورده ام. دیگر غذای من تمام شده است. اینها را از کجا میگوید معلوم نیست. ظهر شد. با حالت خوبی نماز خواند. بعد خوابید. بعد چشم باز کرد و گفت: السلام علیک یا اباعبدالله. السلام علیک یا اباعبدالله. آنگاه افتاد و مرد. این را وقتی برای من گفتند گفتم: اینهارا بنویسید، اینها گوهرند.

خدایا، به حق علی بن موسی الرضا، به حق پاکان و نیکان ما را با خودت آشنا بفرما!

خدایا، اخلاق در تحصیل، در بحث و در تحقیق به همه ما عطا فرما!

خدایا، از غرورها، محیطهای آلوده و من من گفتن ها خلاصی عطا فرما!

خدایا، با کاسه پر از محبت ما را سیراب فرما!

خدایا، خوفت را در دل ما و در سویدای قلب ما جایگزین فرما!

امام زمان حجه بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه را پشتوانه ما در کارها مان قرار بده و در ظهورش تعجیل فرما!

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ویژگیهای انسان (1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر/18).

سوالی که در جلسات گذشته مطرح شد سه شاخه داشت: انسان کیست؟ راهش چیست؟ رهبرش چه کسی است؟

در مورد انسان کیست به دو نقش از قرآن دست یافتیم: انسان موجودی است ذی علم، برای شناخت آفریده شده؛ و انسان موجودی است ذی فطرت، در عمق جانش علاقه به خدا، علاقه به حقایق، علاقه به مطالب بلند که از آنها امروز به ارزش تعبیر می شود، و علاقه به معانی بلند در جان بشر نهفته شده است. این دو معنای نفیس در «لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ ویشیروا

ص: 77

1- این سخنرانی در تاریخ 71/8/7 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است.

لهم دفائن العقول»⁽¹⁾ نهفته است؛ فطرت در «لیستادوهم میثاق فطرت، وعلم در یثیروا لهم دفائن العقول».

ما دستگاه حفظ داریم مطالب را می گیریم . دستگاه فکر داریم، ارتباط بین اینها برقرار می کنیم. حافظه می گیرد، فکر ارتباط برقرار می کند و علم زاینده می شود؛ یعنی با ارتباط دادن اصغر واکبر ، صغری و کبری یک قانون جدید پدید می آید و این علم است.

بنابر این ، فکر حکم قابله را دارد برای تصورات ما، ارتباطات را دست و پا می کند و بر اثر آن، ارتباط مخفی پدیدارها آشکار می شود. بعد دو مقدمه پهلوی هم قرار می گیرد و یک مطلب جدید با آن دو مقدمه پدید می آید، به نام علم. این خصیصه انسان است. در هیچ حیوانی این موجود نیست. احساس دارند حیوانها، اما زیانندن نه .

آنچه گفتیم بدین معناست که ای غارنشین، ای دو دست ضعیف و ناتوانی، تودر آینده از غار به کاخها، و از زمین به آسمان خواهی رفت و آن قدر ابزار و آلات قوی خواهی ساخت که برای کهکشانها پیام بفرستی و جواب بگیری. این انسان ارزشمند است که از قرآن راجع به علم و ارزش آن صحبت کردم، فقط می خواهم پیوند مطالب رابه سمع محترمتان برسانم. خیلی هم معطل نشوم.

اما فطرت، به معنای ارتباط با خدا و ارتباط با ارزشها عجیب در جان انسان است و ایجاد کننده شوق و شور است، به طوری که هستی خود و متعلقات خود را در راه اینفطرت، هدیه می کند:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ

ص: 78

وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه / 24).

آدمهایی که فسق دارند، از جاده اصلی خارج شده اند. اینها کنار روند. اگر به این درجه نرسیدید که آباء، ابناء، اخوان، ازواج، عشیره، اموال، تجارتها، مساکن مطلوب و خدا و رسول احب نبود و اینها احب بودند، بروید کنار.

علم و فطرت دو سرمایه اساسی انسان

پس باید در فطرت به جایی برسد که این شوق در انسان پدید آید. این دو سرمایه بزرگ انسان است: سرمایه اندیشه و علم، و سرمایه فطرت. با سرمایه علم تمام مجهولات جهان باید برای ما کشف شود. یعنی نه این نسل، یعنی نسل بشر، هر کدام این الفباء را یک مقدارش را می نویسیم و کتاب قطور مربوط به جهان از نوشتار نسلهای بشر پدید خواهد آمد که الآن مادر خیلی جاهای بلند هستیم. کامپیوتر چه می کند؟ پیامهای جهانی با ابزار چه می کند؟ اجداد ما در خواب هم نمی دیدند. شاید دو نسل بعد به ما یک مقداری با کوتاهی نگاه کنند. اینها یک ساعت و پنج دقیقه از تهران به مشهد می رسند. چه قدر عمرشان تلف می شد! شاید بگویند: ما در پنج دقیقه می رویم، در صورتی که آنها یک ساعت و پنج دقیقه بین راه بودند. من دیشب در حالات آقای راشد رضوان الله علیه- از روزنامه اطلاعات می خواندم که ایشان نوشته بود: رفتم به عتبات. شصت روز بین راه بودم، شصت روز. یک ماه آن جا بودم، برگشتم، شصت روز بین راه بودم. حالا با هواپیما آزاد می شود دو ساعات، یک ساعت و نیم. شصت روز، آخر ببین چقدر بیچاره رنج برده، این جریان بشر است که دارد با سیر فکری خودش، همه چیز را به دست می گیرد. این قدر بالا می آید که مورد عنایت خاص خدا واقع می شود، که در بحث فطرت عرض کردم، که در عالم آخرت «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا» (35)

مَا يَشَاءُونَ» (ق/35) هر چه بخواهند، با خواست عمل می شود، و بالاتر «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق/35) که طبق آیه 21 سوره انسان خدا ساقی آنها خواهد بود.

بنابراین، شناسنامه انسان را می بندیم. روی جلد، اول این آیه هاست که به چشم می خورد:

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون/14)، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (غافر/64)؛ یعنی من این خلقت را کردم، اما این موجود تربیت هم لازم دارد.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» که این موجود را «صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (غافر/64). این شناسنامه ما.

قهر اربابان با موجودات تنگاتنگ است. ما امیر موجوداتیم. ما خلیفه خدا در زمینیم. امر خدا نافذ است. ما خلیفه خداییم: «أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود/61)؛ شما را از زمین پدید آورد و عمران زمین را از شما خواست. بنابر این، بر اثر هر عامل یا عواملی که ما کوتاهی کردیم، ژاپن جلو افتاد، فرانسه جلو افتاد، آمریکا جلو افتاد. استعمار معنایش این نیست که فقط با دعا و گریه. این خوب است، به این توهین نشود، اما استعمار کم عمران زمین را از شما خواسته است. کار خدایی است. کار باید بشود. خدا نخواست زمین خرابه باشد و نخواست این مطالبی که در نهاد موجودات قراردادده همین طور بماند: «أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا». از کارهای حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - هم عمران سراسر پنج قاره است، تا آنجا ژاپن و آمریکا سر به زیر بیفکنند در مقابل این مرد عمران گر.

اما فطرت ما را می رساند به دربار خدای متعال که ما بخواهیم او اجابت کند: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (مؤمن /60).

به قدری این معنا در جان بعضی تجلی کرده که از دست پاچگی به اشتباه افتادند که ما اویم. او ماست. از تنگاتنگی به اشتباه افتادند که وحدت وجود در کار است و خود خداست دارد تجلی می کند. این طور نیست؛ «قریب من الاشیاء غیر ملبس، بعید منها غیر مباین، متکلم لابروه، مرید لابهمة، صانع لایجارحه، لطیف لایوصف بالخفاء، کبیر لایوصف بالجفاء بصیر لایوصف بالحاسه، رحیم لایوصف بالرقه» (1) ذعلب یمانی از علی (علیه السلام) سؤال کرد - در نهج البلاغه هست - آیا خدا را دیده ای و عبادت می کنی؟ فرمود: «افاعبد رباً لم اره؟»؛ چیزی که ندیده ام پرستش بکنم؟ فقال: کیف تراه؟ قال: لاتدرک بمشاهده العیان، لاتدرکه العیون بمشاهده العیان ولكن تدرکه القلوب بحقایق الایمان» (2) قلب به درک خدا به حقایق ایمان برخاسته از فطرت با خدا تماس می گیرد، نه با جسم. بعد می فرماید: نکند اطلاق به جسم کنی. با اشیا ملامس نیست. با اشیا هست ولی ملامس نیست. از اشیا جداست اما مباین نیست، چنان نیست مغایر باشد، یعنی او یک جا شما یک جا. ولی بر تمامتان اشراف دارد و از شما جدا نیست. «مباین» از اشیا جداست. غیر اشیا است. ولی «مباین» چنین نیست، با فاصله زمانی با فاصله مکانی. اما از اشیا نیست. از بس انسان تنگاتنگ با این عظیم است، چنین تصور غلطی پیش آمده است.

ص: 81

1- نهج البلاغه، خطبه 78

2- همان.

اجازه بدهید مطلب را جمع بندی بکنم. با علم به درون همه موجودات راه خواهیم یافت و با فطرت تنگاتنگ به قرب الهی خواهیم رسید. انسان این است. حالا غرب با تمام ترقی اش توانسته یک انسان رابشناسد. خیلی که بتواند درست کند انشتین درست می کند. انشتین از درک مطالب غیب ناتوان است. او می گوید: موسی لازم است. من در این باره نمی توانم. اما مردان بزرگی که یکی در همین مشهد زندگی می کرد. این مرد الهی مطالب آن طرف پرده را می دید. گاهی روح خود را از بدن تجرید می کرد. شاید یکساعت جدای از بدن به فعالیت و می داشت. فقط در مرگ است که ما می توانیم روح را از بدن جدا کنیم. ولی این در حیات دنیا. این کجا؟ انشتین کجا؟ تو اصلا نمی توانی تصور بکنی، ولی من آخوند به برکت معارف اهل بیت (علیهم السلام) حدود یک ساعت روح را در خارج از بدن به فعالیت وامی دارم (1) این ارزش انسان.

فراموشی نفس از دیدگاه قرآن

این یک روی سکه، اما اگر سکه را بخواهید بشناسید، هر دو رویش را باید ببینید.

یک رو را نباید دید. این یک روی سکه، روی دوم سکه آیه ای است از سوره حشر که امروز مطلع سخن و مایه بیان قرار دادم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر/ 18 و 19)؛ ای افراد با ایمان خدا را مورد اتقاء قرار دهید و هر کس نظر کند برای آینده اش چه

ص: 82

1- این مرد بزرگ و الهی و اسوه علم و جهاد، حضرت آیت ا... آقامیرزا جواد آقای تهرانی است، که دارای تألیفات فراوان، واز طرفداران انقلاب و ارادتمندان به حضرت امام راحل بود، که در روزگاران جنگ تحمیلی در سن کهولت و با قد خمیده خود به جبهه های نبرد حق و باطل شتافت. او در تاریخ دوم آبان 1368 شمسی برابر با 23 ربیع الاول 1410 قمری دار دنیا را وداع گفت و به لقاء الله پیوست.

پیش فرستاده است. « وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ » این آیه 18 چون آیه 19 بر آن عطف شده بود خواندم، والا این آیه محل بحث نیست. عمده آیه 19 است. « وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ » که این را می بندم برای بحثی که یک وقتی نوبتش بشود. اما این آیه را مورد بحث قرار می دهم. آیه می فرماید: « وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ »؛ مانند کسانی که خدا را فراموش کردند نباشید. خدا هم خویشتن آنها را به آنها فراموشاند.

آیه 24 سوره براءت را هم برایتان خواندم؛ اگر پدران، پسران، برادران، زنان، بستگان، اموال، تجارت، مساکن از خدا و رسول و جهاد در راه خدا و رسول احب است بروید کناری، خدا قوم فاسق را هدایت نمی کند. این جا هم می فرماید کسانی که فراموشانده شدند خودشان به خودشان و خداوند آنها را به خودشان فراموشاند فاسقند. فاسق در اصطلاح ما، یعنی کسی که عمل زشت بکند، ... دروغ بگوید، جنایت بکند. اما این جا فاسق در راه معارف است، در راه ارزشهاست، نه در راه احکام؛ یعنی آن مسیری که باید بروند رفته اند. حالا برادران ارجمند لحظاتی تأمل کنند از خود آیه ببینیم، چه می فهمیم. اگر خودشانرا فراموش کردند از مسیر دور می افتند. حالا از آن روی سکه که علم بود و فطرت، آمدیم به این روی سکه. لابد در ذهن می آید خودم را فراموش کردم یعنی علمم را، یعنی فطرتم را، نعمت ها را از دست می دهم و به ثروت، به لذت به قدرت، به شهوت، به لجام گیسختگی مبتلا می شوم. این فکر در درجه پایین ممکن است این مشمول آیه باشد، ولی این مطلب بلندتر از این حرفهاست این که من بالابودم و بالایی را فراموش کردم در خود خلقت راست است. ولی نه، این روی سکه این را نمی خواهد بگوید مطلب دیگری است، عکس این که الآن به ذهن ما می آید. این روی سکه می خواهد بگوید: تو هیچ هستی. این هیچ را فراموش می کنی و خیال

می کنی داری. این به عکس آن روی سکه است که می گوید: من فطرت دارم، من جستجوگر علمم، من نافذ در جمیع اشیاء ام و من تنگاتنگ قرب الهی ام. آن روی سکه سالم است، ولی این روی سکه را هم باید در نظر گرفت. نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند، خدا هم خویشتن آن را به خودشان فراموشاند. برادران، دانشجویان عزیز، گرامیها، ای در گهواره انقلاب به جنبش آمدگان. ای غرق شدگان در مهد نعمتهای فراوان فروریخته از ولایت فقیه، این پایه و این روی سکه را که بدانید، این سکوی پرواز شماست، و اگر به آن روی سکه بسنده نکنید، همان جادرجا خواهید زد. در عین این که شوق هست. به همان جا می مانید. این روی سکه پایه اخلاق است. این روی سکه سکوی پرواز است و آن این که من اگر بنده ای را بخواهم رشد بدهم، خودش را به خودش معرفی می کنم، و اگر من را فراموش کرد، خودش را به خودش می فراموشانم تا خودش را فراموش کند، و آنچه را که من به او می خواهم بگویم آن است: هر چیزی را حقیقتش را اگر بدانی، زود به آن می رسی، اما اگر حقیقت با چیزهای دیگر پوشانده شد و حقیقت مطلب به دست نیامد این اول گمراهی است. حقیقت درباره خودشناسی انسان هیچ بودن است. هیچ نداری. تا آخر هر چیزی بشوی خاتم الانبیا. که نمی شوی. فقط یک فرد را من کامل قرار دادم. همان هم از خودش هیچ ندارد.

«وَلَيْسَ شَيْئًا لَّنْذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (اسراء / 86)؛ با تو این رقم صحبت می کنم. اگر بخواهم داده ها را خواهم گرفت «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» (اسراء / 86) هیچ تکیه گاهی نخواهی داشت. آنچه انسان را به تلاش، به حرکت و به تکامل می رساند این است که هر روز بدانند هیچ ندارد. هر چه دارم از اوست. اگر این معنا به انسان اشراق شد. افهام شد و الهام شد، این اول حرکت است. منی که می خواهم از این جا تا نیشابور بروم، اگر بفهمم مرکب ندارم می روم ماشین

می گیرم، بفهمم آن جا غذا ندارم، غذا تهیه می کنم، بفهمم به یک سردرد مبتلا می شوم و آن جا هم دوانیست از این جا دارو تهیه می کنم اگر بفهمم من فاقد همه چیزم. و یکدم موجود قوی، نیرومند بی نهایت پرتوان -حالا تعبیر توان شاید تعبیر شایسته ای نباشد- پر قدرت با من هست و من در همه وقت هیچم ولی او به من می دهد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/35) کار درست است. خداوند می فرماید: هر کس روی هرچه هر گونه اثری دارد مال من است اگر پیغمبر هم هدایت کرده مال من است: «الرَّ كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ» (ابراهیم / 1)؛ تو ابلاغ کن اما اذن من لازم است.

به بابل رفتند از هاروت و ماروت، مطالب گفتند: «مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره/102)؛ حتی سحرهم اسم مرا لازم دارد. مگر ممکن است یک موجود در قلمرو من مستقل بشود؟ در مورد عیسی «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» (مائده / 110) همان گل را هم که به شکل پرنده است، گل است هنوز روح در آن دمیده نشده، این هم به اذن من است. همان گل ساده هم به اذن من است. نفع نفس تو در این گل پرنده مانند «نفخت» به اذن من است. مبدل شدن به طیر زنده، به اذن من است. دست کشیدن به چشم کور و بینا شدن و «تبری الأکمه» کسی که مادزاد چشم نداشته به اذن من است. آن که کار می کند من به شما داده ام و می دهم. مال من است از قلمرو من خارج نیست. در بهشت هم جاودانه قرار می دهم. اما «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» (هود/ 107). در جهنم هم «الَّذِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ». به توی

پیغمبر هم «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (اعلی / 5) مشیت من هیچ جابسته نمی شود . بهشتیان را قطعاً بیرون نخواهم کرد. اما دستبند به من نمی خورد. همان جامال من است. جهنم هم باید بسوزند. اما چنین نیست که چون گفتم باید، دیگر خارج نمی شوند و مشیت من بسته شده است. همه جا مشیت من کار می کند. قول جاودانه هم داده ام. عمل هم به قولم می کنم، ولی مشیت من بسته نیست و همه جا مشیت من کار می کند؛ یعنی شما هر چه دارید هیچ ندارید، و گمان نکنید جایی شما بیمه شده اید .

نخستین مرحله خودسازی

اول بحث اخلاق و خودسازی این جاست و این از برکات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و قرآن عزیز . قرآن را حفظ کنید ورد شبانه روز قرار بدهید. این فرهنگ اصیل هیچ جای دیگر پیدا نمی شود مگر در متن قرآن.

معجم المفهرس را بردارید. بأذنی بأذنی را نگاه کنید، همه را پهلوی هم بگذارید . یک بیست دقیقه ای، نیمساعتی تأمل کنید. ببینید چه عاید می شود؟ غرور می رود، آزمی رود، حرص می رود و توکل می آید. آن مقدار که انسان به بانک و به پول دست آقای اعین اعتماد دارد دیگر این اعتماد هاست. فقط به خدا اعتماد حاصل می شود.

چند شب پیش آقای بهلول را ملاقات کردیم. مردی است که سابقه اش را دارید. از مردم گناباد است. خیلی ساده گفت: من بین مکه و مدینه ، پیاده ، 84 فرسخ همه اش پیاده رفتم. الان سن 84 پیاده ، غذا هم نان و ماست و خرما، هر روز هم روزه ام. روزه را می گیرم و برای مردمی که نیابت می خواهند و پول می گیرم. روزه استیجاری می گیرم و پولش را هم به فقراء می دهم. روزه اش و ثوابش مال من. پولش را به فقراء می دهم، دین یک کسی هم ادا می شود. خوراک من یک دوتا خرما، و یک خورده ماست است .

هر روز هم روزه ام. برنج و خورش را شما بخورید. من هم نان و ماست و خرما، پولش را هم می دهم به فقراء. گفت: بین راه مکه و مدینه یک هندوانه از یکی از آن روستاها گرفتم. تا ته آن خوردم؛ یعنی پوستش را هم تراشیدم. پوستها را انداختم.

دیدم یک خانمی از زیر یک چادر درآمد پوستها را برد. گفتم: لابد گوسفند دارد دیدم، با چاقو تکه تکه کرد، یک مقدارش خودش خورد مقداری هم به بچه ها داد. گفتیم وای، فقر این کار را کرده. 150 ریال سعودی داشتم. همه را به آن زن دادم. گفتم: خدا رازق است. پیاده، فقط همین 150 ریال را داشتم همه را دادم، بعد شب می خواهم غذا بخورم. چه بکنم؟ یک ریال هم ندارم. خدا رازق است. خدا رازق است. یعنی خدا فرموده: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (انعام/160) شروع کردم به قدم زدن در بیابان. کاروان زیارتی رسید و صدا زدند آقای بهلول، آقای بهلول. آمدند پایین و رو به من کردند و گفتند: سوار شو. گفتم: من سوار نمی شوم. شما بروید من پیاده می آیم. گفتند: نمی شود و بالاخره اصرار و دست آخر گفتند: پس یک مقدار کمک بکنیم؟ پول در آوردند 1500 ریال دادند. من 150 ریال داده بودم. اینها 1500 ریال دادند. خدایا تو فرمودی: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»، و من این بندگان سوخته تو را دلسوزی کردم. تو این قدر عنایت کردی. اینها با فرهنگ اصیل اسلا روبرویند. حالا خیال می کنید 1500 ریال دلم را خوش است که این قدر پول دارم؟ نه، باید بینم کجا فقیر است تا پولها را به آنها برسانم و من خرما و ماست می خورم و روزه ام و 24 ساعت یک وعده غذا می خورم. چند دانه خرما و یک خورده ماست. گاهی هم پختنی، اما من بند این حرفها نیستم. این فرهنگ به انسان می رساند که اصیل فقط خداست و انسان به هر جا رسید هیچ ندارد. هر چه هست مال خداست.

دوم آبان سالروز رحلت آیه الله میرزا جواد تهرانی ذخیره مشهد است. من طلبه بودم. شاید سیوطی یا مغنی می خواندم. یک تب مختصری عارض شد. من در خانه

روی تشک خوابیده بودم. طلبه ای که اصلاً کسی نبودم من؛ یک طلبه ساده. یک دفعه چشمهایم را باز کردم و دیدم با پیراهن و بیژامه دو نفر بالای سر من هستند. آقا میرزا جواد آقای تهرانی، آقا میرزا حسنعلی مروارید. و من یک ملافه هم رویم نبود. تا چشم باز کردم از خجالت زود بلند شدم، سلام کردم و رفتم پایین. قبا را پوشیدم. گفتم، شما به دیدن من آمدید؟ آری، زبان حال اینها این بود که طلبه تب کرده، در راه دین است. مامی آییم به عیادتش. بعد همین آقا معالم درس داده بود برای کسی، حالا آن آقا یک قدری بالا آمده بود. فرمود روزی که با هم معالم را بحث می کردیم. با این که به او درس داده بود می گفت: روزی که با هم معالم را بحث می کردیم؛ یعنی اگر بگویم درس دادم، درس دادن مال من نبود. یک مقداری با این روی سکه نمی خواند. آن روی سکه عبودن است. عبد بودن، کار انبیاء است. لذا شعارش را پیغمبر برای ما در رکعت دوم وسوم، و دوم و چهارم این قرار داد که بگویی: «اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له

و اشهد أن محمدا عبده و رسوله». نگویید: «رسوله». بگویید: «عبده و رسوله»، که هر چه دارم از او دارم. این شناخت روی دوم سکه است. و آیه 19 سوره حشر - والله اعلم- اما ظاهراً ناظر به این معناست «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ» نباشید مانند آنانی که خدا را فراموش کردند و خدا هم خودشان را به خودشان فراموشاند.

من، ابر قدرتم، دارای علمم، مقاله ام چنین است، رساله ام چنان است، کتابم چنین است، ثروتم چنین است... هر کسی در هر پست و مقام گفت: منم، یک سدبین او و بین خدا ایجاد شد. تاشد منم، معده غذا می خواهد. تا از غذا خودداری کرد، اول مرض است. ظهر می گوید اشتها ندارم، شب می گوید: اشتها ندارم، صبح می گوید: اشتها ندارم. می گوید: خوب الحمدلله احتیاج به غذا ندارم. خیر، اول بیماری تو است.

اگر سر وقت غذا بخواهی خوب است. اگر فقر داد بزند: نداری، نداری، نداری، خداری، خدارا، خدارا؛ این سلامت است. اما ثروتم و علمم، کمالم، مردم باید به من احترام بگذارند و هر جا می روم باید چنین و چنان باشد، اول بدبختی است. روی دوم سکه ساییده شده است. اگر این عطش و این ولع در انسان بیاید، فیض از جانب باری تعالی بی مانع است، به جان انسان می بارد.

خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: می دانی چرا تو را به مقام کلیمی انتخاب کردم؟ در تو نگاه کردم از تو متواضعتر نیافتم. لذا تو را انتخاب کردم. علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در اوصاف موسی، در اوصاف عیسی، در اوصاف داود، در اوصاف پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صحبت می کند. عجیب است. آن خطبه را آقایان باید همه از بر کنند.

عیسی چراغش ماه، - آقای بهلول هم باید بیاید اینجا یاد بگیرد- خادمش دو دستش، مرکبش دو پایش و خورشش علف بیابان.

نوف بکالی از علی علیه السلام در خطبه 180 نقل می کند. «قال: خطبنا بهذه الخطبه امیر المؤمنین علیه السلام بالكوفه و هو قائم علی حجاره، نصبها له جعده بن هبیره المخزومی، و علیه مدرعه، و من صوف، و حمائل سیفه لیف و فی رجليه نعلان من لیف و کان جبینة ثفنه بعیر. فقال علیه السلام: الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق و عواقب الأمر».

این را در جمعه ای خواند که جمعه دیگر شهید شد. یعنی یک هفته به آخر عمر. من تا فهمیدم مال آن موقع است، به خطبه دقتی کردم و دیدم جمله اولی که در خطبه به کار برده، «الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق و عواقب الأمر» این در خطبه های دیگر نیست؛ یعنی هفته بعد من حرکت می کنم. «الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق و عواقب الأمر».

حالا می گوید: آقا رفته روی سنگها - منبر از سنگ باشد- چند تا سنگ روی هم

گذاشتند. علی رفت آن بالا . «علی حجاره نصبها له جعده بن هبیره المخزومی» لباس یک چیز پشمینه . حمائل سیفش - امیر المؤمنین است - لیف خرماست. یک جفت کفش هم از لیف خرما . پیشانی مبارکش مثل پای بز پینه بسته ، مثل پای شتر ، که جلوش دیگرهیچ مو ندارد: «و کان جبینه ثفنه بعیر». کیانند اینها؟ چه زبدهگانی در میان بشر

هستند؟ من اگر توفیقی به دستم بیاید می خواهم علی را از روی کلماتش معرفی کنم . خیلی مدح کردند علی را ولی «کأن جبینه ثفنه بعیر و فی رجلیه نعلان من لیف» یعنی در اوج قدرت، من بنده ام. لذا این بنده خدا هرچه بخواهد خدا به او جواب می دهد، هرچه بخواهد، نه خودش، حتی اگر یک نفر دوستش برود به در گاهش جواب می دهد.

آقای امینی صاحب الغدیر - الآن 23 سال از رحلتش می گذرد- گفت : رفتم کنار قبر علی (علیه السلام) گفتم: کتابی می خواهم که راجع به پدر تو است. فلانی دارد اما نمی دهد. آن کتاب را از تو می خواهم. گفت: یک دفعه دیدم حرم بر من تنگی می کند. بیرون آمدم، صحن تنگی می کند. از صحن هم بیرون آمدم. دیدم نجف بر من تنگ است . به کربلا به زیارت رفتم. داشتم زیارت می کردم. یک کسی یک صورت کتاب آورد. گفت آقای امینی این صورت کتاب را ببین، ببین چطور است. دیدم رقم اول آن کتابی است که من می خواهم. بعد گفتند : کتابها را آورد و گفت: دستت باشد تا تمامش را مطالعه نکنی رد نکن. گفتم: این تأکید چیست؟ گفت : نمی دانم. اما شاید خودم هم نخواستم باشم این کتاب را به تو بدهم . یک نیرویی به من فشار می آورد که این کتاب را به امینی بده و بگو تا تمامش را مطالعه نکنی رد مکن. خودم نمی خواهم این کتاب را همین طور به تو بدهم، اما یک نیرویی دارد به من فشار می آورد. خوب این توسل به علی جست. علی با فشار ایشان را فرستاد به کربلا، با فشار به آن مرد هم می گوید که این کتاب را به آقای امینی بده .

این جمله را می گویم محض این که بدانیم اگر گفتیم هیچیم، همه چیز داریم. اگر گفتیم همه چیز داریم، هیچ نخواهیم داشت. روی دوم سکه پایه اخلاق است. علی (علیه السلام) همین را می گوید: «کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا»؛ برای من این فخر بس که عبد تو باشم، من عبد باشم. یعنی همه چیز باشم. اما روزی که به خودم یک مقدار تکیه کردم همان جا بریده ام. برای بنده گوینده و آقایان شنونده خیلی آسان است، هم گفتش، هم شنیدنش. عملش ناف فیل را به زمین می آورد. با زن، با بچه، با دوست، با رفیق، با فقیر، با سوپوری که می آید در منزل، همان جا می گویم: من هیچم. چرا تکبر به خرج می دهی؟

حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) این وجود مقدس را آوردند خراسان. وقتی وزیر دربار مأمون آمد و گفت: آقا این نامه را مأمون امضا کرده، شما هم امضا کنید. حضرت مدتی او را سرپا نگه داشت. با او هم صحبت نکرد. بعد گفت: آقا این نامه را مأمون نوشته، شما هم امضا کنید. ایشان نامه ظلم مأمون را امضا نمی کند. بعد فرمود: «لک ذلک ما اتقیت»؛ من امضا می کنم به شرط تقوا؛ یعنی امضای بلاشرط نمی کنم. اما تا حضرت می خواهد غذا بخورد می فرماید یک کاسه بزرگ بیاورید. میوه بهتر و گوشت لذیذتر را جدا می کند و می فرماید این را به فقیر بدهید، گوشت دست دوم مال خودم. گوشت لذیذتر مال فقیر. میوه رسیده تر مال فقیر. اینها را باید فراموش نکنیم. سر سفره من، دربان، حجامتگر و کسی که اسب را قشو می کند بیاورید پیش من بنشانید. پهلوی من غذا بخورد. قشوگر اسب و دربان حجامتگر پهلوی من باشند. من پسر موسی بن جعفرم. من زاده زهرای اطهرم. از تبار ابراهیم خلیلیم. نسل ما قرین و نظیر ندارد. اما هر چه داریم از خداست. ما عبدیم و بهترین چیزی که داریم عبد بودن است. لذا اگر این را فراموش نکردیم دائم در رشدیم. خدایا داده ای نگیر: «رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ» (آل عمران/8) پیغمبر می فرماید: دخترم می خواهی یک چیزی به تو یاد

بدهم. شب شد، صبح شد این دعا را بخوان. هر جا در دعاها حی و قیوم آمد آن دعاها را بقیاید. خیلی عالی است.

«یا حی و یا قیوم بک استغیث، فأصلح لی شأنی کله و لا تکلنی إلی نفسی طرفه عین». این جالبترین دعاست که پیغمبر به دخترش یاد می دهد. دخترم وقتی که اذان صبح می شود و روز در می آید این را بخوان وقتی که غروب می شود و شب در می آید این را بخوان. «یا حی یا قیوم» این کلمه حی و قیوم خیلی ارزشمند است. هر جا دعایی دیدید با حی و قیوم است و هر جا آیه ای چنین دیدید سه جای قرآن «حی قیوم» آمده است: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (بقره/ 255)، «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (آل عمران/ 2)، «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ (طه/ 111)». «یا حی یا قیوم بک استغیث»؛ از تو یاری می خواهم. «فأصلح لی شأنی کله»؛ همه کارهای مرا اصلاح کن، یک عطش دارد. از این طرف، «لا تکلنی إلی نفسی طرفه عین»؛ به اندازه یک پلک به هم زدن مرا به خودم واگذار نکن. این قدر تکیه بر خودم نکنم. من دختر خدیجه ام. من دختر پیغمبرم. من زاده ابراهیم خلیلیم. بر این قسمت تکیه نکنم.

در این هفتاد و پنج روز بعد از رحلت هم گاهی که می آمدند به بالینش می دیدند می گوید: «یا حی یا قیوم بک استغیث». این دعایی است که پدر به او یاد داده بود و الآن دارد می گوید: «یا حی یا قیوم بک استغیث». پس انشاء الله خودمان را خواهیم شناخت. ما موجود علمیم با فطرت همراه، قدرت سلطه بر جمیع موجودات داریم و موجود به عشق خدا.

اما آن روی سکه، ما موجودیم که

سیه رویی ز ممکن در دو عالم

جدا هرگز نشد الله اعلم

برای این معنا بعضی شعرای ما خیلی صحبت کرده اند.

هرچه بینی جز هوی آن دین بود بر جان نشان

هرچه یابی جز خدا آن بت بود در هم شکن

آفرین سنایی ، چه قدر پر باری تو،

هرچه بینی جز هوی ، آن دین بود برجان نشان

هرچه یابی جز خدا ، آن بت بود در هم شکن

لذا بت شکنی را باید شروع کنیم. پست من، مقام من، فرزند من، قلم من، قدم من، بیان من، درس من، رساله من، همه اش من است و لذا بزرگان را می بینیم می گویند: اسلام، خدا، ملت، مردم. نمی گویند: خودم؛ «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال/ 62).

برادران عزیز هر جا می روید رابطه گرم با مردم را، تکریم کنید مردم را نسبت به این انقلاب محکم کنید. به روح مقدس علی بن موسی الرضا (علیه السلام) قسم، نعمتی از این بالاتر نداریم. خدا می داند نعمت بزرگی نصیبمان شده. خدا می داند دلسوزهای خوبی سرکار داریم. البته غم و غصه هم از مردم داریم. گاهی بعضی ها متوجه نیستند. مالیات سنگین. عوارض سنگین. خدا بحق علی بن موسی الرضا به آنها شعور روشنتری عطاء می کند تا با مردم گرم تر رفتار کنند و دل مردم را به دست بیاورند. دلم نمی خواهد به آنهاهم نفرین بکنم. آنها هم انشاء الله - به راه بیایند و برای مردم کار بکنند.

اما بدانیم نعمت بسیار خوبی به دستمان آمده است. نعمتی بعد از اسلام بزرگتر از نعمت انقلاب نمی بینیم. روح پاک علی بن موسی الرضا راهم شاهد می گیرم. عزیزان خیلی این معنا را قدر بدانید.

امید وارم خدای متعال از برکت قرآن ما را به فقرمان، به عبد بودنمان، به ناچیز بودنمان، دائما یا غالبا توجه دهد. اگر دائما باشد که مقام بالایی است، اما این لیاقت رادر خودمان نمی بینیم. اقلا غالبا به ما تذکر بدهد و این آیه در باره ما نباشد: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»، وبعد خیال کنیم داریم. امام حسین (علیه السلام)

اباعبدالله در دعای عرفات در روز عرفه می گوید: «أنا الجاهل فی علمی فكيف لا أكون جهولا فی جهلی» (1). من در علمم جاهلم. و وقتی عالمم، جاهلم. از تو آنچه دارم. لذا آن مردانگی را هم در کربلا نشان داد. بچه تیرباران شد «هون علی ما نزل بی انه بعین الله» خدا داده در راه خودش دادم. الحمدلله، الحمدلله.

«هون علی منازل بی انه بعین الله»؛ باغلام سیاه توقف می کند. با قاسم مدتی زیاد، اما تا اکبر-محبوبتر اکبر بود می آید می گوید: برو پسر. یک آن معطلش نکرد. این جا اگر بنخواهم تورا معطل کنم خودم را معطل کردم و در راه خدا یک آن من درنگ ندارم. سلام الله علیک.

خدایا تورا شکر می کنیم که ما را با اهل بیت آشنا کردی، ما را با امام حسین (علیه السلام) دمساز کردی، ما را با علی بن موسی الرضا الفت دادی، خدایا این نعمت ها را از ما نگیر.

خدایا این انقلاب عزیز و آن مردی که این انقلاب را به اذن تو آورد پایدار بدار.

روح بزرگ امام راحل را غرق روح و ریحان فرما!

رهبر معظم انقلاب، طول عمر و عزت فزاینده موهبت فرما!

ریاست جمهوری و کابینه در برنامه به نفع مستضعفان، موفق و مؤید فرما!

ما را قدردان همه نعمتهایت قرار ده!

ما را تذکر به عبد بودن و هیچ بودن و فاقد بودن، ما را به نعمت این تذکر بنواز.

ما را چشم به هم زدنی به خودمان وامگذار.

السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: 94

1- مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین (علیه السلام).

انسان نمونه (1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَلِتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران/ 102-104).

برادر گرامی ما، تا آیه 104 از سوره آل عمران قرائت کرد و ما را به سوره آل عمران برد که باید گفت: سوره زمان ماست که الآن ما در آن عمرانیم، من هم آیه های 102 و 103 و 104 از همین سوره را متمم و مکمل بحث سابق و مناسب با برخورد مباحث روز انتخاب کردم.

روزها روزهای بسیج و نیروی مردمی است، مردمی مردم رشدیافته و ارزشمند و پیرو ولی فقیه، فقیهی برومند چون امام راحل قدس الله سره، مردمی والا که از زمان گذشته در برابر دو ابر قدرت در اوج قدرت، فریاد بر کشیدند، از داخل و خارج نترسیدند

ص: 95

1- این سخنرانی در تاریخ 71/9/5 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است

و ایستادند تا به مراد خود رسیدند. ما آنقدر در بوی عطر این معنا سرمستیم و از خود رفته که تاریخ آینده عظمت این مقطع تاریخ را بیان خواهد کرد. خودمان سرمست بوی خوش هستیم. جده جوانهای ایران در برابر آمریکا و شوروی ایستادند؟ واقعا در برابر پولهای کویت و مجاز مقاومت کردند؟ جدا شاه را بیرون کردند؟ راستی 8 سال مقاومت

کردند؟ جدی با فقدان امام مردم ایستادند، و تمام خیال خام غریبهها را که منتظر واپسین نفس امام و انفجار و گسیختگی بودند نقش بر آب کردند و جدا قبل از 24 ساعت زمام کار را به دست گرفتند و قبل از 24 ساعت از بحران گذشتند؟ اینها خواب است یا واقعابیداری؟ اینها از کدام قدرت برخاست؟

سوره آل عمران متناسب با این زمان لذا در این باره باید قدری تأمل کنیم . دنبال بحث هم هستیم. بحث چه بود، انسان کیست؟ راهش چیست؟ رهبرش کدام است؟ در انسان صحبت کردیم، و الآن این روزماست. اما آل عمران را گفتیم مال زمان ماست . آل عمران دارای 200 آیه و سومین سوره نازل شده در مدینه است من برای این که ان شاء الله - هم ذهنتان با قرآن آشنا باشد و هم یک مقدار تشویق بشوید. که دائم با قرآن سروکار داشته باشید، ترتیب نزول سوره ها را می خوانم تا برسیم به این جا.

علق، قلم، مزمل، مدثر، فاتحه، مسد، تکویر، اعلی، لیل، فجر. این 10 سوره. ضحی، شرح، عصر، عادیات، کوثر، تکاثر، ماعون، کافران، فیل، فلق. این 20 سوره. ناس، اخلاص، نجم، عبس، قدر، شمس، بروج، تین، قریش، قارعه. این 30 سوره. قیامت، همزه، مرسلات، ق، بلد، ص، قمر، اعراف، جن. این 40 سوره. پس، فرقان، فاطر، مریم، طه، واقعه، شعراء، نمل، قصص، اسراء. این پنجاهمین سوره است. از قصص تحدی شروع می شود. 49 سوره به گوش مردم

رسانده، آن جا می گوید: «کتاب اهدی منهما» در اسراء می فرماید: «قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ»

(اسراء/88).

پس تا این جا تا پنجاه. یونس، هود، یوسف، حجر، انعام، صافات، لقمان، سبأ، زمر، غافر. این شصت سوره در مکه نازل شده است. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، ذاریات، غاشیه، کهف، نحل. این 70 سوره. نوح، ابراهیم، انبیاء، مؤمنون، سجده، طور، ملک، حاقه، معارج، نبأ. این 80 سوره. نازعات، انفطار، انشقاق، روم، عنکبوت، مطففین. این 86 سوره است که با آنها دوران مکه به پایان رسید و سوره های مکی خوانده می شوند.

بقره، انفال، آل عمران، احزاب، ممتحنه، نساء، زلزله، حدید، محمد(صلی الله علیه وآله)، رعد، رحمن، انسان، طلاق، بینه، حشر، نور، حج، منافقون، مجادله، حجرات، تحریم، تغابن، صف، جمعه، فتح، مائده، توبه، نصر. این 28 سوره است که در مدینه نازل شده و مدنی خوانده می شوند. بنابراین، آل عمران شد سومین سوره در مدینه و هشتاد و نهمین سوره که از اول بعثت نازل گردیده است. اکنون موضع خودمان را در قرآن بشناسیم اینکه بدانیم قرآن در چه محیط دارد صحبت می کند شما وقتی که محیط را بدانید - کلا، کلا، سی و سه بار آمده یکی در مدینه نیست - می فهمید قرآن با چه کسانی دارد صحبت می کند. کلا، کلا، این طور نیست، خاموش باشید. این جا قرآن با یک عده مشرک سروکار دارد. اما دیگر حالا مؤمن شدند، صاف شدند، یک مورد که دیگر نمی آید. در تمام 86 سوره مکه یک مورد «یا ایها الذین آمنوا» نداریم. 89 «یا ایها الذین آمنوا» دارید و یکی از آنها هم در مکه نیامده است و این یعنی آنها گروه نیستند، متفرقند، چوب می خورند، ضربه می خورند، سازمان ندارند، وحدت ندارند، جنگنده ندارند، رژیم ندارند، لشکر

ص: 97

تنظیم شده ندارند، و نمی شود گفت سازمان یافته اند. اما وقتی وارد مدینه می شوند، کارها سامان پیدا می کند، «یا ایها الذین آمنوا» آن جا نازل می شود و 89 مورد که داریم در آن جا نازل شده است.

سوره آل عمران وقتی نازل شده که بدر فتح شده است، اما مسلمانان در احدضربه خورده اند و سران قریش کم کم سر برداشته اند و در مقام تهاجم فرهنگی، تهاجم نظامی و تهاجم سیاسی هستند. سوره آل عمران باشش آیه براعت و استهلال وارد شده است:

«الم الله لا إله إلا هو الحى القيوم نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه وأنزل التوراة والإنجيل من قبل هدى للناس وأنزل الفرقان إن الذين كفروا بآيات الله لهم عذاب شديد والله عزيز ذو انتقام إن الله لا يخفى عليه شيء في الأرض ولا في السماء»

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران / 1-6). اینها می خواهند تهاجم بکنند، اما «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَى الْقَيُّومُ» حی قیوم سه بار در قرآن آمده، یکی این جاست، یکی در سوره طه است و یکی در سوره بقره در آیه الكرسى. جایی دیگر نیامده، هر جا مطلب بسیار مهم است حی و قیوم می آید. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَى الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ». با تمام اعراب نویسانی که ترکیب کرده اند مخالفم. ترکیب درویش، ترکیب دیگری در 10 جلد، و مرحوم علامه طباطبایی دقیق هم این جا با ایشان موافق نیستیم. باقراء وربك وربك الاكرم ایشان موافقیم در ترکیب. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَى الْقَيُّومُ». می گویند: «الله» مبتدا، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» خبر، «الحى» خبر دوم، «القيوم» خبر سوم. می گویم: خیر، «الله» مبتداست «نزل» خبر است، مابقی حال است و بیانگر «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَى الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»؛ خدایی که جز او خدایی نیست و حی قیوم است، آن خدا «رَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ». ای پیامبر، مسلمانان ترس تهاجم دارند. اما من که حی قیوم هستم این کتاب را نازل کردم و قبلا هم تورات را

وانجیل را و این کتاب « مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ » و من حی قیوم ام. حالا اگر وارد بشوم در حی قیوم بحث ما بحث تفسیری می شود ورشته بحث اخلاقی ما از دست گرفته می شود لذا فقط اشاره ای می کنم که آن خودش بحث بسیار جالبی است در حی قیوم.

تفسیر حی و قیوم

حی قیوم ام، من قیومم نه سبب. سبب مسبب را ایجاد می کند و دنبال کارش می رود. من قیوم بر موجوداتم، اشراف دارم. این جا به بحث گذشته من مربوط می شود. من حی ام، نه یک سبب آور، نه یک سبب بی اراده، نه یک سبب فقط اثربخش، من زنده ام، من دارای علمم، من دارای قدرتم، علم بی نهایت و قدرت بی نهایت، برای علم بی نهایت و قدرت بی نهایت آیه 5 و 6 دنبال همین آیه را بخوانید که می گوید: آنچه در زمین و آسمان است میدانم و برای قدرت، «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» را بنگرید انسانی که برای بی نهایت باید زندگی بکند، می آراید و انسانی که باید طبق مباحث گذشته، بر جهان و جهانیان و بر موجودات درون جهان و جهانیان کار کند سلطه پیدا کند و بالاتر از اینها با خدای جهان در ارتباط باشد، در زهدان ساخته می شود. من حی قیومم، من چنین موجودی را از عدم در آن زهدان رحم، پرورش می دهم. اینها قصد تهاجم دارند، اینها می خواهند چیزی را از بین ببرند. به تعبیر ارجمند رهبر معظم انقلاب، والله اگر بسیجیها با ایمان خود بمانند نمی توانند بسیجی ها را شکست بدهند. دیشب هم رئیس و فرمانده سپاه پاسداران آقای رضایی در سخنانش می گفت: تأمینیم به حمدالله از این که دیگر خیال هجمه دائم بر این کشور ندارند. یعنی بحمدالله چنان این مردم، آبدیده شدند که دیگر دشمنان این خیال را نمی کنند. ممکن است گوشه و کنار یک ضربه مختصری بزنند، اما به این خیال باشند، خیر.

این چیزی است که الآن داریم. ولی هم رهبر معظم، هم رئیس سپاه پاسداران می گویند: نباید در غفلت هم بود، نباید به خواب نرم نوشتن بامداد رحیل هم غنود، باید بسیج دائم آماده باشد. سوره آل عمران برای همین معنا آمده است، مواظب یهود باشید. مواظب نصارا باشید. آیه های 60/61/62/63 و 64 راجع به نصارای نجران است، برای مباحله. آیات زیادی نیز، از آیه 70 راجع به یهود است و ادامه دارد و می گوید: بیدار اینها باشید، بیدار مشرکین باشید. من شما را به آیه دیگر و آیه ای که الآن خواندم، 102، 103، 104، 105 و 106 و

قبلش 100 و 101 و 102 تذکر می دهم که بنیه شما در این جا باید کاملا تقویت شود برای تهاجمی که در نظر دارند. اینها مال بحث ما بود که یک روی سکه ضعف و ناتوانی و هیچ بودن، یک روی سکه با جهان و خدای جهان ارتباط داشتن. اینک بشنوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» (آل عمران/100)؛ اگر فریقی از اهل کتاب را اطاعت کنید، شما را از ایمان به کفر بر می گردانند. چطور بر می گردیم: می گوئیم، چطور شما در چنین فضای خوبی هستید به سرما و باد تن در می دهید؟ شما چطور سفره غذا دارید و گرسنگی

را بر خود تحمیل می کنید؟ شما چگونه لباس گرم زمستانی دارید و برهنه ایستاده اید در مسیر باد و می لرزید؟ «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ»؛ چگونه تن به کفر در می دهید در حالی که بارش باران آیات به وسیله جبرئیل امین از بالا می بارد. «وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران/101).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یک کلام پخته دارد، از عایشه روایت شده و خیلی زیبنده است. آمدند گفتند اخلاق پیغمبر را بیان کن. عایشه، همسر پیغمبر،

گفت: قرآن بخوانید، قرآن را پیغمبر در خود پیاده کرد. پیغمبر آئینه تمام‌نمای اسلام است. پیغمبر قرآن را گرفت و خود را در قرآن دید و قرآن را در وجود خود پیاده کرد.

خطاب به جوانها در مورد قرآن مجیدای جوانهای عزیز متعهد انقلاب، ای در دانشگاه رضوی ایستاده برای گرفتن فیض،

ای جوانهای عزیز متعهد انقلاب ای در دانشگاه رضوی ایستاده برای گرفتن فیض این قرآن مأنوستان را نگذارید فقط توی کتاب باشد، بیاورید به درون سینه و بعد هم مانند قاریان و حافظان فقط در سینه نباشد، در زبان، در چشم، در عمل، در اخلاص جلوه گر شود. الآن حافظ خوب داریم، اما در حجاز حذیفی از افراد حساس ساواک عربستان است و به نفع آمریکا کار می‌کند. یک میلیون و ششصد هزار تومان هم حقوق دارد. حافظ قرآن هم هست. ای کاش نمی‌بود. ولی -بحمدالله- در طلبه‌های شما آیات قرآن که در سینه دارید مبدل به نماز شب شده، مبدل به احسان شده، مبدل به خدمت به اهل بیت شده است. این را بگویم که برای همه تان تازگی دارد.

نهضت حفظ قرآن در میان شیعیان

یک ماه قبل از من دعوت کردند تا با بچه‌هایی که حفظ قرآن کرده‌اند دیداری داشته باشیم. مدتی بود از من می‌خواستند و من نمی‌رفتم. تارفتم دیدم چند تا بچه کوچک رادعوت کرده‌اند قدری اول در دل نگران شدم چون آدمهای هفده، هجده ساله و بیست ساله کم بودند. با خود گفتم: چند تا بچه را آورده‌اند، و بعد هم در گوشه‌ای زنهایی و

خواهرهایی. بعد گفتم: حالا آمدیم گوش می‌دهیم. بچه‌ای را جلو آوردند، شش ساله که سال دیگر می‌خواهد الف و ب یاد بگیرد، گفتم: این؟ گفت: سوره بقره را با شماره از حفظ است. سوره بقره با 286 آیه با شماره از حفظ است. یک بچه کوچولو! گفتم: آقا جان آیه 258 سوره بقره را بخوان. گفت: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ»

أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ».

شش ساله سوره بقره را و با شماره! شخصی دوازده سال زحمت کشید سوره بقره را از حفظ کرد. بعد هم گفت: به شکرانه آن یک شتر سر ببرید، چون سوره بقره را از حفظ کردم. اما بچه شش ساله ماسوره بقره را با شماره آیه حفظ کرده است. حتی بارفقاییش از چپ هم می خواندند. اگر می گفتم سوره ناس بخوان، می خواندند: «مَنْ الْجِنَّهَ وَالنَّاسِ الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» وقتی این را دیدم، گفتم: عجیب محضری است! بچه ها به کار خودشان خوب واردند. گفتند: اگر می خواهید به کلمه برسید تا بگویند در کدام آیه است. این برای من دیگر خیلی عجیب بود. گفتم: آیه هشتم از سوره آل عمران را بخوان شروع کرد به خواندن «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا». این است معنای پیشرفت. آن وقتی که به فضل الهی شماره آیات را باب کردیم، گفتند: نمی شود این معجزه است، گفتم: حالا بیایید و ببینید، بچه های ماکلمه را بگویند آیه را پیدا می کند. رفتیم میان خواهران، دیدم خواهران بعضی تمام قرآن را از حفظ کردند. بعضی دوازده جزء، یازده جزء می خواندند با تجوید صحیح. اینها زنهایی هستند که عقب مانده حسابشان می کردند. خیلی با همت می شود کار کرد. به برادران عزیز بگویم آسان است سخت نگیرید. فقط یک کمی همت و وقت خود را منظم کنید.

ادامه بحث

برگردیم دنباله بحث، در آخر آیه 101 دارد: «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ کسی که به خدا چنگ زند، برآستی به راه راست هدایت شده است.

اعتصام به خدا تمسک به قرآن است. اگر چنین است تمسک به اهل بیت پیغمبر چطور؟ اما تمسک به پیغمبر را خود قرآن فرموده است «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/7)؛ آنچه رسول آورده بگیرید. پس تمسک به قرآن، تمسک به رسول دارد. اما تمسک به اهل بیت را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که صادق مصدق است فرموده است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» (1) بنابراین، تمسک به قرآن، تمسک به پیغمبر را آورده و تمسک به پیغمبر تمسک به اهل بیت را.

اینجا ما به برادران اهل سنت می گوئیم: ما در تمسک به «انی تارک فیکم الثقلین» به قرآن تمسک کرده ایم. برادران اهل سنت ما که به اهل بیت توجه نکرده اند در مآخذ فقهی، آیه هفتم سوره حشر را چکار می کنند؟ همه شان نقل کرده اند که پیغمبر فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» ما به حکم قرآن تمسک کردیم. «و من

یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم».

این بحث سوم من است. انسان کیست؟ راهش چیست؟ رهبرش کدام است؟

بازگشت به آیات گذشته

« وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) مردم با ایمان، تقوی داشته باشید، حق تقوی را مراعات کنید و نمیرید مگر این که مسلمان و مسلم باشید. الآن مگر مسلم نیستیم؟ نمیرید مگر این که مسلم باشید، گاهی یعنی سیر را ادامه بدهید، تا در پایان مسلم باشید. الآن مخلوطید: خود و خدا.

ص: 103

1- این حدیث، معروف و مشهور است و جای هیچ شبهه ای نیست، برادران اهل سنت ضمن نقل این حدیث، حدیث دیگری را نقل کرده اند که در آن آمده است: « کتاب الله و سنتی ». اگر این حدیث هم درست باشد، هیچ منافاتی با حدیث «عترتی» ندارد؛ زیرا ما در کنار قرآن که راهنمای همه مسلمانان است، هم اهل بیت را اعتبار می کنیم و هم سنت پیامبر را. البته سنتی که از پیامبر و اهل بیت رسیده و ایشان آن را بیان فرموده اند.

اطاعت از خدا، گاهی هم اطاعت از هوا! نمیرید مگر این که سراپایتان سلم خدا باشد و دسراسر وجودتان غیر از خدا نزنند. نبضتان به غیر خدا نزنند. بگویید: «لا أملك النفسى نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا» (1) حالا زبان و حروف می گوید، آن وقت سراسر وجود بگوید: هیچی را مالک نیستم. من که شعیب هستم، «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» (هود/88) من دارم شما را به اصلاح دعوت می کنم. اما این هم مال خودم نیست: «و ما توفیقی الا بالله». ابراهیم بزرگ به عمویش آذر گفت: «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (ممتحنه/4)؛ یعنی ای عمو من برای تو استغفار می کنم، اما هیچ چیز را مالک نیستم. بگویم استغفار می کنم. شاید فردا خدا جلویم را گرفت: «وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» اینهارا می گویند: به اسلام رسیدند.

حضرت یعقوب به فرزنداناش که می خواستند نزد یوسف به مصر بروند گفت: «يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ»؛ پسران من (دوازده نفر یا یازده نفر) از یک در نروید، مبدا چشم زخم بخورید. از درهای متفرق بروید:

« لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ » (یوسف/67) من برای شما هیچ حفظی قرار نمی دهم . عمده خداست . بیداران و هشیاران رامی بیند که می گویند «وما توفیقی الا بالله» و «ما املك لك من الله من شيء» و «لا تموتنالا وانتم مسلمون»؛ نمیرید مگر این که سلم خدا باشید. خدایش رحمت کند میرزا

ص: 104

1- مفاتیح الجنان، ص 17، در تعقیب نماز عصر چنین آمده است: «استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم ذو الجلال والاکرام و اسئله ان يعقوب على توبه عبد ذليل خاضع فقير بائس

جواد آقا را (1). مشهد گوهری بزرگ داشت. من پنجاه سال هم با این علما سروکار داشتم، به اندازه دو برابر عمر شماها، ولی مانند این مرد ندیدم. سلم خدا بود رفته بود جبهه، با سنی بالای هشتاد سال. جوانی 22 ساله فرمانده بود. فرمان می داد: بخوابید، هواپیما آمد. ایشان می خوابید و بعد پا می شد. هواپیما که رد می شد می گفت: برای ترس از هواپیما نخوابیدم؛ فرمان، فرمانده را واجب می دانم. پسر 22 ساله فرمان می دهد. مرد 80 ساله خودش را روی خاک می اندازد و بعد می فرماید: از ترس هواپیمانیفتمادم. فرمان فرمانده ارتش را واجب می دانم. عجیب است. یکی این طور فکر می کند و یکی هم انقلاب را نمی داند و درک نمی کند و گاهی نق می زند، آن یکی که بسیج را نمی داند گاهی بی تفاوت رد می شود. خیلی باید زحمت بکشیم.

من کنار قبر حضرت رضا که می آیم، اگر کنار قبر آقا میرزا جواد آقا نروم بر من ناگوار است. یک انسان در آن زیر خاک خفته است، یک انسان. خوب تسلیم خدا شد. جوان 22 ساله فرمان بدهد. او می گوید: من واجب می دانم اطاعت کنم؛ «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». اخلاق می خواهی جایش این جاست. معراج السعاده خوب است. کتابهای دیگر هم خوب است، اما کلید کجاست؟ اگر توانستید مثل آیه 102 سوره آل عمران بیاورید. منتهاش ما رد می شویم. نمی دانیم چه گنجی آنجا خوابیده است: «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ». آن جا هم می گوید: «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ

ص: 105

1- مرحوم آیت الله آقا میرزا جواد تهرانی نیز از شاگردان بنام میرزا مهدی اصفهانی بود و در مشهد بعد از مرحوم اصفهانی، فقه، اصول و فلسفه تدریس می کرد. ایشان در حوزه علمیه یک دوره تفسیر قرآن تدریس می کردند. از مرحوم میرزا چند جلد کتاب به نامهای، میزان المطالب (2 جلد در توحید و معاد)، عارف و صوفی چه می گویند، بهایی چه می گوید (2 جلد)، فلسفه بشری و اسلامی، و آیین زندگی اخلاق اسلامی) چاپ و منتشر شده است. وی نیز از پیروان مکتب تفکیک بود. میرزا در کتاب فلسفه بشری و اسلامی در بحث اثبات وجود روح مستقل از بدن مطلبی از خود نقل می کند که روح خود را خارج از بدن دیده است که دلالت بر روح بلند و والایش دارد.

مُسْلِمُونَ» (بقره/132)؛ نمیرید الا با سلم. چقدر الان سلمیم؟ اگر قلم برداریم و حساب بکنیم، 90٪ مال خودمانیم. آنهایی که مسلمان و خوبند 10٪ آنها مال خدا «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» این خیلی بلند است. فهم من نمی رسد برای معنا کردنش، اما چاره ای ندارم برای این که معنا بکنم.

می فرماید: رعایت کنید خدا را، حق رعایت و بترسید از خدا، حق ترسیدن و حق تقوا «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»

حق تقوی چیست؟

ابتدا باید تقوا را معنا کرد تا بعد برسیم به حق تقوا.

اصل و ریشه تقوا «وقایه» (نگهداری است. متقی یعنی خود نگهدار. خودنگهداری از چه؟ خوب روشن است، خود نگهداری از مخوف، از چیزی که باید ترسید، و در این جا یعنی خود نگهداری از چیزی که سبب عقوبت و عذاب خداوند است و ترس از خدا.

خدا مگر کارش عذاب است؟ نه، خدا کارش حکمت است، ولی کسی که بر خلاف حکمتش حرکت کند دچار عذاب می شود. پس نباید بر خلاف حرکت کرد و بر خلاف حرکت نکردن این است که واجبات را انجام بدهید و محرمات را ترک کنید. خوب دیگر تمام شد؟ نخیر، فقط نماز، روزه، حج و جهاد که نیست. صبر در ناملازمات نیز جزو تقوا است. چه بسا کسانی که

وقتی گرفتاریها و ناملازمات آمد از پا در آمدند و در برابر، چه بسا کسانی که مانند کوه ایستادند و همه را بر خود هموار کردند. اینک یک نمونه زنده برایتان

بگویم:

ص: 106

یادی از وزیر نفت مرحوم شهید مهندس تندگویان

. شهید تندگویان از موقعی که در جبهه دستگیر شد تا چهار سال، پنج سال، در میان راهرو زندان بدون زیر انداز و روی موزاییکها و بدون رواندازه سر برد، غذایش فقط قدری شوربا بود و بس. بعد از این مدت یک دانه پیاز هم به غذای شوربا اضافه شد، کم کم یک قدری ماست هم توی غذا آمد. اما یک روز شنید که بعضیهای کافر به رهبر بدمی گویند. احساس تکلیف کرد؛ من زنده باشم و به رهبرم بد بگویند؟ باید اقدامی کرد،

و هرچه هم پیش آمد کرد باید صبر کرد، 21 روز تمام همان شوربا را هم نخورد و اعتصاب غذا کرد. تحمل گرسنگی سخت است، اما مجبورم، باید احترام بگذارم، حساب، حساب رهبر است. برای ما خدا آن روزها رانیاورد، شاید ما نتوانیم صبر کنیم ولی خداوند این طور مردان عزیزی هم دارد.

آفاق می زند که تخم مرغ کم است و یا گران است : من می گویم: حیف از همان تخم مرغ که میخوری، چه گرانش و چه ارزانش. پس چه ایمانی و چه تقوایی؟

امر دیگری که شرط تقواست شکر گذاری و سپاس نعمتهای خداوند است. نعمتی را که خداوند عنایت کرده باید سپاس بگذاری، مال داده، علم داده، قرآن حفظ کردی. مبادا باد به قبقب بیاندازی که من حافظ قرآنم و تو نیستی. نه، او را هم کمک کن تا مانند تو شود.

یک تذکر در امر تبلیغ

خدا لطف کرد و به من علم داد. آن روستایی علم ندارد، بروم و او را هم بهره مند سازم. آخر نباید که حتما نامه بنویسند و دعوت کنند و وقت معین کنند. نه، علم آموختید، خودتان بروید و حتی موجباتش را هم خودتان فراهم کنید. مردم وقتی اخلاص دیدند می آیند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مصعب بن عمیر فرزند یک ثروتمند و پولدار را که پدر و مادر رازها کرده و مسلمان شده است جهت تبلیغ به مدینه فرستاد. این جوان که اولین مهاجر

محسوب می شود به مدینه آمد. یعنی آمد وسط خطر و شروع کرد به تبلیغ، کوچه تبلیغ، خیابان تبلیغ، بیابان تبلیغ، سرچاههای اطراف مدینه تبلیغ. غوغایی بر پا کرد و هر کجای رفت و با هر که روبرو می شد آیات قرآن را می خواند. مدینه را منور کرد. پیغمبر آن قدر او را دوست می داشت و عاقبت هم در جنگ احد شهید شد. چهار نفر از مکی ها یعنی مهاجرین شهید شدند و او یکی از ایشان بود. سر قبرش رفتم و زیارتش کردم. قاری قرآن و مبلغ اسلام بود.

این چهار امر را که گفتم: انجام واجبات، ترک محرمات، صبر و شکیبایی در بلیات و شکر و سپاسگذاری نعمات الهی، اینها شرط مطلق تقواست. این همان است که قرآن می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَلَعْتُمْ» (تغابن 16)؛ به قدر طاقتتان تقوی داشته باشید.

علی (علیه السلام) هم در خطبه 147 نهج البلاغه که یک روز پیش از شهادتش ایراد کرد می فرماید: «حمل کل امرء منکم مجهوده و خف عن الجهله، رب رحیم و دین قویم و امام علیم»؛ یعنی بر هر کس آنچه قدرت دارد تحمیل شده و باید انجام بدهد، و از انسانهای نادان خداوند تخفیف داده و بر نادانان خیلی سخت نگیرد. .

و آن کس که دانش سرشار و وافی دارد هر چه می تواند بر خودش تحمیل کند تا برسد به حق تقوی، و بشود مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی (1)، مرحوم میرزا جواد آقای

-1

ص: 108

1- مرحوم آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی از شاگردان میرزا مهدی اصفهانی است. وی همچون استادش نظری نقادانه نسبت به فلسفه و حکمت داشت، و دانشمند ارجمند جناب آقای محمد رضا حکیمی در یکی از نوشته هایش ایشان را از پیشروان مکتب تفکیک به حساب آورده است که می گفتند: باید تعلیمات انبیا از تعلیمات حکمت و فلسفه تفکیک و به هر کدام به دیده ای جدا نگریسته شود. از آن مرحوم 5 جلد کتاب به نام بیان الفرقان به یادگار مانده است و تنها یک بار چاپ شده است .

تهرانی و قله بالاتر مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی (1) و مردان بزرگی که دیدیم، مثل امام راحل و دیگران که کارهای شگرفی انجام دادند و به حق تقوا نایل آمدند.

شرایط حصول حق تقوا

حصول حق تقوا را شرایط و زمینه هایی است که با به وجود آمدن آنها حق تقوا نیز حاصل می شود

شرط نخست: دایم به یاد خدا بودن . ما مقدار زیادی را در غفلت به سر می بریم، مانند کسی که روشنایی را از روز دارد ولی از خورشید غافل است و این بدین سبب است که عاشق نشده . اگر عاشق خورشید می بود دایما دور خورشید می گشت و چشم از آن نمی کند.

شرط دوم: عینیت خود را فراموش کردن. من، من نگوید و همه اش خدا، خدا بگوید.

خدا داد، خدا توفیق داد، خدا عطا کرد، خدا فرزند خوب داد و در مورد اصل تقوا گفتیم : انجام واجبات، ترک محرمات، صبر در بلیات، شکر بر نعمات . در این گونه مسائل طبعاً بویی از خودیت وجود دارد. اما در اینجا، در مقام حق

تقوا، محور باید خدا باشد، من چه هستم و کی هستم؟ من یک آن از خود استقلال ندارم؛ این که حیات مال من است و علم مال من است، هیچ. هر چه هست از اوست جمله ای را برایتان نقل کنم: آقایی را از تهران به رشت دعوت کردند برای

ص: 109

1- مرحوم میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم آیت الله نائینی است که پس از گذراندن تحصیلات عالی در نجف، در مشهد مقدس رحل اقامت افکند و به تدریس فقه و اصول پرداخت و در بیان مبانی فلسفی مشروب ضد فلسفی داشت و بر این عقیده بود که حکمت و فلسفه الهی با مبانی دینی در تضاد است . و اصولاً قایل به تفکیک فلسفه از مبانی دینی بود و شاگردان وی نیز همان راه را تعقیب کردند. از مرحوم اصفهانی کتابهایی به یادگار مانده که شاگردان وی، بنا به مصالحی، از طبع و نشر آن خودداری کردند.

سخنرانی . در تهران هم گاهی پشت رادیو صحبت می کرد. با خودش خیال می کرد کاره ای هست. غرور او را گرفته بود. یکی، دوتا منبر که رفت، از یکی از روستاها

آمدند، گفتند: شبهای ماه مبارک رمضان، شبهای قدر پس از اتمام منبر شهر تشریف بیاورید برای ما صحبت کنید. آقا برآشفتم: من از تهران آمده ام که بیایم روستا؟ من از مرکز آمده ام. چرا حد خودتان را نمی فهمید؟ آمدن روستا مال بچه طلبه ها است نه من! آقایان اصرار کردند تا این که یک جلسه قول داد و رفت . مردم همه گوش در گوش نشسته اند و آقا روی منبر قرار گرفت، شب قدر بود، بعد از سلام و صلوات گفت: بسم الله الرحمن الرحيم. انا انزلناه، باقی سوره یادش نیامد، پشت سر هم بهانه آورد که چرا این جادود است، چرا مطبخ این همه دود دارد، درها را باز کنید. خلاصه، خودش راسرگرم کرد که شاید یادش بیاید و نیامد. باز خود را به سخنها دیگر سرگرم کرد و یادش نیامد. بار سوم یک آقایی از آن طرف صدا زد: «انا انزلناه فی ليله القدر».

صدا زد آقایان یک شب از من خواستید، ولی من سه شب دیگر هم می آیم. پیر مرد با تجربه ای به رفقای پهلو دستش گفت: حالا آقا شیخ آدم شد!

خدا خواست بگوید: به بندگانم فخر فروختی، در شب قدر به تومی فهمانم که هیچ نداری تا این که قدر بدانی. این، برای این آقا و امثال او خیلی درس بود. بهتر از ده سال درس اخلاق بود.

همه چیز از اوست و در دست اوست. همان مهر پدر و مادر: به فرزند نیز ازوست و اگر بخواهد چنان می کند که ورق برگردد و پدر و مادر بگویند: نمی خواهیم رویش رابینیم. برعکس، یک جا هم که بخواهد چنان مهرش را در دل کسی می اندازد که بچه گرچه مال خودش نیست، اما بهتر از فرزند او را نگهداری می کند.

به داستان حضرت موسی بنگرید: کودک را از آب گرفته اند، زن وقتی او را می بیند می گوید: این را برای خودمان نگهداریم. «فَرَّتْ عَيْنِ لِي
وَلَكَّ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ

«يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذُهُ وَلَدًا» (قصص/9). سخن یک زن است به شوهری که تمام بچه‌ها را کشته و می‌کشد. همه را کشته و سربریده که این بچه به دنیا نیاید. حالا زن به فرعون می‌گوید: این را نگه دار، شاید به دردمان بخورد و او را به فرزندی بگیریم. فوراً خداوند محبت او را در دل این زن و شوهر می‌اندازد و باصطلاح دشمن خود را در دامن خود نگهداری و بزرگ می‌کنند. در بسیاری از موارد چنین است که ما غفلت داریم و خیال می‌کنیم چیزی که داریم از خودمان است، مال داریم، جمال داریم، علم داریم، گمان می‌کنیم علم مال ماست. شما به عارف بزرگ، سرور همه مابی عبدالله (علیه‌السلام) نگاه کنید. در روز عرفه در میدان عرفات در دعای عرفه چه می‌گوید: «انا الجاهل فی علمی فکیف لا- اکون جهولا فی جهلی»؛ (1) من در عین عالم بودنم و علمم جاهلم، پس چگونه وقتی که جاهلم جاهل نباشم؟ سلام و درود بر تو باد یا ابا عبدالله.

اینها را نباید فراموش کنیم، نباید طوری باشد که اگر به ما سلام نکرد بگوییم. خوب دیگر من هم سلامش نخواهم کرد. نه، باید بگوییم: اگر نفهمید که خوب و اگر دانسته این کار را کرد، بیمار است، خدایا بیماری اش را شفا بده و بر طرف کن.

یکسری افکار و کارها سد راه است، حجاب جان است و باید این حجابها را برطرف کرد. آقا پیش آقا یک روزی درس معالم خوانده ولی حالا بزرگ شده می‌گوید: یادتان هست که معالم را نزد شما می‌خواندم؟ یعنی چه؟ یعنی من رفتم بالا و تو که مدرس بودی پایین ماندی. یا بر عکس، آقا روی می‌کند و به او می‌گوید: یادتان هست نزد ما معالم می‌خواندید؟ یعنی می‌فهماند که شاگرد من بودی تا خجالت بکشد. اینها همه بیماری است و از بیماریها باید پرهیز کرد.

ان شاء الله امیدوارم که پیش از «یعلمهم»، «یزکیهم» را در نظر بگیریم که اگر تزکیه آمد بسیار خوب است، و گر نه علم ما هم وبال است بر گردن ما. سخن مریبان را

ص: 111

در گوش بگیریم و خودمان را فراموش نکنیم. ما چهارده نفر مربیهای خوب داریم.

پیامبر اکرم و عترتش، پیامبر اکرم و اهل بیتش.

خدایا عالی ترین تحیات را بر روشنگران افکار پیغمبر، وآل او نازل بفرما! وجود مقدس امام زمان را محفوظ بدار!

قلب شریفش را از ما خشنود فرما!

امام راحل غرق در روح و ریحان بفرما!

رهبر معظم طول عمر عنایت فرما!

بسیجیان را مؤید فرما!

خدایا به حق فاطمه اطهر و به حق علی بن موسی الرضا مسلمانان بوسنی و هرزگوین

را از دست ظالمان حیوان صفت نجات عنایت فرما!

خدایا عاقبت ما را ختم به خیر بفرما!

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: 112

راه انسان شدن کدام است؟(1)

« وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً » (اسراء/2). «وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» (مزمّل/8)

در اوایل بحث در این محضر محترم سه سوال مطرح شد: سوال اول: انسان کیست؟ سؤال دوم: راه انسان برای رشد ارزشها و بالنده کردن ذخایرو آشکار کردن مابالقومه هایش کدام است؟ سؤال سوم: رهبر او در این راه کیست؟

پاسخ سوال اول بحمدالله تمام شد؛ انسان دارای سه قسمت از ارزشهای عالی است، یک قسمت در عمق جان او است(اعتقادات)،قسمت دیگر، ارزشهای اخلاقی است و قسمت سوم ضوابط عمل و حکمت در حرکت است. اکنون سؤال دوم مطرح است که راه برای رسیدن به این سه هدف و در واقع برای بالنده کردن تمامی ارزشها کدام است؟

ص: 113

1- ین سخنرانی در تاریخ 71/10/3 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است.

ممکن است تصور شود که اندیشه و اراده، اندیشه ای قوی و تابناک و اراده ای پ ولادین و انعطاف ناپذیر کافی است برای این که انسان راه خود رایباید و بتواند مراحل مسیر را بگذراند و ادامه دهد و به اهداف و مقاصد خود

برسد.

اما با اندک تأملی متوجه می شود که اندیشه ابزار است. اندیشه می گوید: اموری در بین هست که من آن امور را بررسی می کنم، و حق و باطل و درست و نادرست را از هم تمیز می دهم. اراده هم عبارت است از پی جویی و پایداری در راه. پس هیچ کدام از اندیشه و اراده راه نیست، بلکه ابزاری هستند که پس از تشخیص راه به کار می آیند. این در صورتی است که پرسش ما

ابتدا از راه است و پس از آن که در راه قرار گرفتیم نوبت می رسد به ابزاری که در طول راه به کارمان می آید.

بنابراین نباید ابزار را با راه اشتباه گرفت؛ ابزار چیزی است و راه چیزی، و از همه مهمتر راه است. در سوره حمد بیندیشید. پس از آن که خضوع، فقر و ناتوانی خود را اظهار می کنیم، چیزی که از خداوند درخواست داریم چیست؟ جز «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است؟ اندیشه لازم است، اراده ضروری است، سلامت بدن و فکر لازم است، سلامت جو اجتماعی لازم است و... ولی از همه مهمتر راه است.

هر چیزی در حرکت و شدن است

ما مسلمانان حرکتیم. نه ما که همه موجودات در حرکتند، و حرکت همه رو به کمال است، و در یک جمله «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری 53)؛ همه امور رویه جانب خداوند؛ باران و برف می بارد و خاک را با آنچه در دل دارد به حرکت در می آورد.

خاک جماد است و در حرکت خود به نباتات تبدیل می شود و کمال می یابد، و سپس نباتات را حیوان می چرد و وارد بدن حیوان می شود. این کمال دوم، و آنگاه انسان حیوان و نبات را مورد استفاده قرار می دهد و وارد بدن او می شود و این کمال سوم است. در سایه این کمال، انسان دارای مغزی می شود و مغز فکر را ایجاد می کند که عالیتترین محصول است و در پرتو فکر و اندیشه و پیمودن راه درست، انسان به جانب خدا حرکت می کند و این، نهایت مسیر کاروان تکامل است: «وَإِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ» (نجم / 42)، «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»

تکامل، هدف حرکت

مسأله تکامل و رویه کمال بودن، یک مسأله تجربی و علمی هم هست. حتی در همین زندگانی روزمره. شما ببینید زندگانی 200 سال و 100 سال قبل و چهل سال قبل چطور بوده و اکنون چطور است. با آن که تا چندی پیش علمای اهل سنت چه تعصبی نسبت به شیعه داشتند و اکنون هم کم و بیش هست، ولی پس از انقلاب اسلامی جو عوض شده و از تعصبها کاسته شده و دانشمندان اهل سنت معتدل شده اند و الآن جوانهای قاهره که اکثرا با همه شان از اهل سنت هستند در زندان به سر می برند چون که می گویند: حرکت شیعه خوب بوده است و تا کی ما باید بدست یک عده سرسپرده این طور ذلیل باشیم؟

انقلاب اسلامی گامی در تبیین راه

انقلاب اسلامی در ایران حرکتی بود که راه را نشان داد و راه را باز کرد و من فکر می کنم که مطلب عمیق است و حیاتی، و می ارزد که انسان بنشیند، قدری فکر کند، راه

را بیابد و مسیر حرکتش را تشخیص بدهد.

راهی که ارزشهای ما را بالنده می کند چیست؟ راهی که رشد ما را تأمین کند کدام است؟ این جا بایدنشست و دور از تعصب و خالی از اغراض به دقت پرداخت و حق را از باطل تمیز داد. از پنج میلیارد و سیصد هزار جمعیت دنیا هرکس می خواهد راه خود را بیابد و در آن مسیر حرکت کند و نیک بختی خویش را به چنگ آورد.

حالا اگر از جایی کمکی برسد و بتواند راه ما را بیابد و به ما نشان بدهد، اگر حقیقتی، واقعی، وجود حقی و یک منبعی آگاه به جمیع امور یا یک دانایی و توانایی پیدا شود که از درون ما و برون ما و از راه و رسم ما با خبر باشد، و ما از او استمداد کنیم، و او راه ما را به ما نشان بدهد چقدر خوب است.

قرآن و ارائه طریق

قرآن، این کتاب آسمانی این کار را کرده و راه را پیش پای ما گذاشته است.

قرآن می گوید: «(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)» (ذاریات / 56)؛ یعنی تنها راه «عبادت» است .

در این جا بایسته است که آقایان در قضاوت شتاب نکنند و نگویند: پس راه منحصر در عبادت است و عبادت هم همین چند رکعت نماز، سی روز روزه، یک حج، خمس و زکات، امر به معروف و نهی از منکر و از این قبیل است. ما دانشمند می خواهیم، مامحقق می خواهیم، مافیلسوف می خواهیم. ما می خواهیم فیزیکدانانی چون اینشتین داشته باشیم، فیلسوفانی چون بوعلی داشته باشیم، ما می خواهیم نیروهایی که در جلسه های قبل برای

خداست که حق مطلق است؛ «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (حج/62)؛ یعنی حق فقط یک چیز است و او خداست و غیر از خدا هر چه بهره ای از حقیقت دارد از خداوند است و دیگر هر چه هست در جنب خدا باطل است؛ تخیلات باطل است، توهمات، ظنون و گمانها همه و همه باطل است. اگر چیزی قرار است حق باشد و واقعیت داشته باشد، فقط خداست.

الآن این آیه از سوره نور را می خوانند..

و «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» خدا نور و روشنایی آسمانها و زمین است و آنها را روشن می کند و منور و روشنایی بخش واقعی اوست. همه تاریک و ظلمانی اند و تنها نور به معنای حقیقی و واقعی خدای تعالی است و بس. روشنگر من انسان، روشنگر اندیشه من، عقل من، فطر من، غرائز و احساسات من، اراده من، حس کنجکاو و تعالی جویی و مطلق خواهی من و هر چه دارم خداوند است؛ خداوند، نور او است و نور از اوست.

کسی که به این نور و مالک نور گرایش پیدا کند و به وجودش اقرار داشته باشد و سر تعظیم، تکریم، خضوع و بندگی و عبادت در برابرش فرود آورد، بیقین اندیشه ای تابناک و عقلی روشن و روشنگر خواهد داشت. دیگران تاریکند و نوری در وجودشان نیست. بنابراین، اولین مایه و بهره ای که از اقرار به وجود صانع حکیم و سرسپردن در طاعت و عبادت او به دست می آوریم، اندیشه تابناک است. به این آیه توجه کنید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

ص: 117

انسان شمرده شده همه را منظم و بسیج کنیم، آن وقت شما را راجع می دهید به آیه 56 سوره الذاریات؟ عرض کردم: شتاب نکنید، قدری تأمل و رزید و صبر داشته باشید.

انگور نوآورده ترش طعم بود

روزی دوسه صبر کن که شیرین گردد

ان شاء الله به کمک آیات شریف قرآنی روشن خواهیم ساخت که راه فقط همین است و بس. منتهی عبادت را باید معنی کرد و فهمید که چیست و شاخه های

آن کدام است. آن وقت معلوم خواهد شد که راه ما تنها عبادت است، و در این راه است که بهترین سرمایه ما که اندیشه می باشد چگونه تقویت خواهد شد و دومین سرمایه مان که اراده است چگونه قوت خواهد یافت. پس اول باید راه را شناخت و سپس نیروها و سرمایه ها را در این راه به کار انداخت و به هدف و نتیجه مطلوب رسید.

اکنون دو سه آیه دیگر را قرائت می کنم. دقت بفرمایید:

1- «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران / 51)

2- «إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (زخرف / 64)؛

3- «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (مریم / 36)

این سه آیه، هر سه از زبان حضرت عیسی علی بنینا و آله و علیه السلام- است بخش اول کلام این پیامبر الهی در این آیات دعوت به عبادت پروردگار است و بخش دوم آن این است که «هذا صراط مستقیم» راه راست همین است. ابتدا بخش نخست را توضیح می دهیم و باز می کنیم تا ببینیم به کجا می رسیم:

الله (خدا) کیست؟

خدا، آن حقیقت ثابت و پایداری است که تنها «حق»، اوست، و هر چه جز اوست باطل است و اگر حقی هم در جایی و در کسی یافت شود از خود او نیست، بلکه از

یاد خدا، تفکر در آفرینش، خضوع در برابر او و اندیشه وری و روشنفکری، همه اینها از آن خداپرستان است. فکرشان روشن و اندیشه شان تابناک. دیگران چطور؟

دیگران، هم آری و هم نه.

از جهتی اندیشه ای تابناک دارند، دقت می کنند، در اتم، در ملکول، در نظم و انسجام طبیعت و کشف قوانین آن، اما همین که به مرز ماورای طبیعت می رسند و به قوه قاهر لایزال می رسند، دیگر در می مانند و احیانا انکار هم می کنند.

اخیراً کتابی دیدم که دو نفر غربی دست به دست هم داده و آنرا نوشته اند. در این کتاب این عنوان به چشم می خورد: «آشتی علم با خدا»!

این را می رساند که اخیراً دارند زمزمه هایی می کنند که بلی، آنچه در طبیعت است از ماورای طبیعت بهره می برد و استفاده می کند.

لنگ لنگان قدمی بر میداشت

هر قدم دانه شکری می کاشت

تازه دارند می فهمند قضیه چیست. ولی قبلاً چطور؟ مکتب شکست خورده مارکس، مکتب غرق در تقلب و تزویر غربیها و امریکاییها اینها همه در تقلب، دروغ و

غفلت از خدا بسر می بردند. آری، آنها که در مهد طبیعت غنوده بودند و به آن سرگرم، دیدند نه، شوخی بر نمی دارد، تعارف بر نمی دارد. کسی که همه اش در حقایق سیر می کند نمی تواند از آنها چشم بپوشد. اکنون نیمه راهی را آمده اند اما اصل راه مانده که «أَنَّ إِلِي رَبِّكَ الْمُنتَهَى».

خلاصه، بهره اول ما اندیشه تابناک و آزادی آن است و سپس استقامت و پایداری که «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (فصلت / 30 و احقاف / 13).

در زمینه استقامت دو چیز باید در مد نظر باشد: نخست آن که اندیشه ما و دانش ما محدود است، ولی دانش و علم الهی بی پایان، و دیگر آن که قدرت و توانایی ما نیز حدی دارد، ولی توانایی و قدرت خداوند نامحدود و مطلق است. پس نباید به دانش و قدرت خود متکی باشیم و اعتماد کنیم. به خدا تکیه داشته باشیم و از چیزی نهراسیم. اگر به قدرت او اعتماد کردیم، موسای تازه به دنیا آمده رادر جعبه ای چوبین در موج دریا حفظ می کند و مهرش را در دل فرعون می اندازد، و سپس او را به قدرت می رساند. در جنگ بدر 313 نفر را با قوا و تواناییهای محدودی که دارند بر آن همه غلبه میدهد؛ «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهَا كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره/249)

پس وقتی به نامحدود تکیه کردیم، هم اندیشه تابناک می شود و هم قدرت پیدامی کنیم و هم اراده مان پولادین و محکم می گردد.

توحید ذاتی و توحید عبادی

اکنون قدری در باره عبادت صحبت کنیم، البته به اجمال، زیرا این مقام اجمال می طلبد.

نخستین چیزی که در مورد عبادت مطرح است «توحید در عبادت» است، یعنی همان طور که در باره ذات باری تعالی قائل به توحید هستیم، ولی می گوئیم: همین قدر که بگویی «الله» و به وجود او اقرار بکنی کافی نیست. اسلام به این مقدار اکتفا نکرده، بلکه می گوید: ابتدا باید باطلها را دور بریزی و بعد حق را اعتراف داشته باشی؛ اول بگویی «لا اله» و بعد «الا الله» و تاباطل را کنار نزنی و جارو نکنی اقرارت را قبول ندارم و از تو نمی پذیرم، زیرا که این مقدار را مشرکین هم قبول داشتند، چنان که قرآن حکایت می کند و می گوید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (لقمان/35) و «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ « (عنکبوت / 61) «وَلَيْتُنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» (زخرف/87). آیات دیگری نیز در این باب هست و همه از این حکایت دارد که اگر از

مشرکین می پرسیدی کی آسمانها و زمین را آفریده، می گفتند: خدا و اگر می گفتی: کی اینها را آفریده و خورشید و ماه را مسخر ساخته؟ می گفتند: خدا و اگر می پرسیدی کی شماها را آفریده، می گفتند: خدا و در عین که او را خالق جهان می دانستند، بتها و خدایان خود را رب و مدبر عالم بحساب می آوردند. اما توحید میگوید: نه، باید با کلمه «لا اله» همه چیز را دور بریزی و بعد با «الا اله» خدای جهان آفرین را اثبات و اقرار کنی و او را هم خالق بدانی و هم رب و رازق. این در اعتقاد بود، در عبادت هم باید همین طور باشی. یعنی در عبادت هم باید موحد باشی و غیر خدا چیزی را عبادت نکنی

و سر در اطاعتش فرود نیآوری، و هیچ چیز در عبادتش شریک نباشد؛ طاغوت نباشد، بت نباشد، پدر و مادر نباشد، رئیس و فرمانده و فرمانگذار نباشد، هوا نباشد، سود نباشد، تشفی نفس نباشد. اگر چنین شد معلوم است که روشنفکر هستی، آزاد هستی و تورا بشارت باد: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر/ 17 و 18)؛ یعنی کسانی که از عبادت طاغوت و از باطلها اجتناب و به سوی خدا انابه کردند و برای او خاضع شدند، پس بشارت ده بندگانم را، آنانکه سخن را شنیدند و نیکوترین را پیروی کردند. در این دو آیه یکی از مصادیق بندگی که شنیدن سخن و پیروی کردن از بهترین باشد مطرح شده که نه نماز است و نه روزه و نه حج، گرچه نماز و روزه از مظاهر عبادت و روشنترین مصادیق آن است. اما اصل عبادت خضوع و خشوع برای خدا و اطاعت در جمیع جهات از اوست.

مطلب دیگری که مورد توجه است این که گفتن این که ما خدا را عبادت می کنیم کافی نیست، بلکه اول باید طاغوتها و غیر خدا را کنار زد و خود را از این مزاحم های

دست و پا گیر خلاص کرد و سپس به عبادت «الله» پرداخت.

1- «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس / 60 و 61)؛ یعنی باید غیر او را، عبادتقدرتها، زرها، زورها، شهوتها، لذتها، خودکامگی ها و همانند آنها را رها کرد، این باتلاقها و مردابها را که پشه مالاریا از آنها بر می خیزد و دشمن جان انسان است از میان برداشت و سپس خدای تعالی را پرستش کرد. ما خیال می کنیم خدا را می پرستیم در صورتی که خیلی چیزها بر ماحکومت می کند که با عبادت و پرستش خدا منافات دارد. باید ابتدا وجود خودمان را پالایش کنیم و از پلشتیها نجات دهیم و سپس خضوع و خشوع و طاعتمان را برای او خالص گردانیم، و هر قدرتی و صاحب قدرتی و یا صاحب ثروتی و هر چیزی که جاذبه دارد، جاذبه اش را خاموش کنیم تا بتوانیم در میدان جاذبه ذات پاک قدوسی

قرار بگیریم. باید فرعون جبار، رضا خان، آتاتورک و زید و عمرو را کنار زد تا بتوان خمینی شد، هم برضد شرق صحبت کرد و هم غرب و مطمئن بود که خدا او را نمی گذارد.

2- «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» (اسراء / 2)؛ یعنی وکیل و کارپرداز خودت را غیر از من قرار مده. هرچه هست باطل است جز من و یا کسی که من او را تعیین کرده ام. اطاعت کسی که من او را بر اطاعت برگزیده ام، اطاعت من است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء/ 80) «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح/ 10)؛ یعنی اطاعت از رسول اطاعات از من است و بیعت با او بیعت با من.

«وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» یعنی منقطع شو به سوی خدا و از همه چیز ببر. اسباب مادی

را قرار دادم، در جنگ بدر فرشتگان را برای یاری تان فرستادم، ولی مباد به اینها دل ببندید و انس با اسباب و علل مادی شما را از یاد من غافل کند؛ زیرا که «مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (آل عمران / 126).

راه پر خار است پررنج و عنا

البته این، راهی است طولانی، پر خار، پر زحمت و پر پیچ و خم. این جا وجود آخوند ملا عباس تربتی لازم است، این جا مرحوم آقا میرزا جواد آقای تهرانی، آیه الله والامقام که در تمام عمرش عبد و بنده بود، لازم است. در این راه گرفتاری زیاد است و مرد میدان لازم دارد. شما خیال نکنید که از روی این الفاظی که من ادا می کنم، من خود اهل این میدان هستم و اینها را دارم و نه به شنیدن این الفاظ گمان برید که شما دارید.

این که ما واجد اینها بشویم خیلی کار دارد. لذا بهترین چیزی که در شبانه روز واجب است از خدا بخواهیم، همین «أهدنا الصراط المستقیم» است؛ یعنی در خواست ادامه راه مستقیم، که همان عبادت خالصانه ذات قدوس الهی باشد. مبدأ و منتهای ما و مقصد و مقصود ما تنها او باشد و بس.

خدایا چنان کن که مقصد تو باشی

به دریای فکرت فرو برده سر

خدایا چنان کن که ساحل تو باشی

بدانیم که هر چه جز اوست و هم است و خیال. آن که حقیقت دارد خداست و هر چه و هر که هم حقیقتی دارد از اوست، نه از خودش. اگر این حالت را توانستیم به دست بیاوریم همه چیز داریم؛ چون خدا را داریم. اراده مان هم قوی می شود و اگر چیزی را اراده کردیم می توانیم به انجام برسانیم.

دوست دارم این جا از کسی نام ببرم که سراسر وجودش عبودیت بود. من چند جلد کتاب به مسئول محترم دانشگاه دادم که انشاء الله بشود برای همه تهیه شود و همه بخوانند. در این کتاب سرگذشت یک عبد و بنده خدا، پدر مرحوم آقای راشد خطیب معروف یعنی مرحوم آخوند ملا-عباس تربتی، به قلم خود آقای راشد به رشته تحریر در آمده. این مرد یک روحانی بظاهر روستایی و در روستای کاریزک، 15 کیلومتری تربت حیدریه، هم ساکن بود. بسادگی زندگی می کرد و در ضمن کشاورزی درس هم می خواند، اما کلید رمز بندگی خدا را به چنگ آورده بود. او خدا را می خواست و اراده اش اراده خدایی بود و خدا هم اراده او را احترام می گذاشت.

مرحوم آقای راشد می نویسد: شش ساله بودم، مریض شده بودم - پس از بهبودی، به طور طبیعی بچه کوچک بهانه جویی می کند- اردیبهشت ماه بود، درختها تازه برگ کرده بودند. گفتم: سیب می خواهم. 60-70 سال قبل بود، در مشهد هم سیب پیدانمی شد تا چه رسد به تربت، آن هم در روستا. همین که گفتم سیب می خواهم پدرم رقت کرد ولی چیزی نگفت. مادرم رفت به طرف گهواره که از بچه کوچک سر بزند و او را شیر بدهد، مشاهده کرد که یک سیب تازه و پر آب در گهواره است. از پدرم پرسید این سیب از کجا؟ پدر هیچ نگفت. خوب دل پدر شکست و رقت کرد، سیب خواست و خداوند اراده اش را جامه عمل پوشاند. این یعنی بنده من برای من کار بکند، من هم برایش کار می کنم. تو یک قدم نزدیک شو، من ده قدم تو را جلو می برم، تو یک حسنه انجام بده، من ده برابر به تو می دهم. در جلسه قبل از بهلول برایتان گفتم که چگونه احسان کرد و پاداشش را ده برابر، آن هم نه نسیه، بلکه نقد گرفت: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (انعام/60).

شرح حال مردان بزرگ، امثال مرحوم مجلسی و علامه حلی را از تاریخ بخوانید و ببینید که از بی بضاعتی چگونه به کجاها رسیدند و چگونه علم و دانش را از صفر به صدر رساندند و خود نیز به کجاها رسیدند. اینان بضاعت و سرمایه شان فقط بندگی بود و اراده پولادین و توکل بر ذات مقدس الهی و انجام وظیفه. شاید کسی که از پیش از انقلاب در صحنه بوده و الفبایش را دیده و تا به حال هم در خدمت آن است این ناچیز است که در محضرتان هستم. یک ماه قبل از شروع انقلاب خدمت امام رسیدم و عرض کردم: می خواهم بروم نجف آباد اگر پیامی دارید

بفرمایید. فرمود: آتشی زیر خاکستر است، بزودی آتش رو می آید. من داد می زنم. به علمای نجف آباد بگو همراه من داد بزنند. یک ماه بعد، انجمنهای ایالتی و ولایتی را شاه طرح کرد و این اولین تیری بود که از سوی شاه برای برهم زدن وضع روحانیت و دین رها شد. اول کسی هم که رد نوشت امام بود. او از یک ماه قبل هم خودش را آماده کرده بود و یک تنه بر صف دشمن زد. علما را همراه می کرد ولی کسی که تصمیم بگیرد فقط او بود. مرحوم شهید مطهری - رضوان الله علیه - از استاد بزرگوار علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان نقل می کرد که علامه با آن اندیشه اش و با آن تبحر فکری اش می فرمود: ما می نشستیم در محضر این مرد (امام)، این آقا صحبت می کرد، آن آقا صحبت می کرد و همین طور. اما نوبت به امام که می رسید و صحبت می کرد، همه مان (علمای حاضر) خودمان را مثل یک بیچه مکتبی در مقابل ملای مکتبی احساس می کردیم. این را علامه طباطبایی می گوید. تازه آنهایی را که من الان در ذهنم دارم نمی توانم برای شما بگویم و به شما منتقل کنم. خدا شاهد است او از هیچ چیز نمی ترسید و نمی دانید در موقع بحران توکل بر خدا در وجود این مرد چه می کرد. خلاصه، عبادت خالصانه برای خدا، توکل بر او و در فکر انجام بودن و نهراسیدن،

خیلی کارها برای یک انسان می کند که انسانهای دیگر از آن به حیرت و شگفت می آیند. مرحوم دکتر چمران -رضوان الله علیه - نقل می کرد و می گفت: پاسدار می افتاد کشته می شد، سفیدپوش می آمد، خودش را به شکل پاسدار در می آورد، اسلحه را می گرفت و حمله می کرد.

راه خدا این است و هر که در این راه بود نتیجه اش همین، ولی چیزی که هست همه در این راه نمی مانند و منحرف می شوند.

چه چیزهایی انسان را منحرف می کند؟

در این جا این سوال مطرح است که چه چیزهایی باعث می شود که اندیشه یک انسان از راه منحرف شود و از طی طریق باز بماند. این امری است که باید بررسی شود. بسا کسانی بودند که انقلابی بودند در راه بودند و خوب هم بودند و در مسیر حق ملاحظه هیچ کس را هم نمی کردند، ولی یک مرتبه عوض شدند. شهوت برایشان فراهم شد، لذت آمد، خودکامگی زمینه پیدا کرد، ریاست مدار شدند و ... ده میلیون پانزده میلیون به جیبش رسیده، پولدار شده، دیگر صحبت نمی کند، اعتراض نمی کند، ملاحظه رئیس را می کند، و بالاخره این شخص دیگر نمی آید، برضد فرانسه و انگلستان فریاد بزند. اما کسانی هم هستند که به این مسایل توجه ندارند و توانسته اند نفس سرکش را مهار کنند. گفتند: یک آقای را مدال و جایزه دادند، جایزه را داد به دولت و گفت: دولت مرا قوی کرده تا بتوانم مدال بگیرم، باشد برای ملت. او اکنون هم سالم است. خدا کند تا آخر سالم بماند. خدا نکند شهوت، قدرت، خودکامگی و امثال آن بر انسان مسلط گردد. هر چه راکه برای رفاه حال انسان ساخته، برضد او بکار می گیرد. شما بینداینهادر اختراعات

چه کرده اند و در اکتشافات به کجا رسیده اند در ظرف یک ساعت واندی از تهران به مشهد می آییم . این نتیجه زحمات انسان است، ولی با این وصف الان اینها در بوسنی وهرزگوین دارند چه کار می کنند ما در ظرف 8 سال جنگ 129 هزار شهید دادیم، اما اینها در چند وقت 200 هزار مردم راکشتند. اینها همین انسانهای متمدن و مخترعین و مکتشفین ما هستند. در قدرت، بالاترین قدرتمند، و در انسانیت ضعیف ترین انسانها.

بالا-خره لازم است بر گردیم به مطلب مورد بحث و آن این که زیر بنای اصلی، عبادت و توکل و استقامت است. هر که هر چه به دست آورد از همین راه بود و بس، و این است رمز پیروزی واقعی. دشمنان در برابر پیامبر اکرم ایستادند. فرمود: اگر خورشید را در کف دست راست من بگذارید و ماه را در دست چپ من، دست از دعوتم بر نمی دارم. او یک باور داشت (ابوطالب) و یک همسر همفکر و همگام (خدیجه)، ولی ایستاد،

احساس وظیفه فرمود و هراسی به خود راه نداد و گفت: ای مردم من برای شما عزت و شرف آوردم «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» (زخرف/ 44)؛ یعنی این قرآن عزت و شرف تو و قوم توست .

خداوند، ابراهیم خلیل را به همه گونه آزمایشات آزمود، و او هم با سر بلندی از امتحان بیرون آمد، رشد کرد، بالید و آبدیده شد و آنی سر از اطاعت و عبادت حق تعالی نیچید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» (انبیا/ 51).

از دشمن نترسید و همچنان پایدار ماند، بتها را شکست، و روز گرفتاری حتی از جبریل هم کمکی نخواست. این همت والای ابراهیمی، 4000 سال است که دنیا را تکان داده است.

پس از او پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می آید، علی (علیه السلام) می آید، علمای مجاهد می آیند، سید محمد مجاهد، سید حسن مدرس و امام رضوان الله علیهم - یکی پس از دیگری قد

علم می کنند. اما باید بدانیم که اگر راه را پیدا کردیم منحصر در این اشخاص بزرگ نیست.

عمده این است که راه را بیابیم. راه عبادت است، عبادت. نمونه اش نماز است، روزه است، ولی واقعه خضوع مطلق در مقابل خدا. تا کجا؟ تا جایی که اگر بگویند: حجله زفاف را رها کن که وقت تنگ است و هنگام درنگ نیست، می گوید: من از زندگی لذت می برم نه از حجله زفاف، و اگر بگویند: میدان جهاد و مبارزه را برایت آراسته اند، می گوید: من از این صحنه لذت می برم نه از آراستگی حجله. حتی اگر حجله و میدان جهاد در نظرت مساوی باشد باز بشری و اسیر خواسته ها. اگر گفتند دستت باید قطع شود، باید اعدام شوی و گفتی: این سرم و این دستم، حکم خدا را جاری کن، آنوقت است که به جایی رسیده ای که محکوم حکم خدا و مطیع فرمان اوئی و این نشانه ایمان است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/65)؛ قسم به پروردگارت، ایمان نمی آورند مگر وقتی که در نزاعی که بینشان واقع شده حکم بکنی و محکوم دلتنگ نباشد.

در زمان امیر مومنان علی (علیه السلام) این امر واقع شد. علی چهار انگشت یکی از دوستانش را قطع کرد. جوان با دست بریده راه افتاد. وسوسه گرها آمدند و گفتند: دیدی علی دستت را برید، امروز بدردت نخورد، ناقص العضوت کرد، آبرویت را پیش همه، پیش قوم و خویش وزن و بچه ات برد؟ ولی در همان حال وقتی کسی پرسید چه کسی دست تو را برید؟ گفت: ابالحسین، من صلی الی القبلتین، من غزا بدر را و حنی...؛ (1) مرد حق دست مرا بریده است.

ص: 128

مانند خنساء در میان شعرای عرب نداریم. او یک زن است. در سن جوانی که در ادبیات کار می‌کردم دیوان خنساء، را گرفتم دیدم انصافا شاعر است، مثل اعشی است، مثل زهیر است، مثل لبید ابن ربیع است. خیلی عالی شعر گفته، و کلماتش بسیار موجز، وقشنگ و پر معناست. دو برادرش در یکماه مردند. از شدت لطافت روح، ذوق شاعرانه در او پدید آمد.

آن قدر شعر گفت که تمام فضا را پر کرد. بعد که اسلام آورد و مسلمان شد، شوهر کرد، چهار پسر رشید نصیبش شد، در جنگ قادسیه چهار پسر را خواست، گفت: من به شما خدمت کرده ام. جزای مرا بدهید. پسرها همه گفتند: از تو اشاره کردن، از ما به سر دویدن.

زنی که وقتی دو برادرش مردند آن قدر غصه خورد که تا سر حد انتحار و خودکشی پیش رفت و می‌خواست خودش را بکشد، حالا چهار پسر دعوت کرده و می‌گوید: فردا بروید و در راه خدا کشته شوید آنها هم رفتند و هر چهار تا کشته شدند. بالای سر ایشان ایستاد، اشک نریخت، گفت: «الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم»؛ سپاس خدای را که مرابه کشته شدن ایشان شرافت عطا کرد.

عبادت پروردگار و سر در اطاعت او داشتن این گونه غریزه‌ها را کنترل می‌کند و این گونه آرامش می‌بخشد: «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» اگر خدا نباشد و اگر ایمان نباشد و اگر امید به پاداش نباشد، این کسی که برادرانش مرده‌اند و پسرانش همه کشته شده‌اند، باید سگته کند، باید زرد رنگ شود و گوشه‌ای مأیوسانه بیفتد. و هر کس پرسد حالت چطور است، بگوید: دیگر مپرس، امیدی در زندگانی ندارم. ولی بر خلاف همه اینها می‌گوید: سپاس خدا را.

بالاتر از اینها را بگویم: در تاریخ اسلام آمده است که زنی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

آمد و گفت: یا رسول الله من خلاف کرده ام، مرا حد بزنید، مرا سنگسار کنید. حضرت تا چهار مرتبه او را رد کردند، ولی دیدند نه، او همچنان اقرار می کند و می گوید: طهرنی یا رسول الله؛ مرا پاک کنید. پیامبر پس از اقرارهای پی در پی فرمود: خوب دیگر دست من بسته شد و باید سنگسار شوی. ولی متوجه شدند که زن حامله است. فرمودند: حالا برو تا بچه ات به دنیا بیاید. بچه به دنیا آمد. باز آمد و گفت: طهرنی یا رسول الله. حضرت فرمود: بچه نیاز به شیر دارد و باید او را شیر بدهی. زن رفت و پس از مدتی آمد. بچه همراهش و یک تکه نان هم به دست بچه داده که یعنی این دیگر نان خور شده و نیازی به شیر دادن من ندارد. حضرت فرمود: زمین را گود کنی و زن را تا نیمه در زمین دفن کنی تا سنگسار شود. (1)

تربیت یافتگان قرآن

اینها ستارگان درخشانی هستند که در افق دین درخشیده اند. در کجایین طور تربیتهایی داریم؟ اینها هستند که اگر در راه علم بیفتند قوی پنجه اند و با استقامت، اگر در طریق خدمت به خلق قرار بگیرند قوی اند، و اگر برای مستضعفین کار کنند فداکارند. پایه و ریشه حرکات مردم ما اینها هستند. مریبان جامعه این گونه اشخاصند.

من از مسئول محترم دانشگاه میخواهم کتاب زندگانی مرحوم آخوند ملا عباس تربتی پدر مرحوم آقای راشد یعنی فضیلت های فراموش شده را تهیه کنند و در دسترس همه برادران بگذارند. نه یک بار بلکه دوبار، سه بار، پنج بار بخوانند. این، در زندگانیان اثر می گذارد. او عبد بود. او یک بنده خدا بود.

ص: 130

تازگی دیدم کنار صحن آزادی (صحن نو) در غرفه آخری ضلع شمالی پشت به قبله قبرش آنجاست و یک نوشته هم بر قبرش قرار داده اند. این برای او کم است عبارت آبداری لازم است. ایشان وصیت کرده که بر بالای قبرش بنویسند «وَكَلْبُهُمْ بِأَسِطٍ ذِرَاعِيَهُ بِالْوَصِيدِ» (کهف/18).

ضمن نوشتن آیه شریفه باید از این عبارات در آن نوشته استفاده شود: عبد خالص، منیب، از خود رها، آکنده از مهر خدا، در کار و خدمت به خلق باصفا، انسان نمونه، اسوه زاهدین و قدوه متقین از این دست عبارت‌ها.

گاهی بروید و بر سر مزار این مردان خدا حاضر شوید، برای امتحان هم شده حاجت بخواهید. البته سرور همه حضرت رضا علیه السلام است. در این شکی نیست، اما اینها ستاره و ماه‌هایی هستند بر گرد محور خورشید فروزان.

خلاصه، کتاب، مذکور را بخوانید. من کتابی به این پر محتوایی ندیده‌ام. هرکس آن را خواند اثر عمیقی در روحش گذاشت. تا این جا دانستیم که صراط و راه دو تاست که به یکی باید نه گفت و به دیگری آری. وقتی هم به صراط و راه مستقیم خدایی آری گفتی، باید در سراسر وجودت اثر بگذارد و همه جا را تسخیر کند. وقتی چنین شدی خوشا به حالت

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان ماوایشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

که حمد و قل هو الله کارشان بی

تا اینجا بحث از راه بود. و بعدا در باره راهداران و رهبران بهش خواهیم کرد.

خدایا به حق پاکان و به حق این پاک بزرگان که در کنار مر قماش هستیم و به حق بزرگمردی که دنیا را پر از عدل و داد می کند راه راست را به ما بنما!

خدایا ما را عبد خودت قرار بده!

خدایا ما را از عبادت طاغوت، و خضوع برای باطلها خلاصی عطا فرما

خدایا ما را از عمق جان تسلیم محضر مقدست قرار بده!

خدایا از آنچه به اولیایت داده ای و از آنچه به ایشان چشانده ای به ما هم کاسه ای لبریز از شراب طهور بچشان!

امام راحلیمان را غرق در روح و ریحان بفرما!

رهبر معظم انقلاب طول عمر و عزت عنایت بفرما!

ما را آتی به خودمان وا مگذار!

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: 132

گفتار هشتم: انسان کامل (1) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق / 1-5)

بحث ما درباره انسان بود و این که انسان کیست، راهش کدام است، و رهبرش کیست .

در این محضر شریف و در این روز مبعث از جهتی مناسب است که پیرامون موضوعی بحث شود که آیات اولیه ای که قرائت شد و در مثل چنین روزی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل گردید آن را گوشزد می کند؛ خلقت انسان و انسان نمونه؛ زیرا که انسان، نمونه اعلایش پیامبر اکرم است و همو نیز نمونه بارز و گل سرسبد انسانیت . از جهت دیگر مناسب است که بحث سومی را که در آینده می خواهم مطرح کنم، یعنی این که رهبر کیست را آغاز کنم و به عنوان بحث از رهبر در موضوع بعثت سخن بگویم. اما بهتر آن است که از جهت این که برای من و شما در ذات مقدس پیغمبر سرمشق نیکویی وجود دارد «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/ 21) - و انسانیت کاملی، قطع نظر از

ص: 133

عصمت و وحی در این وجود منعکس است و این برای ما سر مشق است درباره این مظهرانسان کامل سخن گوئیم. بنابراین، سخن من روی همان مبحث پیشین یعنی انسان است؛ انسان نمونه ای که وجود او سر مشقی است زنده و گویا برای همه ما، برای رشد و کمال و بالابردن و بالنده کردن ارزشهای متعالی.

جلوه انسان نمونه در 27 ماه رجب

این انسان، امروز جلوه دیگری دارد. در بیان عصمت به «تجلی اعظم» تعبیر شده است، چنان که خواهیم گفت. در بیان امام راحل - قدس الله سره نیز چنین است که از ازل تا ابد مانند این روز نبوده و چنین موهبتی، خدا به خلایق نکرده». ولی دلم می خواهد همه اش در دایره اسلام سخن نگوییم؛ بلکه از خارج، از مورخان و نویسندگان هم پرسیم تا ببینیم آنها چه می گویند؛ به عنوان نمونه از یکی از مورخین غربی، آقای استودارد آمریکایی که کتابی نوشته و بزرگترین نوید منده و ادیب عرب یعنی شکیب ارسلان آن را به عربی با نام «حاضر العالم الاسلامی» ترجمه کرده است، می پرسیم: شما مورخین درباره امروز و صاحب امروز چه دارید؟ صفحه اول، سطر اول و تا چند سطر بعد را می گشاییم و این طور می خوانیم (مردی است غیر اسلامی، مورخی است نامور و درباره تمدن اسلام می خواهد بنویسد. او می گوید:

کاد ان یکون نبأ نشؤ الاسلام، النبا الاعجب الذی دون فی تاریخ الانسان. ظهر الاسلام فی امه کانت من قبل ذلک متزعزعه الاکیان، وبلاد منحنه الشام. فلم یمض علی ظهوره عشره عقود حتی انتشر فی نصف الأرض، متمزقاً ممالک عالیه الذراع، مترامیها لأطراف، هاد ما ادیانه قدیمه کرت علیه القرون و الاجیال، مغیره ما بنفوس الأمم و الاقوام، بانی عالما حدیثا متراس الأركان، هو عالم الاسلام. کلما زدنا استقصاء

باحثین فی سر تقدم الاسلام و تعالیه، زدنالک العجب العجاب بحر فارتدنا با طرف حاصله.

می گوید: شگفت انگیزترین مطلبی که در تاریخ بشری نوشته شده ظهور اسلام است. در تاریخ انسانیت، از زمانی که این انسان بر روی زمین پدید آمده، عجیب ترین خبر این خبر است. در میان امت منحطی (جاهلیت عرب) قیام کرد و پیاخت، و در بلادی که بسیار عقب افتاده بودند به ظهور رسید، ولی هنوز ده سال نگذشته بود، که نیمی از زمین را متصرف شد و کشورهای بزرگ را به زانو در آورد - دو ابر قدرت ایران و روم - و اساس ادیان کهنه ای را که قرنهای گذشته و دست تحریف آنها را فرسوده کرده بود، از بنیان بر کند. این کلمه مهم است که می گوید: در نفوس و در درون جان اقوام و ملل دنیا اثر عمیقی گذاشت و آنان را دگرگون ساخت - اینها اشخاص مطالعه کرده ای هستند و می فهمند که تغییر عادات و آداب چقدر سخت است - و جهانی نو به نام جهان اسلام با بنیانی بس محکم و استوار بر پا کرد. هر چه قدر ما مورخان به جستجو و کاوش می پردازیم تا سر تقدم و تعالی اسلام را کشف کنیم بیشتر ما را سر در گم می کند و بادیدگانی حیرت زده و تنی خسته هنوز به اعماق این دریای ژرف نرسیده باید برگردیم و به ساحل مراجعت کنیم.

رشید رضا اهل مصر نویسنده مجله المنار و صاحب تفسیر المنار، قلم به دست گرفته و درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین مطلب می نویسد. دکتر شبلی شمیل اهل [\(1\) لبنان](#) با تفکرات مادی به رشید رضا می نویسد: این فرد را تو پیغمبر می دانی و بزرگ، اما من او را پیغمبر نمی دانم ولی اعظم و بزرگتر از آنچه تو می دانی می دانم. من به دین او معتقد نیستم ولی او را بهتر از تو می شناسم. او مردی است بی نظیر، مدیر، مدبر و حکیم.

ص: 135

1- شبلی شمیل، از سرزمین لبنان، در آغاز جوانی مسیحی کاتولیک بود، سپس گرایش به مکتبهای مادی پیدا کرد، و تابع نظریه داروین شد، نامه ی به رشیدرضا، مدیر مجله المنار نوشت، و این اشعار در شماره 11 آن مجله در سال 1326 درج گردید، اشعار شبلی بیشتر از تعدادی است که ذکر شده است.

مطالبش را در قالب چند بیت شعر برای او می فرستد :

انی و ان اک قد کفرت بدینه

هلا کفرت بمحکم الایات؟

اوماحوت فی ناصح الالفاظ من

حکم روادع للهوی و عظات

وشرائع لوانهم عقلوا بها

ما قیدوا العمران بالعادات

نعم المدبر والحکیم وانه

رب الفصاحه مصطفی الکلمات

رجل الحجی رجل السیاسه والدهی

بطل حلیف النصر فی الغارات

ببلاغه القرآن قدغلب النهی

و بسیفه الخی علی الهامات

من دونه الأبطال فی کل الوری

من سابق او حاضر اوات

او مدیر و مدبر و فرزانه خوبی بود. او پروردگار خداوندگار فصاحت بود و کلماتش کلماتی برگزیده . با بلاغت قرآن مغزها را ربود و عقلها را تغییر داد، و آنها که مغزی در جمجمه شان نبود باشمشیر مورد هجوم او قرار گرفتند و بر سرشان کوبید. من گرچه به دین او معتقد نیستم ولی آیا به این مطالب محکم و افکار بلند و آیات استوار او می توانم کافر شوم؟ شرایع و راه و رسمهایی را برای زندگی مردم و رشد فردی و اجتماعی آنان آورد که اگر مردم در آنها دقت و اندیشه می کردند، به عادات و رسومات سرگرم نمی شدند و عمران و تمدن را با راه و رسمهایی که این مرد ارایه کرده است

هماهنگ می ساختند. می خواهیم بگویم: تمامی قهرمانان جهان چه در گذشته، چه در حال حاضر و چه در آینده همه باید پشت سر این مرد حرکت کنند و جای داشته باشند.

این بیانیه جهانی مردی است که به هیچ دینی معتقد نیست و صرفاً مادی است، ملحد است و پیرو مکتب داروین.

این بیان یک مورخ آمریکایی و این هم بیان پر ارج امام راحل و مصلح بزرگ. اما کلام امام معصوم را، حتما خوانده و یا می خوانید و قبلاً اشاره کرده ام که در زیارت می فرماید: «اللهم انی اسألك بالتجلی الأعظم فی هذه اللیله من الشهر المعظم علی المرسل المکرم...» با خداوندا من از تو مسألت دارم، به حق آن تجلی اعظم که در این ماه معظم بر رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) ظاهر گردید.

سخن دوست را از دوستی نزدیک؛ علی بشنوید

خوب تا این جا هرچه از مورخ آمریکایی و شبلی شمیل لبنانی نقل کردیم چیزهایی بود که مربوط به ظواهر امر بود، چون اینها ظواهر را می نگرند، تمدن عظیم اسلام رامی بینند، و تحولی را که در کل ارکان جهان به وجود آورده است. اینها شرایع را، امت را و تغییراتی را که به وجود آمده می بینند و بس.

اما کسی که ظاهر را دیده و باطن را شکافته و دیده تیزبینش به همه زوایا نفوذ دارد او دیگر کسی است؛ او علی بزرگ، علی بیبا و علی آگاه است و باید این باب علم را کوبید

و صدآزد:

ای علی که جمله عقل و دیده ای

شمهای واگو از آنچه دیده ای؟(1)

ص: 137

تو که جبرئیل را دیده ای، نور وحی و رسالت را نگریسته ای، بوی خوش نبوت را

استشمام کرده ای، تو در سر و علن و خفیت و جلوت همواره با او همراه بوده ای، تو بگو، تو که با پیغمبر دو شاخه از یک ریشه هستی (اناوعلی من شجره واحده) و از کودکی تا پایان حیات پیغمبر با هم بوده اید تو بگو.

خودش در خطبه قاصعه (علیه السلام) می فرماید: ... سالی یک بار به غار حرا پناه می برد و جز من کسی او را نمی دید. هیچ خانواده ای اسلام را نپذیرفته بود جز رسول الله (صلی الله علیه و آله) و خدیجه و من سومین آنها بودم.

وقتی که وحی بر آن حضرت نازل شد فریاد ضجه و ناله شیطان را شنیدم. پرسیدم: یا رسول الله این صدای ناله چه بود؟ فرمود: این صدای ناله شیطان بود. شیطان دیگر مأیوس است از این که کسی او را پرستش کند. «و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله علیه و آله و سلم فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشیطان ایس من عبادته».

یا علی [تعجب مکن تو می شنوی آنچه من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم. جز آن که تو پیامبر نیستی و لکن تو وزیری و تو دایما بر طریق خیری؛ «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر و انک علی خیر».

در همین خطبه چند سطر پیش از این می فرماید:

شما می دانید که چه موقعیتی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتم؛ خویشاوندی نزدیک و منزلتی خصوصی و خاص. کودکی بودم که مرا در دامنش می نشاند، به سینه اش می چسبانید، در رختخواب خودش و کنار خودش مرا جای می داد، دست به بدنم می کشید و بوی خوشش را به مشام من می بویاند، لقمه را می جوید و در دهانم می گذاشت. نه یک بار در سخنانم دروغی را یافت و نه یک بار در کارهایم کار زشتی را مشاهده فرمود.

وقد علمتم و موضع من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بالقرابه القریبه

والمنزله اخصيعة، وضعنى فى حجره وانا وليد، يضمنى الى صدره و يكتفنى فى فراشه .و يمسنى جسده، يشمنى عرفه، و كان يمضغ الشىء ثم يلقمنيه، و ما وجد لى كذبه ف قول و لا خطله فى فعل» (1).

اکنون از این علی، که صدای جبرئیل را شنیده، صدای ناله شیطان را شنیده، از کودکی با رسول اکرم بوده، بوی خوش نبوت و بوی خوش پیغمبر را استشمام کرده و... از این علی می خواهیم که قدری برای ما شرح دهد و این روز بزرگ و صاحب آن رابه ما بشناساند. البته برادران حوصله خواهند کرد و من هم تا آنجا که وقت اجازه می دهد، به سخن ادامه خواهم داد. اگر بخواهیم در این باره فقط از نهج البلاغه صحبت کنیم دو دهه و هر روز یک ساعت وقت لازم است تا به جایی برسد، ولی امروز به طور اختصار قدری صحبت می کنم.

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

حال می رویم به سراغ نهج البلاغه خطبه های 1، 2، 93، 94، 95، 234 و 159

و آنچه با امروز تناسب دارد و درباره پیغمبر اکرم است و درباره اش به گفتگو می پردازیم.

یک سفارش اکید به دانش پژوهان

ابتدا به برادران عزیز طلبة و دانشجو و دانش پژوهان عرض می کنم: جوانید وقتها راغنیمت بشمارید. قرآن نباید فقط در لابلای کاغذها بماند، قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه نباید کناری باشد و شما کناری نه، اینها باید ورد زبان شما باشد. صحیفه سجادیه را باید در قنوت نمازتان و در تعقیب نمازهایتان بخوانید و در نماز شبستان زمزمه کنید. بعضیها ممکن است بگویند: راه قرآن، راه نهج البلاغه، راه صحیفه. مگر

ص: 139

1- - نهج البلاغه خطبه تاصعه، شماره 190 در چاپ مصر و 234 در شرح فیض الاسلام.

می شود؟ می گویم: چند تاراه نگوئید، یک راه بگوئید و همت کنید. همه اینها شدنی است، ولی همت می خواهد، همت.

به هر حال اینک می رویم به سراغ خطبه هایی که یاد کردیم.

اما خطبه یکم، در بخشی از این خطبه بعثت انبیاء و رسولان و برخی از فواید بعثت و نبت را شرح می دهد: تا این که نوبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می رسد، و خداوند او را مبعوث می کند. آن جا می فرماید: «واهل الأرض یومئذ ملل متفرقه و اهواء منتشره و طوائف متشتمه بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره...»؛ اهل جنهان، نه فقط اهل حجاز، ملتگاهی متفرق و منحط بودند، هواها و خیالات مختلفی در سر داشتند، طوایف گوناگونی وجود داشت ملوک الطوائفی - یک سازمان و تشکیلاتی وجود نداشت. گروهی خدا را به خلق تشبیه می کردند و قیاس به نفس می کردند، و خدا را جسمانی می دانستند. گروهی دیگر در نامهای خدا الحاد و انحراف داشتند؛ رب و پروردگار او بود و آنها بتهای خویش را رب خود فرض می کردند و یا به غیر خدا اشاره کرده، او را می پرستیدند و سر در اطاعت او داشتند و خدا را از یاد برده بودند. پیغمبر در میان اینچنین مردمی و در اینچنین روزگاری مبعوث شد و هدایت این گونه اشخاص را عهده دار گردید.

در خطبه دوم، در قسمتی از آن خطبه میفرماید: خداوند پیغمبر را بدین مشهور (اسلام) و کتاب و نور ساطع و روشنایی لامع در وقتی مبعوث فرمود که: والناس فی فتن انجذم فیها جبل الدین و تزعزت سواری الیقین و اختلف النجرو تشنت الامر و ضاق المخرج و عمی المصدر فالهدی خامل و العمی شامل عصی الرحمن و نصر الشیطان و خذل الایمان فانهارت دعائمه و تنکرت معالمه و درست سبله و عفت شرکه، اطاعوا الشیطان فسلکوا مسالکه و وردوا مناهله، بهم سارت

اعلامه و قام لوائه. فی فتن داستهم باخفافها و وطئتهم باظلافها و قامت علی سناپکها فهم فیها تاهون حائرون جاهلون مفتونون. فی خیردار و شرحیران، نومهم سهاد و تحلهم دموع بارض عالمها ملجم و جاهلها مکرم...»

انسان نمی داند در این کلمات گهربار از معنا بحث کند یا از لفظ. چقدر زیبا سخن گفته است! جملات فشرده، زیبا، بابلاغت، دارای اشاره، کنایه. بدیها و زشتیها را تندتند پشت سر هم با اختصار تمام بر می شمارد و زمان مورد نظر و اوضاع آن زمان را با وضوح تمام مجسم می فرماید.

می فرماید: مردم در فتنه ها فرورفته، ریسمان دین بریده، استوانه های یقین متزلزل و شکسته، اصول دین از هم پاشیده و شعبه شعبه شده، امور از هم پراکنده، تنگناها به وجود آمده، راه خروج بسته شده و گره کور خورده و نمی دانند چه بکنند.

دیروز رئیس جمهور گرجستان وزیر خارجه اسبق شوروی گفت: آنچه گفتید -

اشاره به پیام امام راحل به گرباچف درست در آمد و نظام مارکسیستی از هم پاشید.

امروز هم رئیس جمهور آمریکا می گوید: باید این معنا و حقیقت تلخ را گفت که

کاری از پیش نبرده ایم، در تنگنا هستیم ولی اگر کسی بخواهد با مصالح ما مخالفت کند با قوای نظامی وارد می شویم.

اینها دارند خفه می شوند، ولی برای درآمدن از تنگناها به نیروی قهریه و قوای نظامی متوسل می گردند؛ «ضاق المخرج و عمی المصدر».

کویت یکصد و پنجاه میلیارد دلار در بانکهای آمریکا موجودی داشت. آمریکا گفت: اگر بخواهی به حمایت تو بیاییم باید 20 میلیارد بدهی، و او هم تقدیم کرد. بعد گفت: سی میلیارد دیگر هم بابت هزینه های جنگی و نظامی باید بدهی و داد. بعد هم به بهانه ها 25 میلیارد دیگر را گرفت. این شد 75 میلیارد. ماند 75 میلیارد. بعد هم پیغام داد که 75 میلیارد باقی مانده هم صفر؛ هیچ. او هم گفت. هیچ. پولها هیچ. تازه جنگ

هم سر هیچ! اینها پند سران کشورهای اسلامی که پولهای مسلمانان را سر هیچ می بازند و منافع هنگفت را به جیب دشمنان اسلام و مسلمین سرازیر می سازند.

صدام که این بدبختی را به وجود آورد، قبلاً همینها او را قهرمان قادسیه نامیدند و بعد از آن دچارش شدند. روزنامه های آمریکا کاریکاتور صدام را کشیدند، و او را سگ بوش معرفی کردند، و این سگ که پای صاحبش را گزید، می خواستند بزنند زیر دمش و نابودش کند، ولی از ترس اسلام و از ترس خدانشناسی، او را آگاهانه و عمدانگه داشتند زیرا اسلام ناب ایشان را در تنگنا قرار داده و یک جوری می خواهند خود را درامان قرار بدهند، ولی راهی به جایی نمی برند و کر و کور شده اند. ای فرزند علی، ای زاده نرجس، ای موعود جهانی سربرآر که: «فالهدی خامل والعمی شامل، عصی الرحمن ونصر الشیطان»؛ چراغ هدایت خاموش، و کوری فراگیر است، خدای رحمن معصیت شده و شیطان یاری می شود. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم/41).

الآن آنکه در آستانه ورشکستگی است، آمریکا است. نیویورک تایمز هفته قبل نوشت: آمریکا به سومالی وارد شد. چرا؟ برای اولین دفعه، دیگران اسرار را گفتند. برای جلوگیری از رشد و پیشرفت اسلام.

عده ای در سومالی، مجهز و جان فدا برای اسلام بپا خاسته اند، از آن سر دنیا می آیند برای جلوگیری از نفوذ اسلام. مانند آن زمان اسلام که «عصی الرحمن ونصر الشیطان وخذل الایمان»؛ ایمان خار شد و مورد اعتنا واقع نشد. «فانهارت دعائمه»؛ استوانه های ایمان فروریخت. او تنکرت معالمه»؛ نشانه های آن مورد معرفت واقع نگردید. درست سبله و عفت شرکه»؛ راههای ایمان کهنه و مخروبه و کور شد. «اطاعوا الشیطان»؛ به شیطان سر سپردند. «فسلکو مسالکه ووردوا مناهله»؛ پس راههای او را پیمودند و به آبشخور های او وارد شدند. بهم سادت اعلامه و قام لواند»؛ به کارهای

اینها پرچم شیطان در اهتزاز شد و علم او پیا گردید. «فی فتن داستهم باخفافها»؛ مردم غرق در فتنه هایی گردیدند که در زیر چکمه هایش خورده شان کرد. «ووطئتهم باظلافها» و زیر دست و پایش نرمشان کرد. «وقامت علی سنابکها»؛ فتنه ها پای برجا گردیدند. فهم فیها تأهون، حائرون، جاهلون، مفتونون» چقدر زیباست؛ بر اثر این فتنه مردم سرگردان، حیرت زده، نادان و فتنه زده شدند. «فی خبر دار و شر جیران»؛ در بهترین خانه، خانه امن، و اما در میان بدترین همسایگان. «نومهم سها دو کحلهم دموع»؛ خوابشان بیداری و سر مه زیبایی و نگار دیدگان شان اشک؛ «بارض عالمها ملجم و جاهلها مکرم»؛ در سرزمینی که بر دهان عالم لجام می زدند که سخن مگو، و جاهل صدر نشین بود و برای او زنده باد می گفتند. .

در خطبه 94 نیز می فرماید: «بعثه والناس ضلال فی حیره، و خابطون (1) فی فتنه، قد استهوتهم الأهواء و استزلتهم الکبریاء و استخفتهم الجاهلیه الجهلاء، حیاری فی زلزال من الامر و بلاء من الجهل فبالغ -صلی الله علیه وآله وسلم- فی النصیحه و مضی علی الطریقه و دعا إلی الحکمه و الموعظه الحسنه»؛ خداوند او را در 27 رجب مبعوث کرد، در حالی که «والناس ضلال فی حیره»؛ مردم گمراه و سرگردان بودند، «و خابطون فی فتنه»؛ بدون راهنما در بیابان فتنه در حرکت بودند. «قد استهوتهم الأهواء»؛ هوسها آنان را در پی خود کشیده بود، «واستزلهم الکبریاء»؛ خود بزرگ بینی و تکبر آنان را به لغزش انداخت، «واستخفتهم الجاهلیه الجهلاء»؛ بدترین نادانی سبک مغزشان ساخت، «حیاری فی زلزال من الامر و بلاء من الجهل»؛ حیرت زده، امورشان نامنظم و بلای جهل و نادانی همچون سرطان اندامشان را در خود فرو گرفته بود. «فبالغ فی النصیحه» پس در خیر خواهی مردم سخت کوشید. اصل نصیحت، نصیحت و موعظه نیست، بلکه خیر خواهی و خیر خواستن و از خیر خواستن است که خیر گفتن

ص: 143

برمی خیزد. «و مضی علی الطریقه»؛ بر طریق اسلام، راه خدا و خیرخواهی مردم سیرکرد، و دعا الی الحکمه و الموعظه الحسنه؛ و مردم را به حکمت و موعظه حسنه و پندآموزی نیک و یا با پندآموزی نیک خواند.

در خطبه 93 می فرماید: «... حتی افضت کرامه الله سبحانه الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فاخرجه من افضل المعادن منبتا و اعز الأرومات مغرسا، من الشجره التي صدع منها انبیائه و انتخب (1) منها أمنائه. عترته خیر العتر و اسرته خیر الاسر و شجرته خیر الشجر، نبتت فی حرم و سبقت فی کرم، فهافروع طوال و ثمره لاتنال...»؛ پس کرامت خدای سبحان به این جا منتهی شد که محمد (صلی الله علیه و آله) را برانگیزد؛ فاخرجه من افضل المعادن منبتاً؛ خدا از یک شاخه ارجمند قریش یعنی بنی هاشم، مردان بزرگی مانند عبدالمطلب، عبدمناف، قصی و ... را که جاهلیت هم به عظمت آنها اعتراف داشت به وجود آورد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از همین شاخه بود. او را دائم از اصلا ب پاک و ارحام مطهر این بزرگان انتقال می داد که این پاک و پاکن کننده انسانها جایی جز آن اصلا ب پاک و ارحام مطهر نداشت و شایسته اش نبود- اگر می خواهید ازدواجی صورت بدهید، نگاه کنید به خانواده و فامیل گذشته طرف. آباء و اجداد، پدران و مادران و خانواده بسیار مؤثر است. خداوند اشخاص بزرگی را در خانواده پیامبر قرار داده و علی - علیه السلام - روی این قضیه تکیه دارد که می فرماید: از بهترین معادن از نظر رویش، «واجز الأرومات مغرسا»؛ و عزیزترین قبیله ها از نظر ریشه داری، «من الشجره التي صدع منها انبیائه»؛ از درختی - قریش، با ابراهیم و یاهاشم - که خداوند پیامبرانش را انتقال داد، «و انتخب منها أمنائه»؛ و انتخاب کرد از میان آنها امنای دین خود را، «عترته خیر العتر»؛ بستگان و عترت او بهترین عترها، «و اسرته خیر الاسر»؛ دودمانش بهترین دودمانها، و شجرته خیر الشجر، «و درخت قوم و قبیله او

ص: 144

بهترین درخت، «نبت فی حرم»؛ این درخت در مکه روید- بهترین جاها، «و سبقت فی کرم»؛ و در متن بزرگواری بارور گردید. «لها فروع طوال»؛ شاخه هایی بس بلند دارد، «و ثمره لاتتال»؛ و میوه ای که از دسترس به دور است، یعنی چنین فرزاندگی دردیگر مردم دیده نمی شود.

در خطبه 95 که اندکی از آن را مرحوم سید نقل فرموده حضرت امیر می فرماید: (1)

«... مستقره خیر مستقر و منبته اشرف منبت، فی معادن الکرامه و مهاد السلامه، صرفت الیه افنده الابرار و ثنیت الیه ازمه الالبصار...»؛ پایگاه و محل استقرار پیامبر بهترین پایگاه - مکه و محل رویش او بهترین جاها. «فی معادن الکرامه»؛ در معادن بزرگواری، «و معاهد السلامه»؛ و در گهواره های سلامتی، مکه و مدینه، «صرفت الیه افنده الابرار»؛ به سوی او کشیده شد دل های نیکان. «و ثنیت الیه ازمه الالبصار» و برگردانده و متوجه شد به جانب او زمام دیدگان. از همه مهمتر آن است که در خطبه 190 می خوانیم. توجه فرمایید.

در خطبه 190 پس از ایراد سخنان بسیاری می فرماید: (2)

«... ولقد قرن الله به-صلی الله علیه و آله وسلم من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم، لیله و نهاره و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثرامه. یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یأمرنی بالأقتداء به...» و هر آینه همراه ساخت خداوند با پیغمبر از روزی که از شیر باز شد بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را؛ یعنی از 2 سالگی فرشته را همراه او ساخت که از این تکان دهنده جهان مواظبت کند و از این احیاگر قرون مراقبت نماید. این بیان همنفس همچون جان پیغمبر است که درباره عصمت پیامبر اینگونه صحبت می گوید: «یسلک به طریق

ص: 145

1- نهج البلاغه خطبه 95 فیض الاسلام، و اختیار مصباح السالکین خطبه 93

2- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه 234؛ و اختیار مصباح السالکین، خطبه 190

المکارم ومحاسن اخلاق العالم»؛ او را روز و شب به تنها راه مکارم اخلاق راهبری می کرد، راههای اخلاق بلند را به او نشان می داد و او را به آن راه می برد و زیبایی های اخلاق جهان را به او نشان می داد، «و لقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اثرامه»؛ و من دنبال او به راه می افتادم و گام جای گام وی می گذاشتم؛ مانند بچه به دنبال مادرش، «یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما»؛ در هر روزی پرچمی از اخلاقیات خود و اصلی از اصول اخلاقی را پیش دیدگانم بر می افراشت، و یأمرنی بالاعتداء به»؛ و مرا امر می کرد که به او اقتدا کنم.

در مورد همراه بودن فرشته با پیامبر اکرم و عهده دار بودن تربیت آن حضرت، یک جریان نقل کنم و نمونه ای را بیان دارم: بچه های سه چهار ساله عرب در هوای گرم آنجاها معمولاً یک پیراهن (دشداشه) به تن دارند و بس. بزرگترهاشان یک شورت هم دارند اما بچه دیگر شورت هم ندارد، یک پیراهن بلند دارد. آجیل (خوردنی) آوردند دامن پیغمبر بریزند، بچه سه چهار ساله تا دامن را خواست جمع کند و آجیل را در دامنش بریزند، فرشته زد به دامنش (1)؛ یعنی این دامن نباید بالا برود و این کودک و رای کودکان دیگر است.

در جوانی، شبی عروسی بود و جوانها مشغول نوازندگی بودند. آنچنان خواب سنگینی بر پیغمبر مسلط شد که با حرارت آفتاب بیدار شد. چرا؟ تا صدای نوازندگی را نشنود و آن صداها به گوشش نرسد. این است معنای تربیت الهی.

در خطبه 159 پس از مقداری صحبت می رسد به بیان برخی از اخلاقیات بعضی از انبیا و آنگاه شروع می کند به بیان بعضی از فضایل اخلاق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و می فرماید:

ص: 146

1- در سیره نبویه ابن کثیر (ج 1، ص 250) چنین آمده که از رسول خدا نقل شده که فرمود: با کودکان بازی می کردم، آنها پیراهن خود را بر سنگ می کردند و برای بازی می بردند، وقتی من می خواستم این کار را بکنم، کسی که دیده نمی شد به دست من می زد، و می گفت: پیراهنت را دور خودت بگیر، من پیراهن را می گرفتم.

ولقد كان -صلى الله عليه وآله وسلم- يأكل على الارض و يجلس جلسه العبد و يخصف بيده نعله ويرقع بيده ثوبه ويركب الحمار العارى و پردف خلفه ويكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانه لاحدى ازواجه- غيبه عنى فانى اذا نظرت اليه ذكرت الدنيا وزخارفها، فاعرض عن الدنيا بقلبه و امات ذكرها من نفسه واحب ان تغيب زينتها عن عينه لكيلا يتخذ منها ريشا ولا يعتقدها قرارهوا لا يرجو فيها مقامها خراجها من النفس واشخصها عن القلب و غيبها عن البصر وكذلك من ابغض شيئا ابغض أن ينظر اليه و أن يذكر عنده...».

علی -علیه السلام- بعضی از اخلاقیات آن حضرت را این طور بیان می کند:

از اخلاقیات پیغمبر (صلى الله عليه وآله) این بود که روی زمین، زمین خالی بدون حصیر و فرش، می نشست و غذا می خورد «و يجلس جلسه العبد»؛ مانند بردگان دوزانو، و نه متکبرانه، می نشست، «و يخصف بيده نعله»؛ با دست خودش کفشش را وصله می کرد، «و برقع ثوبه بيده»؛ با دست خود به لباسش پینه می زد، «و یركب الحمار الغارى»؛ بر الاغ بی پالان سوار می شد، در صورتی که اکثر پالان می کردند و آرایش هم می دادند و زین می کردند، و پردف خلفه»؛ یک کسی را هم پشت سرش بر الاغ سوار می کرد. این الاغ طاقتش خوب است تو هم بیا سوار شو. «و يكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير»؛ پرده ای بر در خانه اش آویز بود و در آن صورتهایی وجود داشت، پرزرق و برق «فيقول: يا فلانه لاحدى ازواجه - غيبه عنى!» هر وقت به آن نگاه می کرد خوشش می آمد، به یکی از زنهایش می فرمود: این را از چشمم دور کن، «فانى اذا نظرات اليه ذكرت الدنيا وزخارفها»؛ من هر وقت به این پرده نگاه می کنم یادم از دنیا و زیور دنیامی آید. «فاعرض عن الدنيا بقلبه و امات ذكرها من نفسه»؛ از عمق جان از دنیا اعراض داشت و یاد آن را میرانده و از جانش دور ساخته بود، «واحب ان تغيب زينتها عن عينه»؛ ولذا دوست داشت که زینتهای دنیا از جلو چشمش دور باشد، «لكيلا يتخذ منها ريشا»؛

تا مبدا از زینت دنیا بهره ای برگیرد، «ولایعتقدھا قرار»؛ و فکر نکند که این جا قرارگاه ابدی است، «ولایرجو فیھا مقامه»؛ و امید بقاء و اقامت در آن را از سر بیرون کند.

فاخرجھا من النفس»؛ پس یکباره آن را از جان خود بیرون راند، «واشخصھا عن القلب»؛ و از دل دور ساخت، «و غیبھا عن البصر»؛ و از دیده پنهان ساخت.

مطلب اولی که در اینجا باید متذکر شد این است که برادران دانشجوی دانشگاه رضوی و فیضیه و دیگر حوزویان، باید بدانید که رسالت شما رساندن تعلیمات،

اندیشه ها و افکار و فریاد بلند این بزرگ است به جهان و جهانیان. مبدا دنیا ما را آلوده کند که مقداری کرده است - و به دنیا به چشم اصل و هدف بنگریم. هرچه آلودگی بیشتر باشد بر دما و برش ما کمتر خواهد بود. به حالات پیغمبر نگاه کنیم و سرمشق بگیریم.

مطلب دوم این که دنیا را محل اقامت خود ندانیم که اگر دکتر گفت: چند روز دیگر، چند ماه دیگر، چند سال دیگر بیش زنده نیستیم رنگمان ببرد و دل تهی کنیم. دکتر بگوید یا نگوید، بدانم یا ندانم من به سوی خدا می روم و دایما سیر الی الله دارم و بقا در این عالم چند صباحی بیش نیست، مانند بقادر رحم مادر که عاقبت به پایان می رسد و باید رفت. در زیارت امین الله (1) "می خوانیم: «... مشتاقه الی فرحهاالقائک...»؛ مشتاق باشم به جشن مرگ.

مطلب سوم این که در عین حال که محراب، منبر، رساله و... همه محترم است اما در بند انجام وظیفه و رعایت حقوق مردم و راهنمایی آنان باشیم و از دنیا به قدر کفاف بهره ببریم.

برای امام هدایایی می آورند، قدری را که مبدا از سهم امام علیه السلام - استفاده کند برای خود بر می داشت و می فرمود: بقیه را بدهید به مردم. چیزی را ذخیره

ص: 148

1- مفاتیح الجنان، زیارت امین الله که در عین کوتاهی پر معنا و عمیق است.

نمی کردند. منزلشان هم اجاره بود. آوردند یک نورافکن نصب کنند. دیوار خانه را سوراخ کردند. امام آمد و پرخاش کرد که آیا از صاحب خانه اجازه گرفته اید؟ صاحب خانه فدایی امام بود. باشد، اول اجازه بگیرید، بگویید این مقدار کچ را می خواهیم ببریم بعد این کار را بکنید. «و كذلك من ابغض شيئاً ابغض ان ينظر اليه وأن يذكر عنده» ؛ یعنی آدمی این طور است که وقتی از چیزی بدش می آید دوست ندارد به آن نگاه کند و یا پیش وی از آن نامی ببرند.

امروز روز 27 رجب است. شب مبعث فرارسید، این سراج و این چراغ متشعشع شد، این شهاب نورافشانی کرد، این «زند» سنگ چخماق جرقه اش جهید و از جهیدن آن جهانی روشن شد و او جهان را دید که تحت سیطره اسلام در خواهد آمد: «سراج لمع ضوئه، شهاب سطح نوره، زند برق لمعه» .

به قوم گفت: من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام و من خیر خواه شمایم؛ «مبالغ فی النصیحه». در راه خیرخواهی مردم هر چه در توان داشت به خرج داد . همه آنچه تاکنون حاصل شده است همه از برکات دیشب و امروز است. این ساعات باقیمانده را قدر بدانید، و در کنار قبر مطهر علی بن موسی الرضا علیه الصلوه والسلام باید چیز بگیرید، باید با اصرار از ایشان عطا و عطیه بگیرید. شوخی نیست، ولادت رسالت است ولادت پیام است و از همین پیام است که همه چیز به این مردم با عزت و شرافت ارزانی شد. از این بعثت و از این انگیزش تحول عظیمی در جهان خلقت رخ داد : شیطان ناله کرد، قصر کسری فروریخت، آتشکده فارس خاموش شد، دریاچه ساوه خشکید و... جهان یک تکانی خورد که : آمد، آمد!

نبی آمد، ولی آمد، رسول آمد، مصلح آمد، خیر خواه آمد، هادی آمد، بشیر آمد، نذیر آمد و ...

آری، او آمد، اما با کوله باری سنگین، به سنگینی بار امانت، امانت رسالت، هدایت و ارشاد خلق خدا و گسترش عدالت در پهنه گیتی .

گاهی به موعظه پرداخت و نصیحت و بشارت و گاهی به انذار پرداخت و بهره گیری از شمشیر عدالت. البته نه همچون شمشیری که غرب و خاورشناسان و اسلام شناسان غربی می گویند، بلکه شمشیری که مبین انذار بود و منشأ آثار؛ آثار خیر و برکت .

آقایان مبلغ اسلامند، شهر صیام، ماه مبارک رمضان است و به شهر روستا می روند عده ای نماز نمی خوانند، روزه نمی گیرند. چه باید کرد؟ خوب، روشن است که از هر شیوه ممکن که صدمه ای به اصل اسلام و دیانت نزند، باید استفاده کرد.

به هر حال پیغمبر زحمت کشید، خون دل خورد، از خود گذشتگی کرد تا توانست این جرعه الهی را در دل مردم روشن کند؛ «فبالغ فی النصیحه». ما امروز باید برای ترویج اسلام خیلی کوشش کنیم و هرچه دور افتاده تر باشد بهتر است. یک جرعه می زند و در یک دل و یک مغز اثر می گذارد. امروز اندونزی، چین، ژاپن، آفریقا و ... جاهای خوبی است برای تبلیغ. خوب کدام یک از ما حرکت کردیم و رفتیم.

آقایی است که هر وقت به یاد او می افتم در نظرم مرد بزرگی جلوه می کند و بزرگترین مبلغ بوده است. این آقا در کوفه کتابی(1) درباره علی و رقبای علی نوشت. مردم کوفه که اکثر شیعه خالص بودند گفتند: نگو، نگو، خطر! این مرد گفت: بگوید بینم کجایشتر از شیعه بودن دورترند و به تسنن نزدیکتر؟ در آن روزگار گفتند: اصفهان گفت: من نذر کردم که این کتاب را در اصفهان بخوانم من نتوانستم سراغ تاریخ را بگیرم ولی معتقدم که تشیع خوب اصفهان از برکت وجود این مرد است(2) شما در کوفه می رسید

ص: 150

1- این کتاب، آن طور که به نظر می آید، کتاب سلیم بن قیس هلالی است، که به دفاع از خاندان پیامبر نوشته شده است. سلیم از احباب خاص ائمه معصومین بوده است

2- نقل کرده اند که این شخص شش ماه در اصفهان پیوسته بر منبر می گفت: یکی از صحابه پیغمبر چنین بود و چنان بود، فضایل او را می گفت ولی نامی از وی نمی برد، عاقبت مردم به تنگ آمده و گفتند: این صحابه پیغمبر کیست؟ چرا او را معرفی نمی کنی؟ در این هنگام گفت: او علی بن ابیطالب پسر عمو و داماد و نفس و جان پیغمبر بود

من در اصفهان مرکز تسنن آزمان می روم و می خوانم. آمد و خواند.

این نمونه ای از فداکاری یاران اسلام و عالمان راستین بود اما خود پیغمبر، در میان آن همه بت پرستی و لامذهبی و حتی عموها و اقوام و عشیره خودش که با او مخالف بودند ایستاد و اسلام را تبلیغ کرد، و تنها یآوری که داشت ابوطالب رشید بود که از عمق جان او را یاری می داد.

یکروز نزد ابوطالب آمدند که برادرزاده ات خیلی تند می رود، بتهای ما را ناروای می گوید. به او بگو قدری نرم تر باشد. ابوطالب گفت: اینها چنین و چنان می گویند.

پیغمبر فرمود:

من دست از دعوتم بر نمی دارم، تو هم می خواهی بروی برو!

قطع نظر از عصمت و وحی. عظمت روح پیامبر را ببینید، شجاعت را بنگرید، استقامت و پایداری را تماشا کنید.

مرحوم رضی، در میان کلمات قصار نهج البلاغه بین کلمه 260 و 261 نه کلمه را که مشکل بوده و نیاز به تفسیر جداگانه داشته آورده و جزء اعداد کلمات قصار هم به حساب نیاورده است، یکی از آن کلمات، این است که می فرماید:

کنا اذا احمر البأس اتقینا برسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فلم یکن احد اقرب الی العدو منه؛ یعنی وقتی که تنور جنگ گداخته می شد و هراس دل همه مسلمانان را می لرزاند به پیغمبر پناه می بردیم، و او بود که می جنگید، و از همه به دشمن نزدیکتر بود، و ما همه در پناه او بجنگ ادامه می دادیم. این را کسی می گوید که خود شجاعترین و جنگاورترین است.

آری، در جنگ زحمت کشید، در غیر جنگ زحمت کشید و آن همه مراتبها را به جان خود خرید.

ص: 151

دشمنان پیامبر یک روز وقت را غنیمت شمردند، پیغمبر مشغول نماز بود، آلوده های یک شکمبه شتر را ریختند روی سر پیغمبر، سر و صورت و لباسهای پیغمبر آلوده شد. با همان حال آمد خانه، عمو را صدا زد. آمد گفت: من کیستم در میان شما، مگر من برادرزاده شما نیستم؟ ابوطالب قضیه را پرسید. پیغمبر فرمود: ابن زبعر این کار را کرده است. ابوطالب آمد، با عصبانیت تمام در مکه فریاد رشیدش را بلند کرد:

یا آل عبدالمطلب! یا ال هاشم! چهل نفر جوان آمدند. پیغمبر جلو و بقیه پشت سر آمدند کنار کعبه. مخالفان هنوز بودند و ابن زبعر هم بود. تا چشمشان به ابوطالب و آن عده افتاد خواستند متفرق شوند. ابوطالب گفت: «لا ورب البیت»؛ قسم به پروردگار کعبه، تکان نخورید؛ تکان خوردید قطعه قطعه تان می کنم. پیغمبر را جلو آورد و گفت: آن کلامی را که در خانه گفתי حالا بگو. پیغمبر گفت: «من انا» من کیستم؟

ابوطالب بلافاصله اشعاری را سرود و در آن اشعار گفت:

انت الامین محمد

غرم اغر مسود

تو کیستی؟ تو عزیز مایی، تو امین مایی، تو غرم و آقای مائی، ظلم بر تو و من زنده باشیم؟ این نشدنی است. کی با تو این کار را کرده است؟ ابن زبعر! بروید شکمبه شتر را بیاورید. آوردند گرفت و سر و صورت آنها را آلوده کرد و در ضمن دماغ آنها را هم یک قدری مالاند. غرق خون شدند. گفت دفعه دیگر این کارها را نکنید. یک کلمه گفت: من انا؟ ابوطالب به خشم آمد و گفت: تو نور دیدگان مایی، تو امینی، تو عزیزی. سیه رو باشند آنان که می گویند: ابوطالب ایمان نیاورد. کی مانند ابوطالب ایمان داشت؟

عزت اسلام از این جاها به دست آمد و اگر این مراحل طی نمی شد، این سربلندی هم برای اسلام و مسلمین نبود. امروز هم که عزت و شرف اسلام و مسلمانان

دوباره تجدید شد، از برکت وجود فرزند این پیغمبر یعنی امام راحل قدس سره بود و بس. به خدا و به این روز عزیز قسم، عزتی که امروز مسلمین دارند هیچ ملتی ندارد و این مال یک مرد است، یک مرد که با شجاعت و صلابت قیام کرد. شما شنیده اید و می شنوید، ولی من از الفبای انقلاب بودم و دیدم. گاهی بود که لرزه براندام همهمی افتاد، اما امام آرام بود. من و بعضی از رفقا به قیافه امام نگاه می کردیم و از خود می پرسیدم کیست این مرد؟

امام راحل یک روز به منزل بنده تشریف آوردند. فرمودند اسدالله علم از طرف دولت اطلاعاتیه تندی داده، و اعصاب مردم را خورد کرده و آنان را ترسانده است، من باید اعصاب مردم را سالم کنم. اطلاعاتیه بدهم که این اطلاعاتیه دولت را خرد کند. من نمی توانم بینم که اعصاب مردم ناراحت است. فردا امام اطلاعاتیه داد که همه مردم شاد شدند.

این روحیه، در مبلغ دین، در بیانگر حقایق اسلام، در محصل دینی باید باشد. صرف این که من مجتهد شدم، مبلغ شدم، رساله دارم، درس خارج می گویم و.. همه اینها خوب است اما کافی نیست.

در خطبه 95 که قدری از آن را قبلاً خواندم آمده است: «قد صرفت نحوه افئده الأبرار وثنیت الیه از مه الأبصار دفن الله به الضغائن واطفابه الثوائر، الف به اخوانا و فرق به اقرانا، اعزبه الذله واذل به العزه، کلامه بیان وصمته لسان»؛ دل پاکان به جانب او متمایل گردید. حمزه آمد، جعفر آمد، جعفر آمد، سلمان آمد، بلال آمد، مردان عجیب تاریخ آمدند و چشمها به سوی او دوخته شد. خداوند کینه ها را به برکت وجود او دفن کرد و از بین برد و آتش خشمی که نسبت به یکدیگر داشتند به وسیله او خاموش ساخت. مردم را به یکدیگر را لغت داد و برادر ساخت و آنان را که به گناه با هم دوست بودند

پراکنده کرد. دوستان می، فحشاء و قمار و شب نشینی را از هم جدا کرد. برخی ایمان آوردند و برخی هلاک شدند و ... به وسیله او دلها را بدل به عزت کرد و عزتها را بدل به ذلت. کلام او روشنگر و مبین حقایق بود و سکوت و دم فرو بستن او چون زبان کارساز. زبانش زبان است، سکوتش هم زبان است. حرکتش حرکت است و سکوتش هم حرکت است.

این را می گویند انقلاب. بکلی مردم را دگرگون کرد و از هیچ همه چیز ساخت و به قول مورخ آمریکایی دنیای جدید را بنا کرد به نام دنیای اسلام.

در خطبه 93 که قبلا پاره ای از آن نقل شد، می فرماید: «... سیرته القصد وستته الرشد و کلامه الفصل و حکمه العدل...»؛ سیره و روش عملی اش، اعتدال در کار است، و سنتش رشد مردم، سخنش آخرین سخن است و فیصله دهنده و حکمش عدالت میان مردم.

او با این سیره و سنت و حکومت عدل چه کرد؟ دنیایی را متحول ساخت و ما یعنی امت مسلمان ایران، با پیروی گوشه ای از این سیره و سنت چه کردیم؟ قیامتی برپا کردیم، قیامتی توصیف نشدنی. تا فرزند رشیدش حضرت صاحب الزمان، ولی عصر اروحنا فداه چه بکند؟ از ما که گوشه ای از انقلاب جهانی اسلام را توانسته ایم نشان بدهیم، آمریکا و ابر قدرتها این قدر می ترسند. پس از انقلاب جهانی کلی اسلام به دست آن مصلح بزرگ چقدر در وحشت هستند؟ خدا می داند.

وحشت استکبار از انقلابگر بزرگ، مهدی (علیه السلام)

الآن در مورد حکومت حضرت ولی عصر، در آمریکا فیلمی ساخته اند (1) و این نشان

ص: 154

1- این فیلم بر اساس کتاب «پیشگویهای مستر دامنوس» با کارگردانی هنرمندی صهیونیست بنام بومی» در آمریکا ساخته شده است. محور اساسی این فیلم، ترساندن مردم آمریکا و اروپا از ظهور مجدد اسلام و انقلاب اسلامی ایران است که به اعتقاد شیعیان پیش در آمد ظهور امام زمان -علیه السلام- است.

می دهد که چقدر اینها از ولی عصر - اروحنا فداه - می ترسند. فیلم را من دیده ام . در این فیلم نشان می دهند که این فرد 1500 سال حکومت می کند و همه ادیان را به زیرسلطه حکومت خودش در می آورد. یک قیافه ای هم برای ولی عصر درست کرده اند که اگر چه جعلی و ساختگی است، ولی من خوشم آمد، قیافه رشیدی بود. در این فیلم نشان می دهند که این فرد از اولاد پیغمبر است و این کار را خواهد کرد. حالاً می خواهند کاری کنند که جلوگیری کنند و این خیلی عجیب است. کاری که فرعون می خواست نسبت به موسی انجام بدهد و نتوانست .

چگونه جهان را تسخیر می کند؟

می گویند: با این همه وسایل جدید جنگی چگونه با شمشیر می آید و چگونه این وسایل خنثی می کند؟

پاسخش روشن است و همین تازگیها اتفاق افتاد شما خودتان که به عراق میخواستید حمله کنید چه کار می کردید؟ ابتدا دستگاههای گیرنده را از کار می انداختید بعد وارد می شدید و بمباران می کردید . عراق نمی فهمید که کی می خواهد بمباران بشود و چشمهایش کور می شد. خوب، شما با این امکانات این کار را انجام می دادید و آنچه هم در اختیار داشتید همین وسایل طبیعی بود. اما او که با غیب مربوط است.

این را بدانید که او به شما مهلت نخواهد داد، ظرف هفت سال همه تان را زیر و رو خواهد کرد.

محصولی که رسول اکرم از کارش به دست داد .

نتیجه ای که رسول اکرم گرفت و محصولی که به دست داد بسیار گرانبها بود .

امامان معصوم، مردان بزرگ تاریخ اسلام، دانشمندان و اندیشمندان نامی جهان اسلام،

امت بزرگ و عزتمند مسلمان، امام راحل - قدس سره - این مصالح نامور، اینها همه محصولی بودند که پیامبر به دست آورد و نخلهای باروری بودند که از کشتزار اسلام و قرآن سر بر آوردند و جهانی را آبا ساختند، و آخرین و شکوهمندترین آنها حضرت ولی عصر - اروحنا فداه - است که مومنان به او امیدوارند و مستکبران از او در وحشت و هراس . اولین محصولی دسترنج آن حضرت همان اصحاب باوفایی بودند که قرآن درباره آنان می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (فتح 29).

امیر مؤمنان در نهج البلاغه، خطبه 96 نه به عنوان تفسیر آیه مذکور، اگرچه ما به عنوان تفسیر آن را می پذیریم درباره اصحاب پیامبر بزرگوار می فرماید:

لقد رأيت أصحاب محمد - صلى الله عليه وآله - فما أرى أحدا منكم يشبههم! لقد كانوا يصبحون شعثا غبره وقد باتوا سجدا وقياماً يرا وحنون بين جباههم وخدودهم ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم. كان بين اعينهم ركب المعزى من طول سجودهم. اذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جيوبهم، و ما دوا كما يميد الشجريوم الريح العاصف خوفا من العقاب ورجاء) للثواب».

همانا من اصحاب پیغمبر، این تربیت یافتگان مکتب قرآن را می دیدم . ولی هیچکدام از شما را نمی بینم که به آنان شباهت داشته باشید صبح از خواب حرکت می کردند، موهایشان پریشان، رنگها پریده شب را در سجده و قیام بودند. گاهی پیشانی بر خاک و گاهی صورتها . وقتی که نام معاد را می شنیدند و به یاد آن می افتادند همچون اخگری در شب و تاب بودند و گویا روی آتش ایستاده بودند، داد می کشید. پیشانیها از

بس که سجده های طولانی کرده بودند مانند سرزانوی بزها ششه بود. نام خدا که برده می شد آن قدر اشک از چشمانشان می ریخت که گریبانشان تر می شد و می لرزند، چنانکه درخت در مسیر باد در روزهای طولانی. چرا؟ از ترس عقاب و عذاب و به امیدپاداش و ثواب. اینها همان عربهای قسی القلب بودند که بچه های خود را زنده به گور می کردند و دلشان هیچ تکان نمی خورد. اینک که مشام جانتان با گللهائی از بوستان سخنان عطرآگین علی علیه السلام در نهج البلاغه تازه گردید، شعری را بخوانم گر چه شعرا هر چه بگویند مثل علی نمی توانند، اما بیان ما نباید خالی از آن باشد.

ای سد راه عرش شاهگاهت

ای قبه عرش تکیه گاهت

ای طاق نهم رواق بالا

بشکسته به گوشه کلاهت

هم عقل دویده در رکابت

هم شرع خزیده در پناهت

چرخ ار چه رفیع، خاک پایت

ابرار چه برزگ، طفل راهت

جبریل مقیم آستانت

وافلاک حریم بارگاهت

خورده است قدر زروی تعظیم

سوگند به روی همچو ماهت

ایزد که رقیب جان خود کرد

ص: 157

آری همه جا نام خدا نام محمد، نام اسلام و نام محمد. در اذان، در اقامه در شهادت اسلام، در تشهد، و در همه جا نام پیغمبر بلند است؛
« ورفعنالک ذکرک»..

نظامی خیلی قشنگ گفته در همه جا خوب گفته؛ در توحید، در نوبت و در سایر موارد خدایا ما را به اسلام علاقه مند بفرما! خدایا ما را تا
دم مرگ از پیغمبر و اهل بیت پاکش جدا مفر ما! ما را از شفاعت پیغمبر وائمه بهره من بفرما!

خدایا از انوار مقدس و تابناک علی بن موسی الرضا دلهای ما را روشن بفرما!

انقلاب ما را حفظ بفرما!

امام راحل ما را غرق در روح وریحان بگردن. رهبر معظم انقلاب حفظ فرما!

خدایا مردم بوسنی و هرزگوین را نجات و پیروزی عنایت بفرما!

آوارگان و مردم فلسطین را یاری فرما!

مسلمانان را در الجزائر، مصر، کشمیر، سرتاسر عالم پیروز گردان!

عاقبت ما را ختم بخیر قرار بده!

ظهور مولا مان را تعجیل عنایت بفرما!والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته)

ص: 158

گفتار نهم: تحلیلی بر نظم نوین جهانی (1)

نقدی بر نظم نوین جهانی و جایگاه نظام ما

الحمد لله الذي علم بالقلم علم الانسان مالم يعلم والصلاه والسلام على احسن من علم وعلم أبي القاسم محمد (صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين وعلى اصحابه المتأدبين بأدابه يا إخواني في الدين السلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

باید از این که در خدمت سروران گرامی، طلاب محترم دانشگاه رضوی و اساتید، و استاد و سرور گرامی جناب آقای طبسی هستم و نیز از این که یک جمعی تشکیل شد تشکر کنم، و این فرصت را برای طرح مسائلی که به نظرم در امر سیاست کشور مهم است مغتنم بدانم.

البته در مباحث سیاسی غالباً یک بحث داغ سیاسی، شامل چند خبر داغ و چند موضعگیری داغ است . اما این بحث داغ اگرچه برانگیزنده احساسات است اما آثارش دیرپا نیست، و فوق سیاسی بودن و سیاست باف بودن هم در همین است، البته بافندگی

ص: 159

1- این سخنرانی در تاریخ 71/4/11 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است .

شغل شریفی است، ولی در امر سیاست معنای دیگری دارد، لذا بحث مسایل جاری را که تعدادش خیلی زیاد است از خلیج فارس گرفته تا عراق، ترکیه، آذربایجان، افغانستان و بوسنی هرزگوین و هزار و یک مسأله جاری دیگر که هم خبر داغ دارد و هم موضعگیری داغ - به بخش پاسخ به سؤالات واگذار می کنم و اکنون یک مسأله مهمی را که امروز در دنیا درباره آن تبلیغ می شود و در حال مبنای قرار گرفتن برای موضعگیریهای سیاسی قدرتمندان دنیاست، و در بین روشنفکران و مردم هم، به نحوی در حال توسعه یافتن است مطرح می کنم، و به نقد این دیدگاه سیاسی می پردازم و آثار و نتایج این نقد را هم برای شما بیان می کنم.

تاریخچه علم سیاست

این نمونه ای از مباحثی است که ما در علم سیاست داریم اجمالاً باید به عنوان تاریخچه بگویم که سیاست به اندازه بقیه معارف بشری قدمت دارد. شاید از زمان فیثاغورث که ما در مرموزات او آثار یک اندیشه سیاسی را می یابیم. در سیاست مقولات مختلفی وجود دارد که همه نشان می دهد در این زمینه تفکر جدی لازم است نه تقنن. هیچ وقت کار حکومت با تقنن پیش نمی رود، و لذا زمانی که حکومت مطرح نباشد، شاید سیاست به عنوان یک تقنن اجتماعی و یک زمینه مفاکله بین برادران مطرح باشد. اما وقتی مسأله حکومت مطرح می شود این چنین نیست. مثلاً در فلسفه سیاسی مباحثی مانند سعادت، ملاک مشروعیت، نظام کارآمدی و امثال اینها مسأله بحث حکمت اولی در فلسفه بوده است. یعنی اگر بگوییم در فلسفه سه مقوله زنده وجود داشته است، یکی حکمت اولی، یکی سیاست، دیگری بحث شناخت یا معرفت بوده است. همواره این سه شهر در وادی حکمت وجود داشته و البته گاهی یکی پایتخت می شده و دیگر مقوله ها شهرهای دیگر، اما به هر حال سه شهر آباد کشور فلسفه همواره این سه

به گفته ارسطو در علم سیاست که به کار آمدی یک نظام سیاسی مربوط می شود. سه موضوع مهم وجود دارد: یکی تحول حکومتها، یکی رابطه حکومتها با مردم، و یکی رابطه حکومتها با حکومتها.

این تازه در زمان ارسطو است که ما کتاب مدونی در این باره داریم، و قبل از آن محاورات سقراط پیش از آن نیز مرموزات فیثاغورث وجود داشته است. مباحث سیاست چنین مباحثی است و امروز نیز در جهان حاضر هزاران طلبه علم و دانشجو و دانش پژوه در حال مطالعه برای حل معضلات حکومت و سیاست هستند. بنابر این سیاست امروز به عنوان یک فن و یک علم شریف در خدمت حکومت مشروع قرار دارد و در چنین شرایطی بدین نیاز داریم که باب تأمل و دقت و کشف در مورد سیاست باز شود.

تأکید من بر این مقدمه به خاطر این است که در کشور ما سیاست به صورت جدی مطرح نبوده، بدین خاطر که حکومت مشروعی وجود نداشته است. اما از روزی که حکومت مشروع مستقر شد، ما روز به روز به بحث جدی در باب سیاست نیاز بیشتری پیدا کردیم، و جا دارد که این به صورت یکی از رشته های مهم در تحقیقات علمی کشور و حتی در حوزه های علمیه، و بخصوص همین دانشگاه و حوزه شریف در آید. در این زمینه مباحث زیادی وجود دارد. من شاید حدود 4 الی 5 سال است که، به اصرار، در بعضی از دانشکده ها این بحث را به نحو منسجم آغاز کردم و برخی از دانشجویان رساله فوق لیسانس و دکترای خود را در این زمینه نوشته اند، اما اینها جوانه هایی بیش نیست. بعد از فارابی و شیخ الرئیس و خواجه و این سه علم سیاست در بلاد اسلامی - که هر یک آثار ارزشمندی را بر جای گذاشته اند و واقعا مایه افتخار است - باب اندیشه سیاسی در حدی بسته مانده است تا این که حضرت امام (قدس سره الشریف)

مسایلی چون حکومت، ولایت فقیه و تشکیل حکومت را در کل جهان اسلام احیاء کردند و ما با دوره جدیدی از اندیشه سیاسی روبرو شدیم. باید اعتراف کنم که شاید ماهنوز هم به ابعاد زیادی از تأملات حضرت امام در زمینه ماهیت حکومت نرسیده ایم یعنی آن که باید دوباره با رمل و اسطرلاب به فحوص پردازیم ببینیم چه چیزهایی در نظر مبارک ایشان بوده است.

با گذشتن از این مقدمه وقت آن است که به طرح دو شبهه که البته نام ایده بر آن نهاده اند و روشن خواهیم کرد که واقعا شبهه است و نه ایده - پردازم و آنها را مورد نقد قرار دهم.

هر دو ایده یا هر دو شبهه به اندیشه ای مربوط است که امروز به نام نظم نوین در دنیا تبلیغ می شود، تبلیغ با همه معانی خود، یعنی آن که همه امکانات وسیعی که برای تبیین این دیدگاهها وجود دارد، به کار گرفته شده، این اندیشه با براهین مختلف عرضه می شود. و حتی مبنای تحرکات سیاسی برخی کشورها هم قرار گرفته است. پس هر دو ایده مربوط است به نظم نوین.

نظم نوین یا اندیشه نظم نوین در واقع دو جزء مقوم و دو پایه دارد. جزء اولش این است که سیر تکوینی تحولات در صحنه جهانی به اینجا رسیده است که یک کشور قدرتمندی مثل آمریکا وجود دارد و بقیه کشورها در مقابل این قدرت فائقه نمی توانند مقاومت کنند. پس ما یک نظمی طبیعی پیدا کرده ایم نه این که پیشنهاد می کنیم چنین نظمی برقرارنشود، بلکه سیر تکوینی تحولات این چنین شد که یک قدرت مسلط هست و بقیه هم تابع اویند.

البته این قدرت مسلط نتیجه جنگ سرد است و این تصویری از این دیدگاه است که می گوید عده ای در جنگ سرد برنده شدند. آقای بوش در سخنرانی اش در کنگره آمریکا اعلام کرد که ما در جنگ سرد برنده شدیم آن هم علیه همان کسانی که در ویتنام و کره با

آنها جنگیدیم و چون ما بار عمده جنگ سرد را بر دوش داشته ایم، پس طبیعی است که ما ادعای قسمت عمده غنائم این جنگ را هم بکنیم و از آنجا که جنگ سرد بر سر سلطه سیاسی بر دنیا بود، غنیمت جنگ سرد همان سلطه سیاسی بر جهان خواهد بود. بنابر این آمریکاییها ادعا می کنند که اوضاع جهان به صورت طبیعی به این جا رسیده که یکی قدرت برتر در میان همه حکومتها شده، و بقیه باید از او تبعیت کنند.

اصولا نظم بین حکومتها خود یک مسأله است، نظم در یک کشور یعنی یک قدرت فائقه بایک حکومت، البته در اصطلاح «هابز» فیلسوف انگلیسی که مبنای حکومتهای جدید غرب همه از آثار او است و او برای دول غربی مثل ارسطو است برای حکومتهای دورانهای قرون وسطی و قبل از آن. او نام دولت را «لواتیان» گذاشته و این بدان معنی است که از دریای وجود مردم یک گول به نام حکومت برخاسته، و این حکومت همان قدرت برتر می باشد نظم نیز تابع قدرت برتر است.

در میان حکومتها یا در خانواده حکومتها تاکنون هیچ وقت در دنیا یک حکومتی وجود نداشته است که همه خانواده را سرپرستی کند و لذا این نظر وجود داشت که جمع حکومتها بی حکومت است، و تنها مردم هستند که حکومت دارند. اما اکنون آمریکات مدعی است که این جمع بی حکومت و بی سرپرست و بی قیم خانواده بطور طبیعی دارای حکومت شده است. این که می گویند به طور طبیعی این خیلی اهمیت دارد، چون بعد از آن نتیجه می گیرند و می گویند آدم عاقل کسی است که برخلاف مسیر طبیعت حرکت نکند.

در سیاست اصل واقعگرایی بسیار اصل درستی است، اما دیدن واقع و واقعیت است که مسأله مهمی به شمار می رود. غریبها بر اساس همین دیدگاه «قدرت برتر» می گویند بی جهت امکانات مملکت خود را هدر ندهید، چرا که کاری از پیش، نمی برید، چه اگر سیاست شما با آمریکا همگرا است، اجازه می دهد کار شما پیش برود و اگر واگرا

است و در تعارض است نمی گذارد که کار شما پیش برود. پس شما چرا وقت خود را بیهوده تلف می کنید؟ شما از همان ابتدا باید راهی پیدا کنید و با این قدرت فائقه همگرا شوید، تا اگر به اهداف بزرگی نمی رسید لاقبل به «نیم هدف» هایی برسید.

این نظریه چنین چیزی را به ما القا می کند و در کشورهای مختلف نیز آثار خود را بر جای می گذارد. الجزایر یک نمونه است، جایی که متأسفانه حرکت اسلامی در آنجا به علت یک رهبری نالایق و رهبری سلفی نالایق توفیقانش کم شد و البته هنوز آنجا آتشی زیر خاکستراست، و نسل جوان بسیار متوجه و دارای گرایش تشیع و به افکار حضرت امام (قدس سره الشریف) هستند و حتی در این علاقه به حدی است که غالباً لباس خود را هم به شکل عمامه سیاه می پوشند و به لباس به ایشان تاسی می کنند، اما رهبری این حرکت قدرت به پیش بردن آن را ندارد. من اینجا باید به این اشاره کنم که یکی از مشکلات جهان اسلام همین نکته است، و برخی از برادران ما در جهان اهل سنت گفتند ما باید یک انقلابی شبیه انقلاب اسلامی ایران ولی براساس تفکر سنی بنا کنیم. آنها در این مسأله تعصب دارند از همین جا بود که عربستان ابتدا به حرکت الجزایر و به مردم کمک می کرد. اما اکنون به دولت کودتا کمک می کند. چرا؟

دلیلش این است که ابتدا فکر می کرد در الجزایر یک انقلاب سلفی رقیب انقلاب اسلامی ایران پیدا خواهد شد، اما بعد که این انقلاب جلورفت عربستان دید مردم شعارهایی همه مانند شعارهای ایران دارند. دیدند شعارهایی که دانشجویان بر در و دیوار می نویسند، همه حاکی از علاقه به انقلاب اسلامی است همین امر سبب شد در مقابل حرکت اسلامی ایستادند، و اکنون نیز به سرکوب آن مشغولند.

به هر حال ایده «قدرت برتر» می گوید باید کار خود را با ما هماهنگ کنید. این ایده که به شکل تکوینی یک حکومتی توانسته است در دنیا قیمومت پیدا کند و قیم جهان

وقدرت برتر نشود، ایده آثار خیلی وسیعی از خود بر جای می گذارد. از جمله همین که می گوید: شما اگر می خواهید توسعه اقتصادی پیدا کنید باید یک شیوه ای را انتخاب کنید که آمریکاییها بپذیرند. در مورد حقوق بشر می گویند شما کاری را انجام دهید که آنها با شما در گیر و از شما دلگیر نشوند. و اگر پرسیم چه کاری باید انجام دهیم، می گویند باید وضع زندانهایتان خوب باشد، اگر بگوییم ما به اندازه ای که امکانات داریم، زندانها را درست می کنیم، و بیش از آن نمی توانیم، با جاهای دیگر دنیا، بعد که آمدند، گفتند نه! می گویند اینجا مردم در دادگاهها و کیل ندارند. وقتی گفتیم این هم قانونش تصویب نشد، باز می گویند در این جا بعضی از مجلات مثل مجله آدینه کاغذ با ارز دولتی دریافت نمی کنند. ما در پاسخ گفتیم که مجلات هیچ کدامشان ارز دولتی نمی گیرند تنها چند تا روزنامه از این ارز استفاده می کنند که آنها نیمه دولتی یا دولتی هستند. اما اینها هنوز هم ادامه دادند و گفتند در این جا حجاب زنها مانع کارشان است. دوباره گفتند شما چرا دست دزد را قطع می کنید؟ گفتیم: پایش را قطع بکنیم؟

گفتند نه اصلا نباید این کارها را انجام بدهید و به همین ترتیب این بهانه گیری ادامه دارد و این بدان مفهوم است که ما اگر این منطق را بپذیریم آخرین حرف این است که ما باید

دست از اسلام برداریم. بنابراین، سیاستمدارانی که گاهی می گویند خواه در ایران و خواه در جاهای دیگر، باید با این قدرت برتر همگرا شد تا به موفقیتی دست یافت مفاد نهایی سخن آنها این است که اسلام را کنار بگذاریم و یک حکومت لیبرالی بشویم تا در این صورت آنها ما را تعقیب نکنند. پس این ایده که ما قبول کنیم یک قدرت برتری تکوین در دنیا پیدا شده است. این آثار بسیار خطرناکی دارد. من ایده دوم را هم می گویم، و بعد به نقد این دو ایده می پردازم دوم در نظم نوین از این فلسفی تر است و می گوید اصولا منبع قدرت سیاسی در دنیا سه چیز است:

قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و قدرت علمی صنعتی. به این سه «مثلث آلوین تافلر» می گویند، آنها اضافه می کنند که اگر می خواهید ببینید چقدر قدرت دارید بر این مبنا مقایسه کنید.

بعدا بر همین مبنا یک بحث جدی دیگری وجود دارد، و آن این که شأن سیاسی حکومتها در دنیا چگونه محاسبه می شود .

چون این مسأله مهمی است و عاقل کسی است که شأن خود را بداند و به همان اندازه کار کند. عاقل کسی است که لقمه را به اندازه دهانش بردارد. اگر کسی چیزی بگوید و حرکتی انجام دهد که در خور شأنش نیست حتما سرش به سنگ خواهد خورد .

بنابراین، این خیلی مهم است که شأن خود را بدانیم، پیدا کنیم، نمره شانمان را پیدا کنیم آنها برای ارزیابی شأن سه سؤال را مطرح می کنند.
1- قدرت نظامی شما چقدر

است؟ 2- قدرت اقتصادی شما چقدر است؟ 3- قدرت علمی صنعتی شما چقدر است؟ باید براساس نمره ای که در پاسخ این سه سوال دارید شما بر این اساس نمره خودتان حرکت کنید. اگر ما بر اساس این معیار به خود نگاه کنیم خواهیم دید قدرت نظامی ما چندان زیاد نیست و نه تسلیحات هسته ای داریم و نه هواپیمای خیلی پیشرفته و آنهایی هم که داریم از جاهای مختلف تهیه کرده ایم.

از لحاظ اقتصادی هم هرچند فقیرترین کشور دنیا نیستیم، ولی اقتصاد پیشرفته ای هم نداریم. از لحاظ علمی صنعتی نیز با آن که عقب مانده ترین کشور دنیا نیستیم ولی چندان پیشرفته هم نیستیم. اینک بر اساس آن معیار ممکن است نمره ما اگر حداکثر نمرات را بیست بدانیم مثلا 2 باشد. آنها می گویند شما اندازه همین 2 حرکت کنید.

بنابراین نمی توانید در تهران بنشینید و با چنین نمره ای بگویید که ما می خواهیم ظلم را در جهان ریشه کن کنیم، بلکه باید حد خود را مراعات کنید شما در این جا نشسته اید

و می گویند باید آمریکا در بوسنی هرزه گوین فلان کار را نکند، در آفریقا فلان کار رانکند، اسرائیل باید محو بشود و باید در اقصی نقاط دنیا ظلم ریشه کن شود. این حرفها باشما تناسبی ندارد. نمره شما 2 است و باید به اندازه 2 حرف بزیند. این ادعای غربیها حرف ساده ای هم نیست چیزی است که باید جدی گرفته شود، و اگر نمره ما واقعا 2 است، بیش از 2 حرف نزنیم.

یکی از آثار دیگری که این اندیشه دارد این است که آنهایی که در دنیا نمره بالاتری دارند کدامهینند. قاعدتا بر اساس این اندیشه ژاپن، آلمان، آمریکا نمره های بالاتری دارند و از قدرت بیشتری برخوردارند باید قدرت آنها قدرت مسلط باشد، از سوی دیگر از آنجا که قدرت چیزی نیست که بدون وجود زمینه اعمال آن، در کسی یا جایی شکل گیرد، پس طبعا کسی که نمره اش بالاست نسبت به کسی که نمره اش 2 است نحوه ای از قیومیت را داراست و نتیجه این است که ما قبول کنیم در دنیا یک جمعی با نمرات بالاتر هم جمع شوند و آنها دنیا را اداره کنند.

همین شورای امنیت سازمان ملل که الآن موجود است اصلا با همین ایده درست شده و کسانی که بعد از جنگ جهانی دوم نمرات بالایی داشتند، همین هایی بودند که اکنون عضو دائمی شورا هستند هر چند نمره هایشان در مقایسه با آن زمان پایین آمده است، انگلیس به این روزگار افتاده، فرانسه آن وضع در آمده و تازه المانیها مدعی شده اند که ما نمره بالایی داریم و باید عضو دائم باشیم و اروپا همچنین ادعایی دارد.

پس این تز دوم، قیومیت جمعی از کسانی را که صاحبان قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، و قدرت علمی صنعتی هستند می پذیرد و بر اساس آن باید آنها امور جهان را نظم دهند. امروز اگر شما می بینید که در سازمان ملل، شورای امنیت یکبار فعال شده و اگر در جنگ که ما قریب ده سال زیر بدترین تجاوز بودیم تعداد قطعنامه های شورا اندک است و حتی با گذشت دو سال از شروع جنگ شورای امنیت یک قطعنامه هم نداد که

متجاوز باید برگردد و تازه قطعنامه 598 هم اساسش بر این بود که ایران را محکوم کند، و البته اگر ایران توانست این مسیر را عوض کند این بحث دیگری است و اگر بالاترین فعالیت سازمان ملل و شورای امنیت در جنگ ایران و عراق قطعنامه 598 بود که چندان هم عادلانه نیست و البته در بین افتضاحات یک چیز خوب است نه اینکه خودش عادلانه باشد و اگر در این قطعنامه متجاوز به ایماء و اشاره محکوم شده و باید کمیته ای تشکیل شود و متجاوز را مشخص کند و اگر این قطعنامه در بحث از گرفتن غرامت جنگی هیچ تصریح ندارد و اگر بر خلاف آن در مورد کویت این شورا فعال شده و اگر در مورد لیبی فعال شده است، این روح جدید با غلبه این روحیه جدید در سازمان ملل ناشی از همین فلسفه جدید است که جمعی از کسانی که با معیارهای پیش گفته- در دنیا صاحب قدرت سیاسی هستند اینها قیم جهان هستند و باید جهان را اداره کنند و بقیه هم بپذیرند. لذا می گویند هر کشوری باید خودش را در این خانواده بین المللی و با این سیستم بین المللی تطبیق دهد، و این بدان معناست که قیومیت را بپذیریم و بر همین اساس اگر بناست، در آذربایجان انتخابات برگزار شود، باید 60 ناظر از آمریکا بیایند و اگر بخواهد در یک جایی حکومتی قانونی را تصویب کند، نظار بین المللی بیایند و ببینند که آیا آنقانون با حقوق بشر تضادی دارد یا ندارد.

بنابراین این قیومیت یک مسأله بزرگ است. به نظر من این دو ایده امروز سر منشأ خیلی از مسایل جاری سیاسی جهان است، و من از بزرگوارانی که در جلسه هستند و از صاحبان علم و فضیلتند دعوت می کنم این دو شبهه را به عنوان دو مسأله مهم سیاسی که در حال تبلیغ هست تلقی کنند، و موضوع بحث و پژوهش قرار دهند، دو مسأله ای که حتی میان خودیهای ما نیز وجود دارد و در دانشگاههای ما هم تبلیغ می شود، و در میان روشنفکران و سیاسیون ما نیز هست، و حتی افراد دلسوز ما، از روی واقع نگری و برای رفع مشکلات، گاهی این اندیشه ها را دارند و همین مبنای تحرک جهانی است و خیلی از

وقایع جهانی را شما باید بر این مبنا تشخیص بدهید. اصلاً فهم وقایع سیاسی، به فهم مبانی دارد، و در امر سیاست فرق مهمی است میان تلقی یا گرفتن یا استماع یک گزارش و فهم یک واقعه، اگر شما بخواهید وقایع دنیا را بفهمید باید مبانی آنها را پیدا کنید،

مبنایی که بر اساس آن می توان برای همه حرکات سیاسی معنایی درست یافت. به عبارت دیگر دریافت گزارش و فهم آن درست مثل رصد کردن نجوم و تحلیل کردن آن و مثل این است که یکی حرکات نجوم را رصد می کند و دیگری که علم نجوم می داند از روی این رصد می فهمد که این حرکات بر چه اساسی و تابع چه قوانینی است.

به هر صورت، آنچه گفته شد تصویری از دو ایده مهم در مسایل جهانی امروز است، و من می خواهم که ان شاء الله درباره این دو بحث کنم و آنها را مورد نقد قرار دهم و بعد از رد این مبنا و ایده، ایده مستقل دیگری را به جای آن جایگزین کنیم و از آن نتایج بگیریم.

من این نقد را با بحث درباره اولین شبهه شروع می کنم. شبهه اول مبنایش این بود که در جنگ سرد آمریکاها پیروز شدند، یعنی شکست مارکسیسم، در واقع پیروزی آمریکا در جنگ بود و در یک جنگ وقتی یکی زمین خورد این در اثر قوت طرف دیگر است. البته در خود این مسأله اشکال است که آیا سقوط مارکسیسم در اثر پیروزی آمریکا بوده و یا علل دیگری داشته است؟ در این جا باید گفت سقوط مارکسیسم در واقع دو سقوط است و این نکته دقیقی است که در پیام حضرت امام هم به آن اشاره ای شده است. یعنی ما در امر شوروی با دو سقوط روبرو هستیم نه یک سقوط. سقوط اول: سقوط یک اندیشه و یک دین تقلبی، یا سقوط فکر مارکسیستی است، و سقوط دوم: سقوط یک امپراطوری. هر دوی اینها نیز دلایل خاص خود را دارد: سقوط اول دلیلش بطلان این عقیده است یعنی یک ایده باطل - بطلانش هم به خاطر اینکه

مادی است- سقوط کرده است و به همین دلیل هر فکر دیگری نیز که مادی باشد، آن هم به همین دلیل سقوط خواهد کرد. سقوط دوم سقوط امپراطوری وسیع شوروی است شوروی می توانست مارکسیسم، را کنار بگذارد اما به عنوان یک حکومت باقی بماند .

پس چرا حکومت از هم پاشید؟ به علت اینکه رهبری شوروی راه را گم کرد و فکر کرد برای فرار از مشکلات مارکسیسم باید به غرب اتکا کند. این همان هشدار است که حضرت امام به گورباچف داد و متأسفانه او دیر متوجه شد، و امروز دیگر خیلی دیر شده است، هر چند او امروز در صحبت‌هایش می گوید: بزرگترین اشتباه من این بود که من برای تحول اوضاع مدل سرمایه داری غرب را انتخاب کردم. بنابراین، همین نکته سبب شد که این حکومت سقوط کند و بدین ترتیب در هیچکدام از اینها جنگ سرد دارای هیچ تأثیری نیست و حتی می توان گفت روسها در جنگ سرد پیروز بودند زیرا روسها در آمریکای لاتین که حیاط خلوت آمریکاست کوبا، نیکاراگوآ و السالوادور را داشتند و روز به روز فتح می کردند در افریقا هم آنگولا، اتیوپی موزامبیک را داشتند و این بدان معنی است که در جنگ سرد هر جا رقابت بین آمریکا و روس بود، روسها پیش رفته بودند . بنابر این، آن چیزی که روسیه را از هم پاشید این دو نکته است: یکی اضمحلال یک اندیشه و یکی اضمحلال یک امپراطوری، بر این اساس این داعیه که آمریکائیا بگویند در جنگ سرد ما پیروز شدیم پس غنائم جنگ از آن ماست، این یک ادعای بی اساسی است. نکته دوم در رد این نظریه این است که ادعای دیگر آمریکائیا هم که می گویند: به طور طبیعی جهان به اینجا رسیده است که آنان قدرت برتر باشند، ادعای نادرست است. امروز زمینه عمل آمریکا در دنیا بسیار محدودتر از سابق شده است. هر چند آنان تبلیغ می کنند که دستشان باز است .

آمریکائیا در اروپا که بیشترین سرمایه گذاری آمریکا در آنجا صورت گرفته، روز به روز زمینه های نفوذ خود را از دست می دهند، در زمینه اقتصادی یک روز آمریکا بعد از جنگ

جهانی دوم در دهه 50 و 60، 65٪ تولید صنعتی جهان را داشت، و امروز کمتر از 25٪ تولید صنعتی جهان را دارد این کشور در آسیا و خاور دور مشکلات عمیقی دارد، و در استرالیا نیز همچنین در خاورمیانه هم اگر تسلط نظامی آنان وجود نداشت، این منابع نفت را در اختیار نداشتند. آمریکا در خاورمیانه یک لشکر کشی کرد و منابع نفت خلیج فارس را تصرف کرد امروز- صریحا می گویم منابع نفت خلیج فارس در کشورهای غربی در اختیار کامل آمریکاست، یعنی آمریکاست که معین می کند چند بشکه نفت و با چه قیمتی باید صادر شود. همین الان ما جلسات آپک را داریم و شاید جلسه نودم یا نودویکم پک است و در آنجا رسماً دولت سعودی به کویت اعلام کرده که قیمت نفت به زیر 10 دلار برسد که چنین چیزی برای منافع آمریکاست، و اینها دستور دارند این کار را انجام دهند. آمریکا عراق را از کویت بیرون راند و بعد نه تنها کویت را تصرف کرد بلکه عربستان و امارات را هم تصرف کرد. این البته یک تصرف و اشغال نظامی است که باید برای آن چاره ای اندیشید. در اروپای شرقی کمترین نفوذ را آمریکاییها دارند و اصلاً جوافکار عمومی علیه آمریکاییهاست، و مردم می گویند آمریکا در اینجا حتی یک دلار هم صرف نکرد، و امروز آلمانیها آمدند و چکسلواکی و بلغارستان را آباد می کنند.

در خود آمریکا هم مشکلات اقتصادی و صنعتی آمریکا فراوان است شما در جریان سفر آقای بوش به ژاپن هستید. این یک سفر خیلی تاریخی است. سه کمپانی بزرگ ماشین سازی آمریکا ورشکست شدند، و رئیس جمهور برای نجات این کمپانیها رؤسای آنها را در هیأتی با خود به ژاپن و در آنجا به دولت ژاپن گفت: شما بیائید از ما ماشین بیشتری بخرید تا این کمپانیها ورشکست نشوند. نهایتاً ژاپن آنها قبول کردند چندده هزار ماشین بخرند. بعد در جریان مصاحبه، نخست وزیر ژاپن کنار رئیس جمهور آمریکا ایستاده بود، قد آقای بوش تقریباً دو برابر قد آقای نیازاوا است. بوش که صحبت خود را تمام کرد نخست وزیر ژاپن با لهجه خیلی ملایمی گفت: البته ما قبول کردیم

ماشین ها را بخریم و متأسفانه باید این ماشین ها را اوراق کنیم چون که مردم ژاپن در سطحی بالاتر از این ماشینها هستند، و ما این کار را خواهیم کرد، تنها به عنوان یک کمک و یک هدیه به یک دوست. وی در ادامه گفت: ما به دولت آمریکا پیشنهاد کردیم که این کمپانیها را به ما بفروشد. ما آنها را خیلی خوب اداره خواهیم کرد، به گونه ای که ضرر هم ندهد، وقتی که بوش به آمریکا برگشت، کنگره آمریکا جار و جنجال راه انداختند و گفتند شما که حالا حقیر شدید! چرا تحقیر هم شدید؟! یعنی چرا باید قبول کنیم که ورشکست شدیم و بعد به ژاپن برویم تا ژاپنیها ما را تحقیر کنند؟ این است مشکلات عظیمی که این قدرتی که مدعی برتر بودن است، گرفتار آن است.

نکته سوم در رد این اندیشه این است که : فضای جهانی که از فضای سنگین دو قطبی خارج شده، برای پذیرش یک فضای یک قطبی که بسیار سنگین تر است آمادگی ندارد .

یعنی اقتصاد همیشه این است که یک فضای سنگین به یک فضای ملایم تری تبدیل شود، نه به یک فضای سنگین تر که این خود توضیح بیشتری می طلبد و فعلا در صدد پرداختن به آن نیستیم.

پس اجمالا- این اشکالات مهم بر آن ایده ای که بیان شد واردست، و به نظر من چیزی به اسم یک حالت تکوینی برای یک قدرت برتر وجود ندارد، واصل در صحنه جهانی از لحاظ ماهیت، شاید بهترین مدلی که برایش ارائه می شود مدلی است که بعنوان «مدل بازیگانه» عرضه می شود. البته وقتی می گوئیم تئوری بازیها باید به این توجه داشت که تئوری در علم سیاست غیر از بازی تقنن است و تئوری چیزی است برای نشان دادن ماهیت بعضی از پدیده های اجتماعی. بر اساس این تئوری جهان، شبیه یک میدان مسابقه است که هم قواعد بازی اش در حال تغییر است، و هم تعداد بازیگرها، و لذا یک وضعیت بسیار پیچیده ای دارد. من این مدل به اصطلاح بازیگانه را هم در یک مقاله

نسبتاً مفصلی در شماره سوم مجله جام مربوط به جامعه اسلامی مهندسین نوشتم که چاپ شده و هم در یک کتابی به اسم «نظم بازیگونه و تحولات جهانی».

تفصیل این تئوری را نوشته ام. از این اصطلاحات فنی که بگذریم، اجمالاً وضعیت دنیا هیچ شباهتی به این ندارد که یک نفر قدرتمند باشد، و بقیه از او اطاعت کنند، بلکه جهان به میدان مسابقه ای تبدیل شده است که در این میدان عده ای به بازی مشغولند که هم قواعدش در حال تغییر است، و هم بازیگرها، و این نکته خیلی مهمی است یعنی گاه

یک حرکت یک دولت می تواند قواعد بازی را عوض کند. و این اتفاقاً بعضی از میدانهای حرکت ماست؛ یعنی ما در دنیا، نه تنها سبب شدیم استراتژی بعضی از کشورها عوض شود، بلکه بتدریج در حال تأثیرگذاری بر قواعد این بازی بین المللی هستیم. و این جزئی از شأن ماست که به آن اشاره خواهم کرد.

بنابراین هیچ وجه آن تصویری را که ما تصویر کنیم یک نظامی تکوینی پیدا شده، هیچ مبنای عقلانی ندارد.

اما درباره شبهه دوم که به نظرم شبهه بسیار مهمی در مورد ماهیت قدرت سیاسی است، این که ما معتقد باشیم سرچشمه قدرت سیاسی یا رور نظامی است با پول و یا قدرت علمی صنعتی، یعنی مثلث «تافلر» این که معتقد شویم شأن سیاسی بر مبنای این ضابطه تعیین می شود درست نیست.

من می خواهم از آراء برخی از حکماء بزرگوار خودمان استفاده کنم و بگویم متفکرین ما در باب سرچشمه قدرت سیاسی یک نظری را داشتند که این نظر امروز یکی از پیشرفته ترین آراء فلسفی است. آن نظریه این است که سرچشمه قدرت سیاسی در تغییر در اراده است. من اشاره ای به این نظر در آثار فارابی پیدا کرده ولی بیشتر این مطلب را علماء علم اصول وقتی وارد بحث اراده می شوند مورد اشاره قرار می دهند. و جالب است که ما در علم اصول فقط دنبال ضابطه قواعد فقهی نیستیم. بلکه خیلی از

مسائل جالب در آنجا مطرح می شود و اصول هم درست شبیه مکاسب محرمه است که نود درصدش مباحث زائد آن است. اما مباحث بسیار شیرینی هم است. مثلاً شما بحث غیبت را در مکاسب محرمه می بینید اکنون چه کسی وجود دارد که پول بگیرد و غیبت کند؟ شاید به نحوی شایعه پراکنی منسجم این چنین حالتی داشته باشد، اما در این میان خود مباحث غیبت که در این کتاب مطرح شده دارای اهمیت فراوانی است، و مباحث غناء نیز چنین است، یعنی خیلی فراتر از کسب حرام است، و خود یک مسأله اساسی است. در مسأله اراده هم چنین چیزی وجود دارد و آن این که سرچشمه قدرت سیاسی در تغییر اراده و در تصرف در اراده است، شما اگر یک شمشیر را بر گردن یک فردی بگذارید و بگویید باید این کار را انجام دهی، تا شما اراده او را منقاد نکنی، شمشیر شماقدرتش اعمال نشده است. شمشیر شما می تواند بدن او را از هم بدرد، ولی این قدرت سیاسی نیست، قدرت مکانیکی است.

قدرت سیاسی ظهورش در تغییر اراده است، پول هم به همین نحو است، پول وقتی که اراده ها را تغییر می دهد، تبدیل به یک قدرت سیاسی می شود و گرنه یک انبوهی از امکانات مکانیکی و طبیعی است. بنابر این سرچشمه قدرت سیاسی در دیدگاه ما، نه قدرت اقتصادی و نه امکانات علمی، صنعتی، بلکه قدرت در تصرف در اراده است. و این همان چیزی است که در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی ایشان حکومت تشکیل داد، باعث ترس و وحشت دیگران بود، حکومت ایشان در مدینه نه زور نظامی داشت نه زور اقتصادی، و نه قدرت علمی تکنولوژیک. اما با این وجود علی رغم آن که قیصر و کسری این همه حشمت و جاه داشتند. اما از این گروه اندک می ترسیدند، و این تصرف در اراده هاست. کیسینجر در حدود سال 1982 بعد از انقلاب اسلامی، راجع به امام یک نظری داده که به نظر من خیلی جالب است آن را بدانید. او در یک سخنرانی که در یک دانشگاه

خیلی معروف آمریکا «دانشگاه جان هاپکینز» به اصطلاح کادر سیاسی دولت آمریکا غالباً در آن دانشگاه تربیت می شوند ایراد کرده، گفته است: که من با یک مسأله جدید در عالم سیاست بعد از انقلاب اسلامی روبرو شدم، و آن اینکه امکان دارد، یک کشوری که از لحاظ نظامی و اقتصادی عقب افتاده است، تبدیل به یک قطب عظیم سیاسی شود. این امکان در دنیا پیدا شده، و لذا میدان مقابله ما صرفاً نباید میدان مقابله نظامی باشد، یعنی ما با ظهور چنین قدرتی نمی توانیم با توپ و تانک مقابله کنیم، بلکه باید تکنیکش را تهیه کنیم.

او می گوید: نگرانی من این است که ما برای چنین مقابله ای آماده نیستیم و تفکر سیاسی ما بر مبنای این نیست که قدرتی در بیرون این مثلث «تافلر» بتواند وجود داشته باشد. اینک اگر تصرف در اراده ها مبنای قدرت سیاسی باشد، می گویند: بسیار خوب، بیاید شان را بر این اساس نمره بدهید، و ما هم قبول داریم که کشورها بر اساس قدرت سیاسی خود نمره بگیرند. بدین ترتیب پرسشی که در تعیین شأن مطرح خواهد بود که قدرت ما در تغییر اراده ها چقدر است؟ اینجاست که ما می بینیم شأن ما در عالم کمتر از شأن کشورهای نیست که قدرت های عظیم نظامی دارند.

شما نمود این تحول را در مصوبات کنگره آمریکا درباره چهارچوب سیاسی امنیت ملی کشورشان می بینید. که می گوید: امروز پس از سقوط مارکسیسم ما دیگر یک نیروی اتمی نداریم که با آن مقابله کنیم اما منافع ما از منابع ذیل تهدید می شود. 1- بنیادگرایی اسلامی 2- ناسیونالیسم اروپا 3- تشنجات قومی که مخصوص به آفریقا است .

اکنون جای این پرسش است که چرا تهدید کننده ردیف اول بنیادگرایی اسلامی است؟

اگر شأن، باید بر مبنای قدرت نظامی باشد، ما قدرت نظامی نداریم، و اصلاً امروز ایران منهای اسلام در دنیا به اندازه یک دینار هم ارزش ندارد. من معروفم و گاهی متهم به اینکه یک مقداری ناسیونالیست هستم، یکبار من صحبت می کردم از نادر شاه تعریف

کردم، گفتم من در تاریخ، جنگها علاقمند بودم، و مطالعه می کردم، و در مطالعات خود دیدم که از این نژاد ایرانی سردارهای نظامی بزرگی پیدا شدند. در جریان جنگهای یونان، در یونان برخورد با اندیشه ایرانی تحولات عظیمی ایجاد کرد به گونه ای که دموکراسی در یونان بخش زیادی از آن در برخورد با ایرانیها به وجود آمده بود. آنها ایرانی ها را بربری می دانستند، اما وقتی ایرانیها آنها را فتح کردند و شکستشان دادند دیدند اینها آدمهای باهوش و با استعداد و دارای افکار خیلی قوی هستند. من داشتم استراتژی های نظامی را بر می شمردم تا به نادر شاه رسیدم. البته ما به عنوان یک اسوه به او نگاه نمی کنیم، اما به عنوان یک سردار نظامی واقعا یک نبوغ عظیمی داشت، و من نقشه یکی دوتا از جنگ های او را برای آن جمع تشریح کرده و گفتم دلیل و توجیه این نقشه ها چیست؟ در آخر جلسه یکی از دوستان گفت: این مقدار ناسیونالیزم در شما سابقه نداشت.

مکاتبه ای با گنشر داشتم یک وقتی گنشر به ایران آمده بود، گنشر یک آدم خیلی معتقد به نژاد آلمانی و این مسائل هاست، آنها نژاد آلمانی را از نژاد آریایی می دانند و اصلا آلمانیها به نژاد آریایی خیلی افتخار می ورزند، او در جلسه مذاکره گفت که من از بس به ایران علاقمندم، رقبای سیاسی من به من می گویند تو آدم نژادپرستی هستی و روحیه آریایی را تقویت می کنی. من گفتم حالا مگر نژادپرستی و نژاد آریایی در آلمان زمینه دارد؟ گفت: خیلی زیاد. او گفت در آلمان سالی دو، سه هزار زن جوان و متشخص به یکی از دهکده های کوههای هیمالیا می روند و با این اعتقاد که اینجا نژادخالص آریایی وجود دارد نسل را از آنجا منتقل می کنند، من گفتم: اگر این طور است باین که لوف تانزا هر روز به تهران پرواز دارد به جای دو هزار تا، دویست هزار نفر از آنهاکه گفتید به ایران تشریف بیاورند. به هر حال، در زمانی که قدرت روسیه وجود داشت، ایران یک پایگاه عظیم

استراتژیک بود، ایران سدی بود در مقابل این که روسها به خلیج فارس نیایند، در حالی که روسها برای اینکه به خلیج فارس برسند، به هزار و یک حيله متوسل شده بودند. من برای مذاکره ای به مسکو رفته بودم در این مذاکره گرومیکو که تقریباً یکی از مار خورده ها و افعی شده های سیاست خارجی روسیه بود و سی سال سیاست خارجی روس از زمان استالین به بعد اداره می کرد، پس از دعوی مفصلی که با هم در مورد افغانستان داشتیم گفت: که من یک پیشنهادی به شما دارم و آن این که اگر شما بگذارید ما یک خط دفاعی در کنار خلیج فارس برای شما ترتیب بدهیم، ما می توانیم در مسأله جنگ به یک توافقی برسیم، گفتم: یک خورده توضیح بفرمائید، دفاع در خلیج فارس یعنی چه؟

گفت: بله ما بیائیم در آنجا مستقر شویم و برای شما یک شبکه دفاعی درست کنیم.

گفتم شما موادش و ابزارش را بدهید ما خود این شبکه را درست می کنیم این گفته گرومیکو نشان می دهد که اینها برای این که بتوانند در کنار خلیج فارس حضور پیدا کنند اهمیت فراوان قائل بودند. او به من گفت شما بدانید آمریکاییها می خواهند در خلیج فارس به شما حمله کنند. گفتم این که چیز جدیدی نیست، ما می دانیم آمریکاییها می خواهند به ما حمله کنند. گفت ما می خواهیم از شما دفاع کنیم. گفتم ما این را باور نمی کنیم، گفت چرا؟ گفتم: شما اگر می خواهید دفاع کنید به عراق اسلحه ندهید، و به ما هم ندهید، ولی او برایش این خیلی اهمیت داشت که بتواند یک واحد از نیروهایشان را به کنار خلیج فارس از طریق سرزمین ما برساند.

اهمیت دیگر استراتژیک ایران در این بود که آمریکاییها می توانستند از طریق ایران در خاک شوروی نفوذ کنند در تأسیساتی که آمریکاییها در بهشهر داشتند و با دستگاههای قوی راداری که در آنجا گذاشته بودند ایران در آن زمان چنین اهمیتی داشت اما امروز هیچکدام از آنها وجود ندارد. نفت منطقه را در تصرف دارند و روس ها هم که وجود

ندارند و به همین سبب اگر ما اسلام را رها کنیم شأن ما به کمتر از 2 می رسد، و هیچکس به ما توجه نخواهد کرد. اصلا امروز در دنیا یک واقعه عظیمی در حال اتفاق افتادن است، و عده زیادی از کشورها، التماس می کنند که کسی قیمشان بشود و کسی نمی پذیرد. چرا که قیم بودن اصلا اقتصادی نیست. پس این که به ما توجه می کنند نه به خاطر نفت ماست چرا که ما نفتی نداریم، و آنها در دنیا و در خلیج فارس نفت فراوانی دارند، و اگر ما در روز دو میلیون بشکه صادر می کنیم، عربستان ده میلیون بشکه صادر می کند و کویت هم چهار میلیون بشکه صادر می کند. بنابراین این تنها به خاطر اسلام است که ما به اولین تهدید امنیت آمریکا تبدیل شده ایم و این شأن ماست. آن کسی که می گوید شما حد خود را بدانید و به اندازه حد خود صحبت کنید بسیار حرف خوبی می زند، اما حد ما این است، و این به خاطر اسلام است که به چنین شأنی دست یافته ایم و به خاطر اسلام است که گفته های ما نفوذ دارد و می توانیم اراده ها را تغییر دهیم.

اصلا با پیدایش جمهوری اسلامی، ایده حکومت اسلامی پیدا شده و اگر آنها خدای نکرده ایران را با خاک هم یکسان کنند این ایده از بین نمی رود، و اصلا جنگ با یک چنین ایده ای امکان ندارد چرا که این ایده در دنیا پخش شده و زنده شده است تا جایی که وزیر خارجه آمریکا دو سه شب پیش در تلویزیون گفت: در این شورشهای لوس آنجلس) دست ایران در کار بوده است. البته به این که این سخن درست است یا نه کاری نداریم، اما جای این پرسش هست که ابر قدرتی که داعیه قدرت برتر بودن را دارد و به ما می گوید: شأن تو نمره 2 است چگونه بیان این مسأله را تحمل می کند. اینها تا به حال به ما می گفتند: شما حدتان را بدانید و پای خود را از گلیم خود بیرون نگذارید.

اینک ما می پرسیم چگونه است ما قدرتمند هستیم که می توانیم در لوس آنجلس یک شورش بر پا کنیم که 1/5 میلیون دلار مفسده مالی داشت و کل آمریکا به هم ریخت و به

ریاست جمهوری آقای بوش هم خاتمه داد .

پس اگر چنین است ما قدرت عجیبی هستیم. البته گفتم ما نمی گوئیم که واقعات این ماجرا دست داشتیم، یا نه، اما می خواهیم بگوئیم همین مقدار که دشمن این را اعلام می کند، این نشانه این است که شأن ما غیر از آن چیزی است که روی آن تبلیغ میکنند. شأن ما یک واقعیت دیگری است و این شأن را باید دقیقاً فهمید.

در اینجا بحث خود را به پایان برده و بر این نکته تأکید می کنم که داشتن یک تصویر درست از وضعیت و شأن خود حرکات ما را قابل توجیه خواهد کرد، و اگر ما شأن خود را بخوبی ندانیم، حرکاتی را انجام می دهیم که نادرست است. نمی خواهیم بگوئیم که ما نباید توسعه اقتصادی پیدا کنیم و نباید قدرتمند بشویم، بلکه اتفاقاً ایران اسلامی باید آباد باشد، پیشرفته باشد، باید قوی باشد. اینها همه درست، اما معنای این حرفها این نیست که ما شأن خود را در اینها محدود می بینیم. بلکه واقعیت آن است که مثل ما مثل همان «زرعی» است که «اخرح شطاه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوجه» وضعیت ما این چنین است و انشاء... به همان سو هم در حرکت هستیم .

ص: 179

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

